

سرشناسه	مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی	صحیفه سجادیه. شرح
عنوان و نام پدیدآور	عرفان اسلامی: شرحی جامع بر صحیفه سجادیه / تألیف مکارم شیرازی؛ با همکاری محمدرضا آشتیانی... [و دیگران]
مشخصات نشر	قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۵ -
مشخصات ظاهری	ج ۲.
شابک	دوره) 978-964-533-240-0؛ ۲۵۰۰۰۰ ریال: ج ۱: 978-964-533-241-7؛ ج ۲: 978-964-533-262-2
وضعیت فهرست‌نویسی: فایا.	
یادداشت	همکاران محمدرضا آشتیانی، محمدجواد ارسط، سید عبدالمهدی توکل، سعید داودی، محمدجواد رودگر، احمد قدسی
یادداشت	ج ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۶) (فیپا).
موضوع	علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ ق. صحیفه سجادیه - عرفان
موضوع	علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ ق. صحیفه سجادیه - نقد و تفسیر
موضوع	عرفان
شناسه افزوده	آشتیانی، محمدرضا، ۱۳۱۹ -
شناسه افزوده	علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ ق. صحیفه سجادیه. شرح
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۵ : ۳۰۴۲۵۷ ص ۸/۱/۲۶۷ BP
رده‌بندی دیوپی	۲۹۷/۷۷۲ :
شماره کتاب‌شناسی	۴۳۸۶۶۸۰ :

ناشر برتر
نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

عرفان اسلامی / ج ۲

(شرحی جامع بر صحیفه سجادیه)

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۵۷۵ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۶

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک دوره: ۰-۲۴۰-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸

شابک: ۲-۲۶۲-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

به سفارش

دفتر آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)

غیر قابل فروش

فهرست مطالب

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله).....	۱۳
صحیفه سجاده، گنجینه ای بی بدیل	۱۳

دعای اول / ۱۵

دعا در یک نگاه	۱۵
بخش اول	۱۷
شرح و تفسیر	۱۸
ازلیت و ابدیت	۱۸
خرافه رؤیت خداوند با چشم سر در قیامت	۲۲
مهم ترین مستند قائلین به رؤیت	۲۵
بخش دوم	۴۷
شرح و تفسیر	۴۷
شکر نعمت، نعمت بزرگی است!	۴۷
تفاوت حمد و شکر	۴۸
تفاوت منت و نعمت	۴۹
بخش سوم	۵۷
شرح و تفسیر	۵۸
تو رابه خاطر این همه خوبی سپاس می گویم	۵۸
مواقف الاشهاد کجاست؟	۷۲
علیین کجاست؟	۷۵

بخش چهارم.....	۷۷
شرح و تفسیر.....	۷۷
سه موهبت عظیم الهی.....	۷۷
منظور از طیبات رزق چیست؟.....	۸۰
آیات تسخیر.....	۸۳
بخش پنجم.....	۸۷
شرح و تفسیر.....	۸۷
قادر بر شکر او نیستیم.....	۸۷
نکته‌ها.....	۸۹
۱. همه به او نیازمندند.....	۸۹
۲. چه زمانی می‌توانیم حق شکرش را ادا کنیم؟.....	۹۱
بخش ششم.....	۹۳
شرح و تفسیر.....	۹۴
هفت موهبت مهم الهی.....	۹۴
نکته‌ها.....	۱۰۱
۱. نکته مهمی درباره صفات خداوند.....	۱۰۱
۲. امتحانات الهی.....	۱۰۴
بخش هفتم.....	۱۰۷
شرح و تفسیر.....	۱۰۸
مهم‌ترین نعمت الهی.....	۱۰۸
مفتوح بودن باب توبه، نعمت بزرگ الهی.....	۱۱۴
حقیقت توبه چیست؟.....	۱۱۵
شرایط توبه.....	۱۱۶
بخش هشتم.....	۱۲۱
شرح و تفسیر.....	۱۲۲
جامع‌ترین حمد.....	۱۲۲

نکته‌ها	۱۲۸
۱. گستره حمد در منابع اسلامی	۱۲۸
۲. فلسفه حمد	۱۳۳
۳. حمد اجمالی و تفصیلی	۱۳۳

دعای دوم / ۱۳۵

دعا در یک نگاه	۱۳۵
بخش اول	۱۳۷
شرح و تفسیر	۱۳۷
شکر نعمت و جود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله	۱۳۷
بخش دوم	۱۴۵
شرح و تفسیر	۱۴۵
امام رحمت و کلید برکت	۱۴۵
بخش سوم	۱۴۹
شرح و تفسیر	۱۵۰
درود به خاطر این همه فداکاری	۱۵۰
بخش چهارم	۱۵۹
شرح و تفسیر	۱۵۹
زحمات طاقت فرسای تبلیغ امت	۱۵۹
بخش پنجم	۱۶۳
شرح و تفسیر	۱۶۴
طوفان‌های شدید مدینه	۱۶۴
بخش ششم	۱۷۳
شرح و تفسیر	۱۷۴
پاداش‌های عظیم الهی	۱۷۴

إِذَا ابْتَدَأَ بِالدُّعَاءِ بَدَأَ بِالتَّحْمِيدِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ، فَقَالَ:

از دعا‌های امام علیه السلام است

آن حضرت هنگامی که شروع به دعا می‌کرد نخست به حمد و ثنای

الهی می‌پرداخت و می‌فرمود:

دعا در یک نگاه

امام علیه السلام در این دعا نخست به حمد و ثنای الهی پرداخته و بخشی از صفات او را شرح می‌دهد. آنگاه به آفرینش موجودات و انسان اشاره کرده و نعمت‌هایش را بر این انسان یکی بعد از دیگری برمی‌شمرد و هر کدام را با حمد و ثنای الهی همراه می‌سازد، به گونه‌ای که حدود بیست بار خدا را برای این نعمت‌های مختلف حمد و ثنا می‌گوید و انسان را با نعمت‌های الهی که یکی از آنها همین توفیق شکر نعمت‌های اوست آشنا می‌سازد.

بخش اول

۱. الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَ الْآخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ.
۲. الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ.
۳. ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعاً، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعاً.
۴. ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ، وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ، لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيراً عَمَّا قَدَّمَهُمُ إِلَيْهِ، وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقْدِماً إِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ.
۵. وَ جَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوَّةً مَعْلُوماً مَقْسُوماً مِنْ رِزْقِهِ، لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ، وَ لَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ.
۶. ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلاً مَوْقُوتاً، وَ نَصَبَ لَهُ أَمَداً مَحْدُوداً، يَتَخَطَّى إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمْرِهِ، وَ يَرْهَقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ.
۷. حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ، وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمْرِهِ، قَبَضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ، أَوْ مَحْذُورِ عِقَابِهِ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى عَدَلاً مِنْهُ، تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، وَ تَظَاهَرَتْ آلَاؤُهُ، لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ.

ترجمه

۱. حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که در آغاز بود، بی آن که آغازی قبل از او باشد و در آخر خواهد بود، بی آن که آخری بعد از او باشد.
۲. او کسی است که چشم‌های بینایان از دیدن او ناتوان است و افکار و اوهام وصف کنندگان از توصیف او عاجز.
۳. خداوند با قدرتش مخلوقات را آفرید بی آن که این آفرینش سابقه‌ای داشته باشد و با مشیت خود به اختراع آن‌ها پرداخت.

۴. آنگاه آن‌ها را در مسیر اراده نافذ خود به حرکت درآورد و در طریق محبت خویش برانگیخت، به‌گونه‌ای که نه توان تأخیر از آنچه آن‌ها را مقدم داشته، دارند و نه توان پیشی گرفتن بر آنچه آن‌ها را مؤخر داشته است.
۵. خداوند برای هر نوعی از مخلوقات خود قوت و روزی معلوم و معینی از رزق خود قرار داد که نه کسی می‌تواند چیزی از مقدار آن بکاهد و نه چیزی بر کمبود آن بیفزاید.
۶. سپس برای انسان در زندگی و حیات او سرآمد معینی قرار داده و مدت محدودی معین فرموده که با گام‌های خود در ایام عمرش به‌سوی آن حرکت می‌کند و با سال‌های زندگانی‌اش آن را می‌پیماید.
۷. این وضع همچنان ادامه پیدا می‌کند تا انسان به پایان کار خود برسد و حساب عمر خود را به‌طور کامل دریافت دارد. آنگاه خداوند او را قبض روح می‌کند و به‌سوی چیزی که برای او فراهم ساخته، از ثواب و پاداش فراوان یا کیفر مخوف می‌برد، «تا کسانی را که اعمال بد انجام داده‌اند به‌خاطر آن کیفر دهد و کسانی را که اعمال خوب انجام داده‌اند پاداش نیکو عطا فرماید». تمام این امور مطابق برنامه عادلانه‌ای است از سوی او؛ همان خداوندی که اسماء او مقدس است و نعمت‌های او پی‌درپی می‌آید و آشکار است، «کسی او را از اعمالش سؤال نمی‌کند، ولی دیگران درمقابل کارهایشان مسئول‌اند».

شرح و تفسیر

ازلیت و ابدیت

جمعی از مترجمان و مفسران صحیفه سجّادیه این دعا را به سی بخش تقسیم کرده‌اند، ولی درواقع، نه بخش کامل است که هر کدام با «الحمد لله» و شکر و سپاس الهی شروع می‌شود و از زاویه‌های مختلف به نعمت‌های الهی نگاه می‌کند و خدا را برای آن شکر و سپاس می‌گوید.

در مقدمه آن، گوینده‌ای که معلوم نیست چه کسی بوده چنین می‌گوید:
 «آن حضرت هنگامی که شروع به دعا می‌کرد نخست به حمد و ثنای الهی
 می‌پرداخت»؛ (وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ابْتَدَأَ بِالْدُّعَاءِ بِدَأً بِالتَّحْمِيدِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ).

در بخش اول، نخست به سراغ حمد و ثنای الهی به سبب ازلیت و ابدیت او
 می‌رود، عرضه می‌دارد: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که در آغاز
 بود، بی آن‌که آغازی قبل از او باشد و در آخر خواهد بود، بی آن‌که آخری بعد از او
 باشد»؛ (فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ).

هنگامی که به عالم امکان و موجوداتی که پیوسته فانی می‌شوند و جای خود
 را به موجوداتی دیگر می‌دهند نگاه می‌کنیم از آن به وجودی پی می‌بریم که ازلی
 است، زیرا اگر موجودات ناپایدار، معلول وجود دیگری مانند خود باشند، این
 سلسله به صورت تسلسل پیش می‌رود و می‌دانیم، تسلسل از نظر فلسفی باطل
 است، زیرا معنای تسلسل این است که عده بی‌شماری از علت و معلول‌ها متکی
 به هم باشند بی آن‌که به واجب الوجودی منتهی شوند و به یقین، عده بی‌شمار
 فقیر و نیازمند، نیازمند است و اگر بی‌نهایت صفر را در کنار هم بگذاریم باز
 تبدیل به عدد نمی‌شود. بنابراین باید سرچشمه حیات و وجود، وجودی ازلی
 باشد تا وجود عالم امکان قابل تفسیر شود.

به تعبیر ساده‌تر، نمی‌توانیم بگوییم این زمین و آسمان معلول علتی است و آن
 خود معلول علتی دیگر و به همین ترتیب، به هر جا می‌رسیم معلول علت دیگری
 باشد بی آن‌که آغازی داشته باشد، زیرا سلسله‌ای تشکیل می‌شود از بی‌نهایت
 معلول‌ها که بدون علت ثابت و پایداری به وجود آمده باشند. بنابراین سرسلسله
 وجود حتماً باید واجب الوجود باشد که هستی‌اش از درون ذات اوست نه از
 بیرون ذاتش.

و اگر وجودی ازلی باشد، حتماً ابدی خواهد بود، چراکه هستی‌اش از درون ذات اوست و بنابراین پایان‌پذیر نمی‌تواند باشد و اگر وجودی ابدی نبود باید تاکنون پایان یافته باشد، زیرا بی‌نهایت زمان بر او گذشته است. مثلاً اگر فرض کنیم خورشید، که عمری دارد، اگر در بی‌نهایت زمان گذشته وجود داشته، قطعاً پایان یافته است؛ اگر می‌بینیم پایان نیافته دلیل بر این است که آغازی داشته است. کوتاه‌سخن این که آنچه آغاز ندارد، پایان هم ندارد و آنچه آغاز دارد پایان هم دارد.

و این که در آیه سوم سوره حدید می‌خوانیم: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» اشاره به همین معناست. و در نهج البلاغه آمده است: «لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ وَلَا لِآخِرِيَّتِهِ انْقِضَاءٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَلَمْ يَزَلْ وَالْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ؛ برای اوّل بودن او آغاز نیست و نه برای ازلیتش پایانی. آغازی است که همواره بوده و پایانی است که سرآمدی ندارد».^۱ و هنگامی که بر ما ثابت شد که او وجودی ازلی و ابدی است و غنی بالذات و مبری از عوارض عالم ماده، روشن می‌شود که «او کسی است که چشم‌های بینایان از دیدن او ناتوان است و افکار و اوهام وصف‌کنندگان از توصیف او عاجز»؛ (الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ).

آری! نه چشم او را می‌بیند، چراکه جسم نیست تا قابل رؤیت با چشم باشد و نه عقل به عمق ذات و صفاتش می‌رسد، چراکه عقل و دانش ما محدود است و او وجودی است نامحدود؛ و محدود چگونه می‌تواند نامحدود را آن‌گونه که هست درک کند؟!

قرآن مجید نیز می‌گوید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛ «چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند؛ و او بخشنده

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳.

نعمت‌ها و باخبر از دقایق امور و آگاه از همه چیز است».^۱ در آیات سورۀ بقره می‌خوانیم که بنی اسرائیل به پیامبرشان موسی اصرار کردند که باید خدا را به ما نشان دهی و با چشمان خود او را ببینیم تا سخنان او را باور کنیم. او هرچه خواست به آن‌ها بفهماند که خداوند با چشم قابل رؤیت نیست و برتر از آن است که با چشم ظاهر دیده شود آن‌ها دست از اصرار خود برداشتند.

او ناچار به فرمان الهی، گروهی از آن‌ها را همراه خود به کوه طور برد: «و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم». فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید، ولی به کوه بنگر، اگر تاب بیاورد که در جای خود ثابت بماند، مرا خواهی دید». اما هنگامی که پروردگارش بر کوه تجلی نمود، آن را درهم شکست و متلاشی کرد؛ و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: «خداوندا! منزهی تو از این که با چشم تو را ببینم!» من به سوی تو بازگشتم. و من نخستین مؤمنانم؛ «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ».^۲

به یقین، موسی می‌دانست که خداوند با چشم سر دیده نمی‌شود، ولی اصرار بنی اسرائیل که گفتند: «یا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»؛ «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر این که خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم».^۳ سبب شد که موسی آن‌ها را به کوه ببرد و تقاضای آن‌ها را مطرح کند و آن جواب صریح و دندان‌شکن را بشنود.

۱. انعام، آیه ۱۰۳.

۲. اعراف، آیه ۱۴۳.

۳. بقره، آیه ۵۵.

با توجه به این که «لَن» بنابر تصریح علمای ادب، برای نفی ابد به کار می‌رود، مفهوم آیه این است که ای موسی! هرگز خداوند را نخواهی دید. البته دلیل عدم رؤیت خداوند یک دلیل عقلی روشن دارد و آن این که رؤیت با چشم، مخصوص اجسام است و اجسام، نیازمند زمان و مکان‌اند و دارای اجزایی هستند، در حالی که خداوند نه زمان دارد و نه مکان و نه اجزایی و این استدلال همان‌گونه که عدم امکان رؤیت را در دنیا ثابت می‌کند، عدم امکان آن را در آخرت نیز به ثبوت می‌رساند.

خرافه رؤیت خداوند با چشم سر در قیامت

گروه زیادی از اهل سنت معتقدند که خداوند در قیامت دیده خواهد شد و به گفته نویسنده تفسیر المنار: «وهذا مذهب أهل السنة والعلم بالحديث؛ این عقیده اهل سنت و عالمان حدیث است».^۱ و عجیب‌تر این که حتی محققان معاصر و به اصطلاح، روشن فکر آن‌ها نیز به این موضوع تمایل نشان می‌دهند و گاه سرسختانه از آن دفاع می‌کنند؛ در حالی که، همان‌گونه که گفتیم، در عدم جواز رؤیت خداوند، هیچ تفاوتی میان دنیا و آخرت نیست؛ او وجودی است مافوق ماده، آیا در قیامت تبدیل به یک وجود مادی می‌شود و از مقام نامحدود بودن به محدودیت خواهد گرایید؟ آیا او در آن روز تبدیل به جسم با عوارض جسمانی می‌شود؟ دلایل عقلی همه این سخنان نادرست را نفی می‌کند. توضیح: آیات فراوانی از قرآن مجید خداوند را از هر جهت نامحدود معرفی می‌کند:

در آیات مربوط به قبله می‌خوانیم: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهُهُ

۱. تفسیر المنار، ج ۷، ص ۶۵۳.

اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ «مشرق و مغرب، از آن خداست! پس به هر سو رو کنید، رو به خدا کرده‌اید. خداوند، واسع و به همه چیز داناست».^۱

در آیه نجوی آمده است: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾؛ «هیچ‌گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این که خداوند چهارمین آن‌هاست، و هیچ‌گاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این که خداوند ششمین آن‌هاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر این که او همراه آن‌هاست هر جا که باشند».^۲

این آیه با صراحت می‌گوید: «هرجا نجوا و سخنان درگوشی باشد، اگر سه نفر باشند خداوند چهارمین آن‌هاست و اگر پنج نفر باشند خداوند ششمین آن‌هاست، و نه کمتر از این و نه بیشتر خواهد بود، مگر این که او با آن‌ها همراه است، هرکجا باشند».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛ «او با شماست، هرجا باشید».^۳

و در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾؛ «ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از ر قلبش (یا ر گردنش) نزدیک‌تریم».^۴

در جای دیگر فرموده است: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ﴾؛ «و بدانید خداوند به قدری به شما نزدیک است که میان انسان و قلب او حائل می‌شود».^۵

۱. بقره، آیه ۱۱۵.

۲. مجادله، آیه ۷.

۳. حدید، آیه ۴.

۴. ق، آیه ۱۶.

۵. انفال، آیه ۲۴.

نیز می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾؛ «و آگاه باشید که او به همه چیز احاطه دارد».^۱

این آیات که مجموعه مهمی از آیات قرآن را تشکیل می‌دهد، با صراحت، هرگونه محدودیتی را از خداوند نفی می‌کند، در حالی که اگر خداوند به صورت جسمی درآید، قطعاً محدود خواهد بود و مکان خاصی خواهد داشت که مردم به او نگاه کنند.

حقیقت این است که مسئله جسمیت و رؤیت خداوند یک تفکر انحرافی یهودی است که در تورات محرف کنونی کاملاً منعکس است. در آن جا می‌خوانیم: و آواز خداوند را شنیدند که به هنگام نسیم روز در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند و خداوند خدا آدم را آواز کرده، وی را گفت که کجایی؟! او دیگر جواب گفت که آواز تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که برهنه‌ام، به سبب آن پنهان شدم. و خدا به او گفت: تو را که گفت که برهنه‌ای؟ آیا از درختی که تو را امر کردم، نخوری و خوردی؟! و آدم گفت: زنی که از برای بودن با من دادی، او از آن درخت به من داد که خوردم؛ و خداوند خدا گفت: اینک آدم نظر به دانستن نیک و بد چون یکی از ما شده، پس حال مبادا که دست خود را دراز کرده هم از درخت حیات بگیرد، و خورده دائماً زنده ماند. پس از آن سبب خداوند خدا او را از باغ عدن راند تا آن‌که در زمینی که از آن گرفته شده بود فلاحتم نماید....^۲

مسئله جسمیت و محدود بودن خداوند از جهات مختلف، در این عبارات دیده می‌شود و بعید نیست به وسیله افراد مرموز، این تفکر انحرافی به منابع اسلامی نفوذ کرده باشد.

۱. فصلت، آیه ۵۴.

۲. تورات، سفر پیدایش، باب سوم، آیه ۸ به بعد.

در این جا نکته جالبی وجود دارد و آن این که آن‌ها که می‌گویند: خداوند در قیامت دیده می‌شود، آیا تمام وجود او را می‌بینند یا بعضی از وجود او را؟ هرگاه بگویند: تمام وجود او را می‌بینند، نشانه آشکار محدود بودن وجود اوست و اگر بگویند: بخشی از وجود او را می‌بینند، سؤال می‌کنیم: کدام بخش از وجود او را؟ در هر حال، لازمه این سخن این است که خداوند اجزایی دارد، خواه تمام او را ببینند یا بخشی از او را و وجودش نیازمند آن اجزا می‌باشد، بنابراین او غنی بالذات نیست، بلکه فقیر بالذات است.

مهم‌ترین مستند قائلین به رؤیت

مهم‌ترین مستندی که جماعت اهل سنت برای وقوع دیدن خداوند با چشم سر در قیامت دارند روایات متعددی است که در «صحاح» آن‌ها نقل شده است. بعضی از بی‌خبران مانند «ابن تیمیه» بی‌آن‌که در دلالت و سند این روایات تأمل کنند ادعای تواتر این روایات را کرده‌اند، او می‌گوید: «أما اثبات رؤية الله تعالى بالأبصار في الآخرة فهو قول سلف الأمة وأئمتها وجماهير المسلمين من أهل المذاهب الأربعة وغيرها، وقد تواترت فيه الأحاديث عن النبي ﷺ عند علماء الحديث، وجمهور القائلين بالرؤية، يقولون: يرى عياناً مواجهة؛ اثبات رؤيت خداوند با چشم در آخرت، قول پیشینیان امت و پیشوایان و جمهور مسلمین از اهل مذاهب چهارگانه و غیر آن است و احادیث متواتره از پیغمبر اکرم ﷺ در نزد علمای حدیث نقل شده است و همه قائلین به رؤیت معتقدند که با چشم ظاهر روبرو دیده می‌شود».^۱

در حالی که دقت در این روایات نشان می‌دهد که مشکلات فراوانی دارد.

۱. منهاج السنة، ج ۳، ص ۳۴۱.

به عنوان نمونه سیزده روایتی را که بخاری در صحیح خود در باب «وجوه یومئذ ناضرة إلى ربّها ناظرة» آورده مورد بررسی قرار می دهیم. تعدادی از این روایات اصلاً دلالت بر مقصود ندارند، مانند روایات ۵ و ۷ و ۹.

تعدادی از آنها تعبیر به لقاء الله دارد (مانند روایات ۸ و ۱۱ و ۱۳) که به شهادت آیات قرآن، لقاء الله به معنای مشاهده با چشم در قیامت نیست، زیرا درباره کفار هم این تعبیر در قرآن آمده است. در آیه ۱۴ سوره سجده می خوانیم: «فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ» «هذا» در این آیه خطاب به کفار است و می گوید: لقاء روز قیامت را به فراموشی سپرده اند، یعنی آنها هم لقائی دارند، ولی آن را به فراموشی سپرده اند.

در بسیاری از آیات قرآن تعبیر به لقاء الله به معنای ایمان به معاد آمده است، مانند آیه ۳۳ سوره مؤمنون: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ» که منظور از تکذیب لقاء آخرت، همان تکذیب معاد است و در آیه ۷۱ سوره زمر می خوانیم: «وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا» شما را نسبت به لقاء روز قیامت انداز می کردند. در حالی که انداز مربوط به کافران است.

بنابراین روایات لقاء الله هیچ گونه دلالتی بر مسأله رویت با چشم ندارد. و بعضی از روایات این باب دلالت بر خلاف دارد، مانند روایت ۱۰ که می گوید: «مَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ، إِلَّا رِءَاءُ الْكِبَرِ عَلَى وَجْهِهِ» در میان این جمعیت و پروردگارشان رداء عظمت خداوند مانع از نگاه کردن به خدا می شود.^۱ یعنی با توجه به عظمت پروردگار، رؤیت امکان پذیر نیست. و در بعضی تعبیر بسیار عجیبی دیده می شود، مانند حدیث ۷ که می گوید:

۱. سنن کبری، نسائی، ج ۶، ص ۴۴۳.

«فَاسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فِي دَارِهِ وَيُؤْذَنُ لِي عَلَيْهِ؛ مَنْ فِي قِيَامَتِ اجَازَةِ مِي گيرم که در خانه خدا بروم و به من اجازة مي دهد که به خانه اش بروم و هنگامی که او را دیدم به سجده می افتم».^۱

بر اساس این روایت، خداوند مانند انسان‌ها محدود در جایگاه خاصی و خانه‌ای است، در حالی که قرآن مجید با صراحت می گوید: تمام عالم صحنه حضور خداوند است و هر جا باشید با شماست.

از میان روایات باقی مانده، سه روایت که دلالت بر رؤیت دارد از یک نفر نقل شده و او «جریح» است.

گویا ادعاکننده تواتر فقط عنوان باب را دیده و بعد احادیث را با سرانگشت شمرده و ادعای تواتر کرده است، در حالی که دقت در روایات به ما نشان می دهد مسأله چیز دیگری است.

بنابراین اگر روایاتی در این باب و ابواب دیگر و صحاح دیگر باقی بماند در حد خبر واحد یا خبر مستفیض است که خبر ظنی محسوب می شود و در مسأله رؤیت خداوند که بازگشت به بحث اعتقادات می کند، تنها، دلیل قطعی کارساز است.

اضافه بر این‌ها روایاتی که دلالت بر رؤیت دارد - چنان‌که گفتیم - مخالف کتاب الله است و هیچ روایتی برخلاف کتاب الله پذیرفته نیست.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «فَانْظُرُوا مَا وَاطَأَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ؛ نگاه کنید به احادیث، آنچه موافق کتاب خداست بپذیرید و آنچه مخالف است رها سازید».^۲

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد در آیات متعددی از قرآن مجید، نامحدود بودن

۱. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۳.

۲. جامع بیان العلم و فضلہ، ج ۲، ص ۴۲؛ فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والافتاء، ج ۴، ص ۳۲۴.

وجود خداوند به صراحت بیان شده است، از جمله «أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»؛ «آگاه باشید که خداوند به هر چیزی احاطه دارد»^۱؛ «فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؛ «به هر سو نگاه کنید خداوند در آن جاست»^۲. و آیه «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ «هر کجا باشید او با شماست»^۳. و می دانیم که رؤیت خداوند به معنای رؤیت حسی و جسمی، مساوی با محدودیت و داشتن زمان و مکان خاصی است. بنابراین هر روایتی که برخلاف آن باشد باید کنار گذاشته شود، چون مخالف کتاب الله است. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که سرسلسله عارفان جهان، بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است در نهج البلاغه می فرماید: «نه چشم ظاهر او را می بیند و نه چشم باطن به کنه ذاتش می رسد»؛ (وَالرَّادُّ أَنْاسِيَّ الْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ)^۴. در خطبه دیگری با بیان فصیح و رسایش می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ، وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَظِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ؛ حمد و سپاس خدایی را سزااست که حواس، او را درک نکند و مکان ها وی را دربر نگیرد؛ دیده ها او را نبیند و پوشش ها او را مستور نسازد»^۵.

امام سجاده (علیه السلام) در جمله بعد می فرماید: «فهم وانديشة توصيف كندگان از وصف او عاجز و ناتوان است»؛ (وَعَجَزْتُ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ).

دلیل آن هم روشن است، زیرا یک موجود محدود از جمیع جهات، مانند انسان، چگونه می تواند به وجود نامحدودی همچون وجود خداوند پی ببرد و به همین دلیل می گوییم: کسی به کنه ذات خدا پی نمی برد و نه به کنه صفات خدا. بلکه معرفت ما نسبت به ذات و صفات خداوند یک معرفت اجمالی است و نه

۱. فصلت، آیه ۵۴.

۲. بقره، آیه ۱۱۵.

۳. حدید، آیه ۴.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۵. همان، خطبه ۱۸۵.

تفصیلی، که از طریق شناخت آثار او حاصل می‌شود؛ از آثارش به علم و حکمت و قدرت و حیاتش پی می‌بریم.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در یک تعبیر جالب و زیبا در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید: «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ، وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ، عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُودِ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُهُ الْمُشْكِبُونَ بِهِ وَ الْجَاحِدُونَ لَهُ عُلُوءًا كَبِيرًا؛ عقول و خردها را بر کنه صفاتش آگاه نساخت و (با این حال) آن‌ها را از مقدار لازم معرفت و شناخت خود بر کنه صفاتش آگاه نساخت و (با این حال) آن‌ها را از مقدار لازم معرفت و شناخت خود باز نداشته است. هم اوست که نشانه‌های هستی، دل‌های منکران را به اقرار بر وجودش واداشته است. (آری) او بسیار برتر است از گفتار تشبیه‌کنندگان (آن‌ها که او را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند) و منکران (آن‌ها که یا ایمان به او ندارند و یا شناخت او را غیر ممکن می‌پندارند)».^۱

آنگاه امام علیه السلام به سراغ آفرینش مخلوقات جهان می‌رود و می‌فرماید: «خداوند با قدرتش مخلوقات را آفرید بی‌آن‌که این آفرینش سابقه‌ای داشته باشد و با مشیت خود به اختراع آن‌ها پرداخت»؛ (ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعًا، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعًا).

درباره این‌که تفاوت «ابتداع» که از ماده «بدعت» است و «اختراع» که از ماده «خرع» است چیست؟ مفسران صحیفه نظرهای متفاوتی دارند. بعضی مانند مرحوم سید علی خان در ریاض‌السالکین هر دو را به یک معنا دانسته و بعضی دیگر معانی متفاوتی برای آن بیان کرده‌اند.

آنچه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد این است که «ابتداع» به معنای آفرینش بدون

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۹.

هیچ‌گونه مثال و مانند و بدون سابقه، نه از نظر ماده و نه از نظر هیأت باشد، ولی «اختراع» آن است که ماده، سابقه داشته باشد اما هیأت آن بی سابقه باشد.

به تعبیر دیگر، ابتداع در مورد ایجاد نخستین است که نه ماده‌ای وجود داشته و نه هیأتی و اختراع در مورد ایجادهای پی‌درپی بعد از آن است که مواد را خداوند پیوسته تغییر می‌دهد و از هیأتی به هیأت دیگر درمی‌آورد، همان‌گونه که قرآن کریم درباره مراحل جنین در شکم مادر می‌فرماید: «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»؛ «او شما را در شکم مادرانتان در میان تاریکی‌های سه‌گانه پوخته شکم، رحم و کیسه جنین، آفرینشی بعد از آفرینش دیگر می‌بخشد».^۱ تمام چیزهایی که انسان‌ها می‌سازند یا نقشی می‌کشند و یا ابداع و اختراعی دارند، همه آن‌ها برگرفته از اموری است که مشاهده کرده‌اند و گاه چند مورد را به هم می‌آمیزند؛ مثلاً نقاش، سرگوسفند را با بدن شتر و دست و پای شیر همراه می‌کند و نقش تازه‌ای ایجاد می‌نماید، ولی در هر حال ابداعاتی است با سابقه. تنها خداوند لایزال است که اشیا را بدون مثال قبلی خلق می‌کند. ابداعات او به گونه‌ای است که مثلاً انسان را آفرینشی پس از آفرینش دیگر در محیط رحم در ظلمات ثلاث (تاریکی‌های سه‌گانه حاصل از پوست شکم، پوخته رحم و کیسه‌ای که جنین در آن قرار دارد) ابداع می‌کند؛ نه همچون نقاشان که برای کشیدن صورت ساده‌ای باید از نور کافی برخوردار باشند.

امروز، با بسیاری از مخلوقات الهی کاملاً آشنا هستیم، ولی از ابداع آن بی‌خبریم.

اگر قبل از آفرینش آب به ما می‌گفتند: خدا می‌خواهد چیزی بیافریند که نه رنگ دارد و نه بو و نه طعم و نه جنبه غذایی دارد و بدون کالری است، در عین

۱. زمر، آیه ۶.

حال حیات همه موجودات به آن وابسته است و بدون آن حتی یک روز نمی‌توانند زنده بمانند، به آسانی در زمین فرو می‌رود، با تغییر شکل در آسمان‌ها پرواز می‌کند و به سرعت از جایی به جای دیگر حرکت می‌نمایند و به ما سلامتی و طراوت و نشاط می‌دهد و شکل ثابتی نیز ندارد، یعنی می‌تواند به هر شکلی درآید.

هیچ‌کس نمی‌توانست چنین چیزی را تصور و باور کند، اما خداوند آب را آفرید و همه این ویژگی‌ها را در آن مشاهده کردیم.

و یا اگر قبل از آفرینش نور گفته می‌شد: خداوند موجودی ابداع می‌کند که نه رنگ دارد و نه بو و نه طعم، بلکه وزن هم ندارد، از بسیاری از موانع مانند آب و هوا عبور می‌کند، در اعماق دریاها فرو می‌رود، در یک چشم برهم زدن از شرق کره خاکی به غرب، و از شمال آن به جنوب می‌رود؛ نه جنبه غذایی دارد، نه جزء بدن انسان می‌شود و در عین حال سرچشمه حیات همه موجودات است و بدون آن زندگی ممکن نیست.

قطعاً تصور چنین چیزی غیر ممکن بود، ولی بعد از آفرینش نور، دیدیم همه آن‌ها در آن وجود دارد.

آنگاه به مرحله دوم برنامه‌های خلقت اشاره کرده و حرکت موجودات را طبق برنامه منظم و مرتبی ترسیم می‌کند و تدبیر الهی را در جهان روشن می‌سازد، می‌فرماید: «آنگاه آن‌ها را در مسیر اراده نافذ خود به حرکت درآورد و در طریق محبت خویش برانگیخت، به گونه‌ای که نه توان تأخیر از آنچه آن‌ها را مقدم داشته، دارند و نه توان پیشی گرفتن بر آنچه آن‌ها را مؤخر داشته است»؛ (ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ، وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَ لَهُمْ إِلَيْهِ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَقْدُّمًا إِلَيْ مَا آخَّرَهُمْ عَنْهُ).

این همان مقام ربوبیت پروردگار و حاکمیت او بر جهان هستی است که در

وصف رب العالمین خلاصه شده است. قابل توجه این که در جمله اول اشاره به حرکت موجودات در مسیر اراده خداوند می کند و در جمله دوم در مسیر محبت. تعبیر به اراده الهی که همان علم و قدرت او نسبت به نظام احسن عالم آفرینش است مفهوم عامی دارد که تعبیر به «سیل محبت» آن را به شکل خاصی مجسم می کند.

به تعبیر دیگر، اراده خداوند آمیخته با محبت اوست و این محبت الهی است که عالم آفرینش را ابداع فرموده و موجودات را از نقص به کمال پیش می برد. و نیز به تعبیر دیگر، عشق است که چرخ های جهان را به گردش درمی آورد و عشق خداوند به بندگان همان رحمت و اسعه اوست که یکی از آثار آن عشق بندگان به خداوند می باشد.

بعضی از شارحان، ضمیر «محبت» را ضمیر مفعولی گرفته اند، نه فاعلی، یعنی محبت بندگان به خدا و معتقدند که هرکس راهی را برمیگزیند، راهی به سوی محبت اوست، هرچند در تشخیص مصداق گرفتار اشتباه می شود.

به گفته مرحوم شهید مطهری: آن گیاه که حرکت می کند جز عشق او چیزی در سر ندارد و آن سنگ هم که می گوئیم با قوه جاذبه به سوی زمین پرتاب می شود در واقع غیر از این که ذات حق را جستجو کند و محبت او در ذات اوست چیز دیگری نیست. آنگاه آیاتی مانند «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...»^۱ معنای گسترده تری پیدا می کند.

سپس در ادامه سخن به اشعار شاعرانی که در این زمینه نظم هایی سروده اند اشاره می کند، از جمله شعر معروف نظامی:

خبر داری که سیاحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک؟
چه می خواهند زین منزل بریدن که می جویند زین محمل کشیدن؟

۱. اسراء، آیه ۴۴.

در این محراب‌گه معبودشان کیست؟ از این آمد شدن مقصودشان چیست؟
همه هستند سرگردان چو پرگار پدیدآورنده خود را طلبکار
نیز به شعر حافظ اشاره می‌کند که می‌گوید:

رهرو منزل عشقیم وز سرحد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم^۱
ولی ظاهر عبارت این است که ضمیر «محبته» ضمیر فاعلی است، همان‌گونه
که ضمیر «ارادته» فاعلی است، یعنی اراده خداوند و محبت خداوند، مخلوقات
را در مسیرشان به حرکت درآورده است.

جمله «ثُمَّ سَلَكَ بِهْمُ... وَ بَعَثَهُمْ...» این تفاوت را در بر دارد که در جمله اول،
منظور اموری است که از اختیار ما بیرون بوده و خداوند برای ما قرار داده است.
مانند زمان و مکان تولد ما و ساختمان ویژه جسم و روح ما و امثال آن. ولی جمله
دوم ناظر به امور اختیاری است که ما را به آن دعوت کرده، یعنی اطاعت اوامر
و پرهیز از نواهی، زیرا در مفهوم «بَعَثَ» این معنا وجود دارد.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا مفهوم جمله بالا مسأله جبر نیست؟
اگر بندگان از خود اراده‌ای ندارند که چیزی را که خدا مقدم داشته مؤخر سازند
و چیزی را که مؤخر ساخته مقدم کنند و تغییری در مخلوقات الهی ایجاد نمایند،
بنابراین اراده و اختیاری در آن‌ها وجود ندارد.

ولی جمله مذکور ناظر به امور غیر اختیاری در مسأله خلقت است، زیرا
می‌دانیم که انسان، تنها اختیار افعال خود را دارد، نه امور دیگر، مانند خواصی که
در موجودات، مانند آب و آتش، آفریده شده یا زمان و مکانی که برای خلقت او
در نظر گرفته شده یا مقدار عمر و میزان توانایی‌های وجودش. اجباری بودن این
امور، مسلم است و ارتباطی به مسأله جبر و اختیار که مربوط به اعمال انسان
است ندارد.

۱. مجموعه آثار، ج ۳، ص ۶۰۹.

حتی در مورد اعمال انسان نیز می‌توان گفت که آن هم به یک معنا اجباری است، یعنی خداوند الزاماً انسان را مختار قرار داده و صفت اختیار را خداوند به او داده است، نه این‌که خود او این صفت را برای خود پذیرفته باشد. او ملزم است که مختار باشد و براساس اختیار، اعمال خود را تنظیم کند و این مذهب جبر را نفی می‌کند.

به یقین، اعتقاد به جبر چیزی نیست که انبیا و اولیای الهی از آن دفاع کنند، زیرا اگر انسان‌ها در اعمالشان مجبور باشند، نه بعثت انبیا مفهومی خواهد داشت، نه نزول کتاب‌های آسمانی، نه حساب روز قیامت و نه ثواب و عقاب، و تشویق نیکوکاران و مجازات بدکاران هیچ‌کدام مفهومی نخواهد داشت.

ضمائری که در جمله‌های بالا آمده است می‌تواند به انسان‌ها برگردد، چون ضمیر عاقل است و ممکن است به تمام مخلوقات برگردد، زیرا گاهی از ضمیر عاقل به معنای عام نیز استفاده می‌شود.

سپس امام علیه السلام به سراغ تقسیم ارزاق توسط خداوند نسبت به بندگان رفته، چنین عرضه می‌دارد: «خداوند برای هر نوعی از مخلوقات خود قوت و روزی معلوم و معینی از رزق خود قرار داد که نه کسی می‌تواند چیزی از مقدار آن بکاهد و نه چیزی بر کمبود آن بیفزاید»؛ (وَ جَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوَّةً مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ، لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ، وَلَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ).

«قوت» به معنای ارزاقی است که قوت و نیروی بدن را حفظ می‌کند و به انسان حیات می‌بخشد و در معجم مقاییس اللغة آمده است که از ماده «قوت» گرفته شده، زیرا سبب قوت و قدرت بدن است. در عبارت امام علیه السلام به معنای رزق آمده، زیرا بعد از آن می‌فرماید: «مِنْ رِزْقِهِ» که «مِنْ» در این جا بیانیه است.

امام علیه السلام در این جا ارزاق و نعمت‌های مادی را غذای روح شمرده است، در حالی که در بدو نظر، انسان آن‌ها را غذای جسم می‌داند. این به خاطر آن است که

تقویت جسم، سرانجام به تقویت روح منتهی می‌شود و تصمیم‌گیرنده در کارها، روح انسان است. پس درحقیقت، همه غذاها غذای روح محسوب می‌شود. بعضی نیز گفته‌اند که قوت، اعم از روحانی و جسمانی است و در بعضی آیات و روایات نیز درمورد طعام و رزق اشاره به طعام و رزق روحانی شده است، ولی آنچه در ابتدا به ذهن تبادر می‌شود همان رزق مادی جسمانی است. به هر حال، در قرآن مجید نیز به مسأله تقسیم ارزاق در آیات متعددی اشاره شده است، ازجمله در سوره هود می‌فرماید: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛ «و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این‌که روزی او بر خداست. او قرارگاه و محل نقل و انتقالشان را می‌داند؛ همه این‌ها در کتاب مبین لوح محفوظ ثبت است».^۱

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ﴾؛ «خدا روزی را برای هرکس بخواهد گسترده می‌سازد، یا تنگ می‌گیرد، ولی آن‌ها [کافران] به زندگی دنیا، شاد و خوشحال شدند؛ در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت، جز متاع ناچیزی نیست».^۲

و نیز می‌فرماید: ﴿وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾؛ «خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری داد (چراکه تلاش‌هایتان متفاوت است). ولی کسانی که برتری داده شده‌اند، حاضر نیستند از روزی خود به بردگان‌شان بدهند تا همگی در آن مساوی شوند؛ آیا آنان نعمت خدا را انکار می‌نمایند (که شکر او را ادا نمی‌کنند)؟!».^۳

۱. هود، آیه ۶.

۲. رعد، آیه ۲۶.

۳. نحل، آیه ۷۱.

و نیز می فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛ «آیا آن‌ها ندانستند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟! در این، نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان می آورند».^۱

و در جای دیگر می فرماید: ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾؛ «آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! ما معیشت آن‌ها را در زندگی دنیا در میان‌شان تقسیم کردیم و درجات بعضی را برتر از بعضی قرار دادیم تا یکدیگر را به خدمت گیرند؛ و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است».^۲

این آیات و همچنین کلام امام علی (علیه السلام) در این دعای نورانی نشان می دهد که ارزاق و روزی‌های بندگان مقدر است. نه چیزی از آن کاسته می شود و نه چیزی بر آن افزوده می گردد و خداوند بر اساس حکمتی که داشته این تقسیم حکیمانه را در میان بندگان انجام داده است؛ به‌ویژه در آیه اخیر این معنا منعکس است که تفاوت‌های موجود میان مردم برای این است که بتوانند از یکدیگر استفاده کنند و نظام جامعه به هم نریزد، در حالی که اگر همه مساوی بودند نظام زندگی به هم می خورد و بسیاری از کارها بدون متولی می ماند.

اکنون این سؤال پیش می آید که آیا واقعاً روزی افراد و سهم آن‌ها از مواهب زندگی همه به صورت اجباری و بدون اختیار افراد تأمین می شود، در حالی که این سخن برخلاف چیزی است که با چشم خود می بینیم؛ بعضی تلاش بیشتر دارند و درآمد فزون‌تر و بعضی تلاش کمتر و درآمد کمتر، یعنی اختیار افراد و میزان تلاش آن‌ها در بهره‌آنان مؤثر است.

۱. زمر، آیه ۵۲.

۲. زخرف، آیه ۳۲.

اضافه بر این، چنین اعتقادی سبب رکود فعالیت‌های اجتماعی و عقب‌ماندگی جامعه می‌شود؛ جامعه باید پر نشاط و پرامید به فعالیت‌های گسترده خود بپردازد و در میدان رقابت تلاش کند و رو به جلو حرکت نماید.

پاسخ این سؤال، در روایات معصومین علیهم‌السلام آمده است، زیرا روزی را بر دو قسم کرده‌اند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در نامه معروف خود به امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنَّ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ؛ پسرم! بدان که روزی دو نوع است: یک نوع، روزی‌ای است که به جستجوی آن برمی‌خیزی (و باید برخیزی) و نوع دیگر، آن است که به سراغ تو خواهد آمد، حتی اگر به دنبالش نروی خود به دنبال تو می‌آید»^۱.

بنابراین می‌توان گفت: روزی‌های مقدر داریم و روزی‌های معلق و مشروط. مقدر چیزی است که در هر صورت به انسان می‌رسد و معلق و مشروط چیزی است که با تلاش و کوشش به انسان می‌رسد.

و قسم دوم را نیز می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: روزی‌هایی که به‌خاطر تفاوت استعدادها و اشخاص فراهم می‌شود؛ بعضی برای انجام فعالیت‌های اقتصادی، استعداد و مدیریت کافی دارند و بعضی چنان نیستند. بدون شک سهم گروه اول بیشتر است که در واقع مقداری از آن غیر اختیاری است (به‌خاطر تفاوت استعدادها) و بخشی از آن اختیاری است، که افراد به دنبال آن می‌روند. و بخش دوم آن است که دو نفر ممکن است دارای استعدادی یکسان باشند، ولی سهم یکی از روزی بیش از دیگری باشد، به‌خاطر این که یکی از آن دو با اختیار خود تلاشگر است و دیگری تنبل و سست.

بنابراین، ارزاق را از یک نظر نیز می‌توان سه‌گونه دانست: غیر اختیاری، نیمه اختیاری و اختیاری.

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

به همین دلیل در بعضی از روایات وارد شده است که خداوند دعای چند گروه را مستجاب نمی‌کند: از جمله دعای انسان سالمی که در خانه نشسته و دست از تلاش و کوشش برداشته و عرضه می‌دارد: خدایا به من روزی ده! (فرشتگان الهی) به او می‌گویند: این دعای تو مستجاب نیست. برخیز و تلاش کن». امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «أَرْبَعَةٌ لَا تُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ: رَجُلٌ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ، يَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي! فَيَقَالَ لَهُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِالطَّلَبِ...»^۱

بنابراین آنچه در کلام امام علیه السلام آمده و در آیات قرآن به‌طور مبسوط بر آن تکیه شده که هیچ‌کس نمی‌تواند بر آنچه خدا برای اشخاص از نظر روزی مقدر کرده بیفزاید و یا از آن بکاهد، مربوط به قسم اول است. بسیار دیده‌ایم افرادی بدون این‌که تلاشی کنند درآمدهایی پیدا کرده‌اند و کسانی می‌خواستند جلوی آن را بگیرند ولی توانایی نداشتند.

در سوره طلاق آمده است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ «و هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌سازد، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد».^۲

آنگاه امام علیه السلام بعد از بیان تعیین روزی‌ها از سوی خداوند اشاره به تعیین مدت عمر و سرآمد آن کرده می‌فرماید: «سپس برای انسان در زندگی و حیات او سرآمد معینی قرار داده و مدت محدودی معین فرموده که با گام‌های خود در ایام عمرش به سوی آن حرکت می‌کند و با سال‌های زندگانی‌اش آن را می‌پیماید»؛ (ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلًا مَوْقُوتًا، وَ نَصَبَ لَهُ أَمَدًا مَحْدُودًا، يَتَخَطَّى إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمْرِهِ، وَيَرْزُقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ).

«أجل» گاه به معنای مجموع زمانی که برای چیزی تعیین شده آمده است، مانند

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۱۱، ح ۲.

۲. طلاق، آیات ۲ و ۳.

آنچه در داستان موسی و شعیب علیهم‌السلام آمده است: خداوند در سوره قصص آیه ۲۸ می‌فرماید: «أَيُّهَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ» یعنی هر کدام از مدت هشت یا ده سال را انتخاب کنم، ستمی بر من نخواهد بود. و گاه به معنای سرآمد و پایان مدت است. مانند این که در بعضی از روایات آمده است: «ذُنَا أَجَلُهُ فَمَاتَ؛ پایان عمرش نزدیک شد و از دنیا رفت». در آیه ۶۷ سوره غافر آمده است: «وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى»؛ «تا به سرآمد معینی برسید».

«يَتَخَطَّى» از ماده «خَطَوَة» به معنای گام برداشتن است. گویی انسان، در پیمودن مسیر عمر، شبیه کسی است که مبدائی شروع به حرکت کرده و گام به گام به سوی مقصد پیش می‌رود و در حدیث معروف امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آمده است: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ؛ هر نفسی که انسان می‌کشد، گامی به سوی پایان عمر پیش می‌رود».^۱

«يَرْهَقُهُ» از ماده «رَهَق» (بر وزن شفق) در اصل به معنای پوشانیدن و فراگرفتن است و یا به معنای پوشاندن اجباری است و به معنای کارهای سخت نیز آمده است. در عبارت امام علیه‌السلام سال‌های عمر پوششی برای زندگی انسان ذکر شده که لازمه آن پیمودن این راه است.

در واقع، امام علیه‌السلام در این جمله و جمله قبل، روی دو نقطه مهم که در زندگی مورد توجه همه انسان‌هاست انگشت می‌گذارد و به مخاطبان خود از طریق راز و نیاز با پروردگار اطمینان می‌دهد.

نخست، مسأله روزی است که غالب انسان‌ها نسبت به آن حریص‌اند و هر قدر اموالشان بیشتر شود حرصشان افزون می‌گردد.

و دیگری مسأله طول عمر است که غالب مردم نسبت به آن حساسیت دارند

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۷۴.

و در قرآن مجید درباره قوم یهود می خوانیم: ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾؛ «و آنان نه تنها آرزوی مر نمی کنند، بلکه آن ها را حریص ترین مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر زندگی این دنیا، و اندوختن ثروت خواهی یافت؛ تا آن جا که هریک از آن ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود».^۱

هنگامی که انسان مطمئن شود خداوند روزی را براساس حساب معینی تقسیم کرده و مقدار زمان عمر هرکس را معین نموده، هرچند ممکن است با تلاش و کوشش یا با سهل انگاری ها و سستی ها هر دو قسمت مقداری کم و زیاد شود، آرامش خاطر می یابد و آتش حرصش فرو می نشیند و از این طریق به خدا نزدیک و نزدیک تر می شود.

در این جا همان سؤال سابق که در مورد مقدر بودن روزی ها بود در مورد معین بودن عمر تکرار می شود که ما با چشم خود می بینیم افرادی به دلیل رعایت اصول بهداشت و پرهیز از پرخوری ها و استفاده از غذاهای مفید و مناسب، بر عمر خود می افزایند و کسانی به عکس، بر اثر تندروری ها و انواع اعتیادها، از مدت عمر خود می کاهند. چگونه این معنا با معین بودن مقدار عمر سازگار است؟ در پاسخ این سؤال آنچه درباره تقدیر روزی ها گفته شد تکرار می شود و آن این که یک اجل حتمی داریم و یک اجل معلق. منظور از اجل حتمی سرآمد عمر است که به هر حال فرامی رسد، زیرا استعداد انسان برای بقاء نامحدود نیست. مثلاً فلان شخص قلبش استعداد دارد که چند میلیارد ضربان داشته باشد و در پایان، خواه ناخواه از کار می ایستد، درست مانند چراغی که نفت آن تمام شده باشد یا اتومبیلی که بنزینش پایان یابد.

۱. بقره، آیه ۹۶.

این آیه شریفه می‌تواند اشاره به آن باشد: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»؛ «برای هر قوم و جمعیتی، زمان و اجل معینی است؛ و هنگامی که اجل آن‌ها فرارسد، نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنند، و نه بر آن پیشی می‌گیرند».^۱

اما اجل معلق همان مقدار عمری است که انسان با رعایت اصول بهداشت یا مخالفت با آن یا با پیش آمدن حوادث گوارا و ناگوار، کم و زیاد می‌شود. اشاره امام علیه السلام به همان اجل حتمی است.

اجل معلق یا مشروط نیز دارای دو شاخه است: قسمی از آن در اختیار خود انسان است، مانند رعایت اصول بهداشت و پرهیز از آنچه برای بدن انسان زیان‌بار است. دوم قسمی که از اختیار انسان بیرون است، مانند حوادث مرگبار طبیعی، زلزله‌ها، صاعقه‌ها، ریزش کوه، رانش زمین و اموری که از عمر انسان می‌کاهد.

البته در روایات آمده است که خداوند فرشتگانی را مأمور کرده که از جهات مختلف انسان را از آفات و آسیب‌ها حفظ کنند تا زمانی که اجل قطعی او فرارسد. در آن زمان اطراف او را رها کرده و او را به دست اجل می‌سپارند و مفسران، این دو آیه شریفه را اشاره به آن دانسته‌اند: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»؛ «برای هر کس، مأمورانی است که پی‌درپی، از پیش رو، و از پشت سر او را از فرمان خدا [حوادث غیر حتمی] حفظ می‌کنند».^۲ «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ»؛ «او است که بر بندگان خود تسلط کامل دارد؛ و مراقبانی بر شما می‌گمارد؛ تا زمانی که مر یکی از شما فرارسد؛ در این هنگام، فرستادگان ما

۱. اعراف، آیه ۳۴.

۲. رعد، آیه ۱۱.

جان او را می‌گیرند؛ و آن‌ها در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان، کوتاهی نمی‌کنند».^۱

تقسیم اجل به حتمی و معلق، در حدیثی از امام باقر علیه السلام و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

در حدیث امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: راوی از آن حضرت تفسیر آیه شریفه: «قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» را سؤال می‌کند. امام علیه السلام می‌فرماید: «قَالَ: هُمَا أَجَلَانِ: أَجَلٌ مَّحْتُومٌ وَأَجَلٌ مُّوقُوفٌ؛ دو نوع اجل وجود دارد: یکی حتمی و دیگری مشروط».^۲

و در حدیث دیگری در تفسیر همان آیه آمده است: «الْأَجَلُ الْمَقْضِيُّ هُوَ الْمَحْتُومُ الَّذِي قَضَاهُ اللَّهُ وَحَتَمَهُ وَالْمُسَمًّى هُوَ الَّذِي فِيهِ الْبَدَاءُ يُقَدَّمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخَّرُ مَا يَشَاءُ وَالْمَحْتُومُ لَيْسَ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَلَا تَأْخِيرٌ؛ سرآمد عمری که در قضای الهی گذشته است همان اجل حتمی است که خداوند آن را مقدر و محتوم ساخته و اجل مسمی، اجلی است که ممکن است تغییری در آن پیدا شود، بر طبق خواست خداوند، مقدم گردد و یا مؤخر، ولی اجل حتمی تقدم و تأخیری ندارد».^۳

جالب این‌که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا مِنْ بَيْتٍ إِلَّا وَ مَلَكُ الْمَوْتِ يَقِفُ عَلَىٰ بَابِهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَإِذَا وَجَدَ الْإِنْسَانَ قَدْ نَفِدَ أَجَلُهُ وَ انْقَطَعَ أَكْلُهُ أَلْقَىٰ عَلَيْهِ الْمَوْتَ فَغَشِيَتْهُ كُرْبَاتُهُ وَ غَمَرَتْهُ غَمَرَاتُهُ، فَمِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ النَّاشِرَةُ شَعْرَهَا وَ الضَّارِبَةُ وَجْهَهَا الصَّارِخَةُ بِوَيْلِهَا الْبَاكِئَةُ بِشَحْوِهَا فَيَقُولُ مَلَكُ الْمَوْتِ: وَيْلَكُمْ مِمَّ الْجَزَعُ وَ فِيهِمُ الْفَزَعُ وَ اللَّهُ مَا أَذْهَبْتُ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ مَالًا وَ لَا قَرَبْتُ لَهُ أَجَلًا وَ لَا أَتَيْتُهُ حَتَّىٰ أَمِرْتُ وَ لَا قَبَضْتُ رُوحَهُ حَتَّىٰ اسْتَأْمَرْتُ وَ إِنَّ لِي إِلَيْكُمْ عَوْدَةً ثُمَّ عَوْدَةً حَتَّىٰ لَا أُبْقِيَ مِنْكُمْ أَحَدًا؛

۱. انعام، آیه ۶۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴.

۳. بحار الانوار، ج ۴، ص ۹۹، ح ۷.

هیچ خانه‌ای نیست مگر این که فرشته مر هر روز پنج بار بر در آن خانه می‌ایستد و نگاه می‌کند، اگر انسانی عمرش پایان یافته و روزی‌اش تمام شده، مر را بر او می‌افکند و ناراحتی‌های پایان عمر، او را فرامی‌گیرد و سختی‌هایش بر او چیره می‌شود. هنگامی که خانواده‌اش، موه‌ای خود را بر اثر مصیبت پریشان می‌سازند و بر سر و صورت می‌کوبند و فریاد می‌کشند و واویلا می‌کنند، فرشته مر به آن‌ها می‌گوید: وای بر شما! چرا بی‌تابی می‌کنید و چرا جزع و فزع دارید؟! به خدا سوگند! مالی از شما را من نبردم، اجل کسی را نزدیک نکردم، تنها وقتی به سراغش آمدم که مأمور بودم و قبض روح او را به امر پروردگار انجام دادم. من باز هم به سوی شما برمی‌گردم و یکی بعد از دیگری را می‌برم تا کسی باقی نماند. (البته این مربوط به اجل حتمی است که در بالا اشاره شد).^۱

سپس امام علیه السلام به بخش پایانی این برنامه زنجیره‌ای مر و حیات و تقسیم آجال و ارزاق پرداخته، می‌فرماید: «این وضع همچنان ادامه پیدا می‌کند تا انسان به پایان کار خود برسد و حساب عمر خود را به طور کامل دریافت دارد. آنگاه خداوند او را قبض روح می‌کند و به سوی چیزی که برای او فراهم ساخته، از ثواب و پاداش فراوان یا کیفر مخوف می‌برد، «تا کسانی را که اعمال بد انجام داده‌اند به خاطر آن کیفر دهد و کسانی را که اعمال خوب انجام داده‌اند پاداش نیکو عطا فرماید»؛ (حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ، وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمْرِهِ، فَبَضَّهٗ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورٍ ثَوَابِهِ، أَوْ مَحْذُورٍ عِقَابِهِ، «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى»^۲).

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۸ و ۱۸۹، ح ۱۰.

۲. لام «لیجزی» لام علت نیست، بلکه لام غایت می‌باشد. یعنی عاقبت کار انسان‌ها به این جا می‌رسد که بدکاران، به عواقب سوء اعمالشان گرفتار می‌شوند و نیکوکاران به پاداش حسن عمل می‌رسند.

«نَدَب» از ماده «نَدَب» (بر وزن نذر) در اصل به معنای دعوت کردن و فراخواندن به کاری است. در عبارت امام علیه السلام اشاره به فراخواندن انسان‌ها به پاداش یا کیفر اعمال است.

سپس تأکید می‌کند: «تمام این امور مطابق برنامه عادلانه‌ای است از سوی او؛ همان خداوندی که اسماء او مقدس است و نعمت‌های او پی‌درپی می‌آید و آشکار است، «کسی او را از اعمالش سؤال نمی‌کند، ولی دیگران در مقابل کارهایشان مسئول‌اند»؛ (عَدْلًا مِنْهُ، تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، وَ تَظَاهَرَتْ آلاؤُهُ، «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ»).

«تَظَاهَرَتْ» از ماده «ظَهَرَ» به معنای پشت به پشت هم دادن و به یکدیگر کمک نمودن است و در عبارت بالا به معنای دست به دست هم دادن نعمت‌های پروردگار است که گاه وقتی دست به دست هم می‌دهند آثار و برکات بیشتری را برای انسان به بار می‌آورند. و گاهی نیز به معنای پی‌درپی آمدن و آشکار شدن است. بنابراین امام علیه السلام از بخش توحید و وحدانیت خداوند شروع کرده، سپس به برنامه خلقت انسان و مسیر مر و حیات و تقسیم آجال و ارزاق می‌پردازد و آن را با معاد و پاداش و کیفر روز قیامت پایان می‌دهد و در عین حال تأکید می‌کند که همه این برنامه از آغاز تا انتها براساس عدل الهی است، هرچند خداوند در برابر کسی مسئول نیست.

درضمن، این پیام را به خوبی می‌توان از کلام امام علیه السلام استفاده کرد که جایگاه اصلی ما سرای دیگر است و این دنیا گذرگاهی بیش نیست و آنچه در آن است فانی و ناپایدار است و در واقع وسیله‌ای است برای آزمایش انسان‌ها.

در تفسیر آیه شریفه «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ» بعضی به راه خطا رفته‌اند و تصور کرده‌اند که مفهومش این است که افعال خداوند معلل بالاغراض نمی‌باشد و به تعبیر دیگر، لازم نیست دارای هدف و مصلحت خاصی باشد.

در حالی که تفسیر صحیح آن این است: از آن‌جا که خداوند، هم عادل است (که در عبارت بالا به آن اشاره شده است) و هم حکیم و رحمان و رحیم، افعال او از حکمت و علم و رحمت او سرچشمه می‌گیرد و کسی که افعالش چنین است جای این ندارد که از افعال او سؤال شود و یا اعتراضی به آن وارد گردد، ولی دیگران چون نه حکمت و علم و سبب دارند و نه رحمت گسترده، می‌توان از انگیزه‌های افعال آن‌ها سؤال و پرسش کرد.

از سویی دیگر سؤال کردن دوگونه است: گاه به‌عنوان اعتراض یا انکار و استهزاء است، نظیر آنچه در آیه ۳۱ سوره مدثر آمده است «مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» و گاه به‌عنوان فهم بیشتر درباره دستورات پروردگار و فوائد و برکات آن، مانند آنچه در داستان گاو بنی اسرائیل آمده است که آن‌ها پیوسته از موسی سؤال می‌کردند که از خداوند توضیح بیشتری درباره مشخصات آن گاو که دستور داشتند آن را سر ببرند دریافت دارد.

عجیب این‌که «ابن حزم» که از منکران مستند بودن احکام الهی به علت‌ها و فلسفه‌هاست با استناد به آیه «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»^۱ می‌گوید: «خداوند در مقام توصیف خود گفته است که هیچ‌کس نمی‌تواند از کارهای او سؤال کند و چون و چرا در کار او راه ندارد. بنابراین، مسأله اسباب و علل در افعال خداوند باطل است، مگر آن‌که خودش تصریح کند و اگر کسی سؤال کند، سؤال او مساوی با معصیت خداوند و الحاد در دین است و مخالف آیه فوق می‌باشد. سپس تصریح می‌کند که سؤال از کارهای خداوند مساوی با فسق است و سؤال کننده فاسق می‌شود».^۲

روشن است که «ابن حزم» سؤالات توضیحی را با سؤالات اعتراضی اشتباه

۱. انبیاء، آیه ۲۳.

۲. الإحكام فی أصول الأحكام، ج ۸، ص ۵۸۰.

گرفته است. قرآن می‌گوید: حضرت ابراهیم علیه السلام به پیشگاه پروردگار عرضه داشت: «رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى؟» «پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی».^۱

هنگامی که از سوی خداوند به او گفته شد: «أَوَلَمْ تُؤْمِن؟» «آیا ایمان نیاورده‌ای؟» در پاسخ عرض کرد: ایمان آورده‌ام، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد «وَلَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي».

و یا حضرت مریم بعد از بشارت به تولد فرزندی از او، عرضه داشت: «قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ؟» «گفت: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که هیچ انسانی با من آمیزش نداشته است؟».^۲ این سؤالات و مانند آن که پیغمبران یا شخصیت‌های برجسته از خداوند کرده‌اند، سؤالات اعتراضی و انکاری نیست، ولذا قرآن، آن‌ها را با لحن موافق نقل می‌کند.

بنابراین مفهوم آیه شریفه «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» این است که هیچ‌کس نمی‌تواند به افعال خداوند اعتراض داشته باشد، در حالی که دیگران می‌توانند نسبت به افعالی که انجام داده‌اند مورد اعتراض قرار گیرند.



۱. بقره، آیه ۲۶۰.

۲. آل عمران، آیه ۴۷.

بخش دوم

﴿ ۸ ﴾ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مِّنْهُ الْمُتَتَابِعَةِ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِّعَمِهِ الْمُتَنَاطِهَرَةِ، لَتَصَرَّفُوا فِي مِّنْهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ.

﴿ ۹ ﴾ وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾.

ترجمه

۸. حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که اگر معرفت حمدش را برای بخشش‌های پی‌درپی که به بندگانش عطا کرده و نعمت‌هایی که پیوسته به‌وفور به آن‌ها داده، از آنان محروم سازد، در آن مواهب تصرف می‌کنند اما حمد و ستایش او را به‌جا نمی‌آورند و از رزق او به‌شکل گسترده بهره می‌گیرند اما او را شکر و سپاس نمی‌گویند.

۹. اگر واقعاً مردم چنین بودند (معرفت حمد الهی نداشتند و خداوند را برای آن همه نعمت سپاس نمی‌گفتند) از حدود انسانیت خارج می‌شدند و به حد چهارپایان می‌رسیدند و آن‌گونه بودند که خداوند وصف آن‌ها را در کتاب محکمش بیان کرده و فرموده است: «آن‌ها همچون چهارپایان‌اند، بلکه گمراه‌تر».

شرح و تفسیر

شکر نعمت، نعمت بزرگی است!

در این بخش از کلام امام علیه السلام نکات مهمی است که باید روشن شود:

نخست این که امام علیه السلام حمد و سپاس را به عنوان یک معرفت فطری برای انسان‌ها می‌شمارد که خداوند این فطرت الهی را در آن‌ها قرار داده تا در سایه آن بتوانند بیشتر از نعمت‌ها و مواهب او استفاده کنند و مراحل کمال را بپیمایند. عرضه می‌دارد: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که اگر معرفت حمدش را برای بخشش‌های پی‌درپی که به بندگان عطا کرده و نعمت‌هایی که پیوسته به وفور به آن‌ها داده، از آنان محروم سازد، در آن مواهب تصرف می‌کند ولی حمد و ستایش او را به جا نمی‌آورند و از رزق او به شکل گسترده بهره می‌گیرند اما او را شکر و سپاس نمی‌گویند»؛ (و الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مِثْنِهِ الْمُتَابَعَةِ، وَ أَصْبَحَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَظَاهِرَةِ، لَتَصَرَّفُوا فِي مِثْنِهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ).

در این که شکر منعم، ذاتی و فطری انسان است جای تردید نیست. انسان بدون این که از کسی آموزش ببیند در مقابل شخصی که به او نعمتی می‌بخشد در مقام شکرگزاری و اظهار امتنان بر می‌آید و او را به خاطر صفات نیک و انسانی‌اش ستایش می‌کند.

علمای علم کلام می‌گویند: همین احساس فطری است که انسان را به سوی خداشناسی دعوت می‌کند، زیرا هنگامی که خود را غرق انواع نعمت‌ها می‌بیند و به سراغ شکر منعم می‌رود خود را ناچار می‌بیند که منعم حقیقی را بشناسد تا بتواند شکر نعمتش را به جا آورد.

تفاوت حمد و شکر

حقیقت حمد، ثنا گفتن و ستایش کردن در برابر خوبی‌هاست؛ خواه خوبی‌های ذاتی کسی باشد و خواه خوبی‌هایش در حق دیگران، در حالی که حقیقت شکر، سپاسگزاری در برابر نعمت‌ها و خوبی‌هایی است که از کسی به

انسان می‌رسد، که از همه مهم‌تر نعمت‌های بی‌پایان و بی‌شمار پروردگار عالم است.

نقطه مقابل حمد، مذمت کردن و نقطه مقابل شکر، ناسپاسی است. بنابراین نسبت میان این دو، عموم و خصوص مطلق است. یعنی هر شکری حمد است، ولی هر حمدی شکر نیست.

بعضی چنین پنداشته‌اند که نسبت میان این دو، عموم و خصوص من وجه است، زیرا حمد همیشه با زبان است، ولی شکر ممکن است با زبان باشد یا با عمل، و مهم‌ترین شاخه شکر همان شکر عملی است، یعنی هر نعمتی را در جای خود صرف کنیم.

ولی این سخن صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا حمد نیز می‌تواند عملی باشد، مثلاً می‌گوییم: یک تابلوی زیبا با زبان حال و به صورت عملی، ستایش نقاش خود را می‌کند، یا می‌گوییم: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾؛ «همه چیز تسبیح و حمد خدا می‌گوید».^۱

در عبادات ما نیز رکوع و سجود و امثال آن، حمد و ستایش عملی است.

تفاوت منت و نعمت

«مِنْ» جمع «مَنْت» و «نِعَم» جمع «نِعْمَت» است. آیا هر دو مترادف و به یک معنا هستند، آن‌چنان که بعضی از شارحان تصور کرده‌اند؟ یا با یکدیگر متفاوت‌اند؟

ظاهر این است که با هم تفاوت دارند، زیرا «منت» در اصل از ماده «مَنْ» به معنای سنگ‌هایی است که با آن وزن می‌کنند و به همین دلیل به نعمت‌های سنگین و گران‌بها منت گفته می‌شود و اگر کسی عملاً نعمت بزرگی به دیگری

۱. اسراء، آیه ۴۴.

دهد می‌گویند بر او منت گذاشت، اما اگر کسی کار کوچک خود را با سخن، بزر کند و به رخ افراد بکشد، کاری است بسیار زشت و چنین متی نکوهیده است، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾^۱ و در تعبیرات امروزی، «منت» بر همین معنا اطلاق می‌شود.

ولی نعمت ممکن است کوچک باشد یا بزر، هر چند نعمت‌های الهی شامل همه‌گونه نعمت، اعم از بزر و کوچک می‌شود.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که حمد و ستایش ما نسبت به خداوندی که بی‌نیاز و کمال مطلق است و شکر و سپاس او که احتیاج به بندگان ندارد چه سودی دارد؟

به یقین، سود هر دو به خود انسان بر می‌گردد، زیرا هنگامی که خدا را به‌خاطر صفات جلال و جمال او حمد می‌گویند پرتویی از این صفات و کمالات در درون جان حمد‌کننده می‌افتد و چون انسان، طالب کمال است، به سوی آن صفات حرکت می‌کند. بنابراین هر حمد و سپاسی گامی به سوی تکامل انسان است، در عین این‌که مستقیماً متوجه پروردگار می‌شود.

همچنین شکر و سپاس، نشانه لیاقت انسان است نسبت به نعمت‌هایی که به او داده شده و هر قدر انسان لایق‌تر باشد سهم بیشتری از نعمت‌های الهی شامل حال او می‌شود، که فرموده است: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾؛ «اگر شکرگزاری کنید، نعمت خود را بر شما افزون خواهم کرد».^۲ این موضوع به آن می‌ماند که باغبانی در باغ خود درختانی داشته باشد پرثمر؛ هر قدر آن‌ها بیشتر ثمر بدهند باغبان در آبیاری و حفاظت آن‌ها بیشتر می‌کوشد و اگر در کنارشان درختان کم‌ثمر یا بی‌ثمري باشد، به آبیاری و حفاظت آن‌ها توجهی نخواهد داشت. در واقع،

۱. بقره، آیه ۲۶۴.

۲. ابراهیم، آیه ۷.

ثمردهی درخت، اظهار لیاقت برای توجه بیشتر است و بی‌ثمری نشان بی‌لیاقتی است.

کوتاه‌سخن این‌که نتیجه معنوی و مادی تمام این حمد و سپاس‌ها به ما برمی‌گردد، چراکه خداوند بی‌نیاز است.

«أبْلَى» از ماده «بَلَاء» (و ماضی آن بَلَوْ است) در اصل به معنای آزمایش کردن است، منتها، گاهی به وسیله نعمت‌هاست که آن را «بلاء حسن» می‌نامند و گاه به وسیله مصائب و مجازات‌هاست که آن را «بلاء سیء» می‌نامند، همان‌گونه که قرآن در مورد بنی اسرائیل می‌گوید: ﴿وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ﴾؛ «و آن‌ها را با نعمت‌ها و مصائب آزمودیم».^۱

این واژه گاه به صورت ناقص یا بی استعمال می‌شود و از ماده «بَلَى» است که در اصل به معنای کهنگی و فرسودگی است، سپس واژه بلاء به معنای آزمودن به کار رفته، زیرا هر چیزی بر اثر آزمایش‌های متعدد حالت فرسودگی به خود می‌گیرد. به همین دلیل به غم و اندوه نیز بلاء گفته می‌شود، زیرا روح و جسم انسان را فرسوده می‌کند. گاه به مسئولیت‌ها و تکالیف، بلاء گفته می‌شود، زیرا بر وجود انسان سنگینی دارد.

ولی واژه «ابلاء» غالباً در بخشیدن نعمت به کار می‌رود و در کلام امام علیه السلام نیز به همین معناست که در عین نعمت بخشیدن، آن‌ها را آزمایش نیز می‌کند. واژه «ابلاء» گاه به معنای آشکار شدن نیز به کار می‌رود، مانند آیه شریفه ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾؛ «قیامت روزی است که در آن آنچه در درون انسان‌هاست آشکار می‌شود».^۲ و نکته‌اش در این جاست که چون با آزمایش کردن، حقیقت اشیا آشکار می‌شود، گاه این واژه فقط به معنای آشکار شدن به کار رفته است.

۱. اعراف، آیه ۱۶۸.

۲. طارق، آیه ۹.

«أَسْبَغَ» از ماده «سَبَغَ» (بر وزن صبر) در اصل به معنای پیراهن یا زره گشاد است؛ سپس به هر نعمت گسترده و فراوان نیز اطلاق شده است و «اسبغ نعم» که در کلام امام علی (ع) به کار رفته، به معنای فراخی و وسعت نعمت‌های الهی است و این که در داستان زره‌بافی حضرت داود (ع) آمده است: «أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ»^۱ اشاره به این است که به داود (ع) دستور داده شد که زره‌های فراخ و کامل برای حفظ جنگ‌جویان از ضربات دشمن بسازد.

آنگاه امام علی (ع) می‌فرماید: «اگر واقعاً مردم چنین بودند (معرفت حمد الهی نداشتند و خداوند را برای آن همه نعمت سپاس نمی‌گفتند) از حدود انسانیت خارج می‌شدند و به حد چهارپایان می‌رسیدند و آن‌گونه بودند که خداوند وصف آن‌ها را در کتاب محکمش بیان کرده و فرموده: آن‌ها همچون چهارپایان‌اند، بلکه گمراه‌تر»؛ (وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»).

در این جا دو نکته در کلام امام علی (ع) وجود دارد که باید به آن توجه کرد: نخست این که انسان ناسپاس، از حد انسانیت خارج می‌شود و در حد بهائم قرار می‌گیرد، زیرا بهائم در مقابل خدماتی که صاحبانشان برای آن‌ها می‌کنند هیچ‌گونه سپاس‌گزاری‌ای ندارند و از صاحبان و مراقبان خود تشکر نمی‌کنند. انسان ناسپاس نیز همانند آن‌ها می‌شود.

دیگر این که می‌فرماید: بلکه از آن‌ها بدترند، همان‌گونه که خداوند در قرآن مجید فرموده است. این تعبیر در دو سوره از قرآن آمده است. یک جا در مقایسه آن‌ها با چهارپایان می‌فرماید: «بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۲.

۱. سبأ، آیه ۱۱.

۲. اعراف، آیه ۱۷۹.

و در جای دیگر می‌فرماید: «بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^۱.

اما چرا انسان‌های ناسپاس گمراه‌ترند؟ (البته گمراهی حیوانات به معنای راه نیافتن به مراحل عالی انسانیت است، نه این‌که می‌توانستند راه بیابند و آن راه را ترک کرده‌اند).

در این جا وجوهی گفته شده است:

۱. اگر چهارپایان چیزی نمی‌فهمند، دلیلش عدم استعداد آنهاست و اگر راه به سوی حمد و سپاس الهی نیابند، به سبب آن است که از این مواهب محروم‌اند. ولی انسان خمیرمایه همه سعادت‌ها در وجودش نهفته است و خدا آن قدر به او استعداد داده که می‌تواند خلیفه‌الله در زمین شود اگر کار او به جایی رسد که تا سرحد یک چهارپا سقوط کند و از اوج مسجود بودن فرشتگان به حضيض نکبت‌بار شیاطین تنزل کند، این گمراهی آشکار است.

در آیه ۱۷۹ سوره اعراف می‌خوانیم: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَانُوا لِنِعْمِ اللَّهِ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ «آن‌ها دل‌ها [عقل‌ها] بی‌داند که با آن اندیشه نمی‌کنند، و نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها همچون چهارپایان‌اند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی‌گیرند)».

این آیه اشاره به آن است که آن‌ها ابزار پیشرفت و سعادت را در اختیار دارند، اما متأسفانه از آن بهره نمی‌گیرند و این به‌راستی دردناک است.

۲. چهارپایان حساب و کتابی ندارند و مشمول مجازات‌های الهی نیستند (و اگر در بعضی از روایات به حساب و پاداش آن‌ها اشاره شده، قطعاً در صورت

۱. فرقان، آیه ۴۴.

بسیار نازلی است)؛ ولی انسان‌های گمراه باید در برابر اعمالشان پاسخگو باشند و بار سنگین گناهان خود را بر دوش بکشند. از این نظر گمراه‌ترند.

۳. چهارپایان خدمات زیادی به انسان‌ها می‌کنند در حالی که انسان‌های طاغی و یاغی نه تنها خدمتی نمی‌کنند، هزاران بلا و مصیبت نیز برای دیگران و برای خود فراهم می‌سازند.

۴. چهارپایان غالباً خطرناک نیستند و اگر خطری هم داشته باشند محدود است، ولی انسان‌های بی‌ایمان و گمراه بسیار خطرناک‌اند و گاه آتش جنگی را روشن می‌کنند که سال‌ها گروه‌های زیادی در آن می‌سوزند.

۵. چهارپایان اگر تابع قانون و برنامه‌ای نیستند، ولی مسیری را که آفرینش در آن‌ها به شکل گزینه تعیین کرده طی می‌کنند، اما انسان‌های طاغی و یاغی و سرکش هیچ قانونی را به رسمیت نمی‌شناسند، نه قوانین تکوین و نه قوانین تشریع.

۶. چهارپایان اگر کار خلافی کنند توجیه‌گر اعمال خود نیستند، ولی انسان خلافکار، هم خلاف می‌کند و هم اعمال زشت خود را توجیه می‌نماید و به صورت زیبا جلوه می‌دهد. آیا با این حال، از حیوانات گمراه‌تر نیست؟

۷. بسیاری از حیوانات در برابر خدماتی که صاحبانشان به آن‌ها می‌کنند حق‌شناس‌اند، حتی برای آنان کارهای مفید انجام می‌دهند. مثلاً سگ‌هایی هستند که برای شکار یا حفاظت گله‌ها و یا پیدا کردن مواد مخدر و یا انسان‌های زنده‌ای که در زیر آوار مانده‌اند تربیت می‌شوند، یعنی در مقابل خدماتی که صاحبان آن‌ها به آن‌ها می‌کنند، عکس‌العمل مفید نشان می‌دهند، ولی انسان ناسپاس حتی به این اندازه نیز در مقابل خالق یکتا که او را غرق انواع نعمت‌های خود ساخته است شاکر و سپاس‌گزار نیست.

کوتاه‌سخن این‌که انسان با داشتن تمام عوامل پیشرفت، اعم از عوامل درون

ذات یا بیرون ذات، مانند پیامبران الهی و کتب آسمانی، اگر به آن هدفی که آفرینش برای او تعیین کرده است نرسد از چهارپایان پست‌تر است، چراکه آن‌ها به هدفی که آفرینش برایشان تعیین کرده است می‌رسند و مسیر غریزی خود را طی می‌کنند و به همین دلیل چهارپایان مسئولیتی ندارند، ولی انسان‌ها در برابر اعمالشان مسئول‌اند.



بخش سوم

﴿۱۰﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَّفْنَا مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ، وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ، وَ دَلَّلَنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ، وَ جَنَّبَنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَ الشُّكِّ فِي أَمْرِهِ.

﴿۱۱﴾ حَمْدًا نَعْمَرُ بِهِ فَيَمُنَ حَمْدُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَي رِضَاهُ وَ عَقْوِهِ.

﴿۱۲﴾ حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبَرْزَخِ، وَ يُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ، وَ يُشَرِّفُ بِهِ مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ.

﴿۱۳﴾ حَمْدًا يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَى أَعْلَى عَلِّيِّينَ فِي كِتَابِ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.

﴿۱۴﴾ حَمْدًا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ، وَ تَبْيَضُّ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ.

﴿۱۵﴾ حَمْدًا نَعْتَقُ بِهِ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللَّهِ.

﴿۱۶﴾ حَمْدًا نُرَاحِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، وَ نُضَامُّ بِهِ أَنْبِيََاءَهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمَقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ، وَ مَحَلِّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ.

ترجمه

۱۰. حمد و ستایش مخصوص خداوند است در برابر آنچه از معرفت خویش به ما آموخته و طریقه شکرش را به ما الهام کرده و درهای علم و دانش نسبت به مقام ربوبیتش را به روی ما گشوده و ما را به اخلاص در توحیدش دلالت و راهنمایی فرموده و از الحاد و شک در کارش بازداشته است.

۱۱. خدا را چنان حمدی می‌کنیم که عمر ما را طولانی کند و در زمره شکرگزاران از بندگان قرار دهد و به وسیله آن حمد و سپاس، از پیشگامانی باشیم که به رضا و عفو او سبقت جسته‌اند.
۱۲. حمدی که تاریکی‌های برزخ را برای ما روشن سازد و راه رستخیز را بر ما آسان گرداند و مقام ما را در قیامت نزد جایگاه گواهان، برتری بخشد. «در آن روز که هرکس به سبب آنچه انجام داده است پاداش داده می‌شود و ظلم و ستمی به کسی روا نخواهد شد و در آن روز که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند، و از هیچ سو یاری نمی‌شوند».
۱۳. خداوند! تو را حمدی می‌گوییم که اعمال ما را به اعلیٰ علیین در کتابی که (برای خوبان و نیکان) رقم زده شده است و مقربان، گواه بر آن‌اند بالا برد.
۱۴. تو را حمد و سپاسی می‌گوییم که چشمانمان با آن روشن شود، در آن روز که چشم‌ها از شدت عذاب الهی خیره می‌گردد و حمد و سپاسی که صورت ما با آن سفید شود در آن روز که صورت‌ها (ی بدکاران) سیاه می‌گردد.
۱۵. تو را حمدی می‌گوییم که با آن از عذاب دردناک الهی آزاد شویم و به جوار کریمانه خداوند راه یابیم.
۱۶. تو را حمدی می‌گوییم که با آن دوش به دوش ملائکه مقربین شویم و در کنار پیامبران مرسل در سرای جاویدانی که هرگز زوال ندارد و محل کرامتی که تغییر نمی‌پذیرد قرار گیریم.

شرح و تفسیر

تو را به خاطر این همه خوبی سپاس می‌گویم

امام علیه السلام در این بخش از دعای اول به پنج نعمت از نعمت‌های الهی اشاره کرده و خدا را برای آن سپاس می‌گوید. نخست می‌فرماید: «حمد و ستایش

مخصوص خداوند است در برابر آنچه از معرفت خویش به ما آموخته است؛
 (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ).^۱

چگونه خداوند معرفت ذاتش را به ما آموخته است؟ ممکن است این موضوع از طریق توحید فطری باشد که در درون هر انسانی به حسب ذات و فطرت علم به مبدأ آفرینش آفریده شده و همین توحید فطری است که حتی منکران خدا را هنگامی که غرق در مشکلات می‌شوند به سوی او دعوت می‌کند، آن‌گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾؛ «هنگامی که مشرکان سوار بر کشتی می‌شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند و غیر او را فراموش می‌کنند؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند».^۲

یا این‌که منظور، معرفت از طریق آثار عظمتش در آفاق و انفس در وجود ما و سراسر جهان آفرینش است، زیرا به هر چیزی نگاه می‌کنیم نشانه‌ای از او می‌یابیم. نظم کاملی که در موجودات حکم فرماست و قوانین دقیقی که بر آن‌ها حاکم است، همگی دلالت بر این دارد که خالق عالم و قادر آن‌ها را آفریده است و حتی هنگامی که به جزء جزء وجود خودمان نگاه می‌کنیم، چشم یا گوش یا زبان یا دست و پا یا قلب، و برنامه گردش خون را در سراسر بدن در نظر می‌گیریم آثار عظمت خدا در آن آشکار و روشن است.

۱. آیا واژه نفس بر ذات پاک خداوند اطلاق می‌شود؟ بعضی در آن تردید کرده‌اند، نظر به این‌که نفس گاهی به معنای خود و گاه به معنای موجود وابسته به دیگری است. ولی با توجه به این‌که این تعبیر در قرآن مجید درباره خداوند آمده است آن‌جا که حضرت مسیح عرضه می‌دارد: ﴿تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾؛ «تو از آنچه در ذات من است آگاهی؛ و من آنچه را که در ذات پاک توست نمی‌دانم». (مائده، آیه ۱۱۶) روشن می‌شود که یکی دیگر از معانی نفس ذات است که بر خداوند نیز اطلاق می‌شود. همچنین «من» در این جا و در فقرات بعد ابتدائیه است.

۲. عنکبوت، آیه ۶۵.

یا این که منظور، معرفتی است که از تعلیمات انبیا و کتب آسمانی برای ما حاصل شده است.

این احتمال نیز بعید نیست که همه این جهات سه گانه در کلام امام علیه السلام جمع باشد.

دومین چیزی که امام علیه السلام خداوند را برای آن شکر و سپاس می گوید، همان روح و فطرت شکرگزاری است که درون ذات انسان به عنوان یک الهام الهی به ودیعت نهاده شده است؛ عرضه می دارد: «و طریقه شکرش را به ما الهام کرده است»؛ (وَأَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ).

از این جا معلوم می شود که مسأله شکر منعم، ذاتی انسان است و این همان فطرتی است که علمای علم کلام به عنوان نخستین انگیزه خداشناسی بر آن تکیه می کنند. اگر سؤال شود: چه لزومی دارد ما درباره وجود خدا از ابتدا بحث و مطالعه کنیم؟ گفته می شود که ما در وجود خود و خارج از وجود خود نعمت های فراوانی می بینیم و فطرت و انگیزه شکر منعم ما را وامی دارد که از بخشنده نعمت تشکر کنیم و همین باعث می شود که نخست او را بشناسیم و سپس مراتب سپاس خود را به پیشگاهش تقدیم کنیم.

در قرآن مجید نیز در دو آیه اشاره به این معنا شده است:

نخست درباره عموم انسان ها می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ»؛ «تا زمانی که انسان به نیرومندی و کمال خود بالغ شود و به چهل سالگی برسد، می گوید: «پروردگارا! به من الهام کن که شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به جا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی».^۱

۱. احقاف، آیه ۱۵.

و در آیه ۱۹ سوره نمل از زبان سلیمان نقل می‌کند که عرضه داشت: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾؛ «پروردگارا! شکر نعمت‌هایت را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به من الهام کن، و توفیق ده تا عمل صالحی که موجب رضای توست انجام دهم».

البته الهام شکر نعمت به‌طور عام از آغاز آفرینش انسان در وجود همه انسان‌ها به ودیعت نهاده شده، ولی در مواردی که انسان آشنایی بیشتری با نعمت‌های الهی پیدا می‌کند تقاضای الهام قوی‌تر و توفیق بیشتری برای شکر نعمت از خدا می‌نماید و این دو با هم منافات ندارد.

آنگاه امام علیه السلام به سراغ یکی دیگر از مواهب الهی نسبت به انسان‌ها رفته و عرضه می‌دارد: «سپاس برای خداوندی است که درهای علم و دانش نسبت به مقام ربوبیت خود را به روی ما گشوده است»؛ (وَفَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ). «ربوبیت» به معنای مدیریت و حاکمیت بر جهان هستی است و هر قدر انسان در اسرار این جهان بیشتر بیندیشد نسبت به ربوبیت خداوند آگاه‌تر می‌شود. صدها هزار نوع از جنندگان وجود دارد و بیش از آن از انواع گیاهان و تنوعی که در عالم خلقت است و آنچه در وجود ماست، صحنه‌هایی که هریک از دیگری شگفت‌انگیزتر است، همگی دلیل بر ربوبیت گسترده الهی در جهان هستی است. بنابراین خداوند با آفرینش این موجودات، درهای علم به ربوبیت خود را به روی ما گشوده است.

اضافه بر این، پیامبران الهی و اوصیای آن‌ها درهایی از علوم نسبت به ربوبیت پروردگار را به روی ما گشودند و آن هدایت تکوینی با هدایت تشریعی هماهنگ شد و تأثیر آن در وجود ما قوی‌تر.

سپس امام علیه السلام به سراغ اخلاص در توحید رفته، عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس برای خداوندی که ما را به اخلاص در توحیدش دلالت و راهنمایی کرده است»؛ (وَدَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ).

این دلالت نیز می‌تواند هم از طریق تکوین و فطرت انسانی باشد و هم از طریق تشریع و تعلیمات انبیا و اولیا. زیرا از یکسو انسان، در جهان آفرینش مطابق فطرت و ذات خود به سوی توحید و اخلاص حرکت می‌کند؛ تمام ذرات عالم را هماهنگ می‌بیند که قوانین ثابت و معینی بر همه آن حکومت می‌کند؛ قوانینی که در زمین حاکم است در آسمان‌ها نیز حاکم است، قوانینی که بر وجود ما حکومت می‌کند بر سایر مخلوقات نیز حکومت می‌کند و این‌ها نشان می‌دهد که مبدأ همه یکی است.

از سوی دیگر، انبیا و اولیای الهی نیز ما را به توحید و اخلاص دعوت کرده‌اند. در تواریخ آمده است: نخستین چیزی که پیامبر اسلام ﷺ مردم را به سوی آن دعوت کرد، جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود و در بعضی از روایات آمده است که ده سال از عمر پیامبر ﷺ صرف تعلیم این جمله به انسان‌ها شد. بنابراین خداوند از دو راه ما را به اخلاص در توحیدش دعوت فرموده است.

آنگاه امام علی (ع) به ششمین نعمت الهی که خدا را به خاطر آن سپاس می‌گوید اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «حمد می‌کنم خدایی را که ما را از الحاد و شک در کارش بازداشته است»؛ (وَجَبَّيْنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَالشَّكِّ فِي أَمْرِهِ).

اشاره به این‌که از یکسو حقیقت توحید را به صورت فطری در درون جان ما به ودیعت نهاد، از سویی دیگر آن قدر آثار خود را در آفاق و انفس به ما نشان داده که جایی برای شک و الحاد باقی نمی‌ماند و این یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداست که نصیب ما کرده و سزاوار است او را برای این نعمت بزرگ ستایش کنیم و در واقع این نعمت، تکمیل‌کننده نعمتی است که در آغاز این فراز آمد که خداوند، خود را به ما معرفی فرموده است.

قابل توجه این‌که امام علی (ع) هم نعمت دوری از الحاد و هم دوری از شک را مورد توجه قرار می‌دهد. الحاد به معنای انکار، و شک به معنای تردید است که

نتیجه آن با الحاد چندان تفاوتی ندارد، زیرا مایه نجات، ایمان صریح به خداوند متعال است. آن‌گونه که قرآن مجید در آیه ۱۵ سوره حجرات، می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»؛ «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، سپس شک و تردیدی به خود راه نداده‌اند». امام علیه السلام بعد از حمد و سپاس پروردگار، به صورت مطلق و گسترده اشاره به شش موضوع می‌کند که هر کدام در خور حمد و سپاسی است و جالب این‌که این موضوعات شش‌گانه، نوعی ترتیب طبیعی دارند و یکی بعد از دیگری به عرصه وجود گام می‌نهند.

نخست می‌فرماید: «خدا را چنان حمدی می‌کنیم که عمر ما را طولانی کند و در زمره شکرگزاران از بندگان قرار دهد و به وسیله آن حمد و سپاس، از پیشگامانی باشیم که به رضا و عفو او سبقت جسته‌اند»؛ (حَمْدًا نَعْمَرُ بِهِ فِيمَنْ حَمَدَهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَى رِضَاهُ وَ عَفْوِهِ).

به این ترتیب، نخستین حمدی که به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد حمد برای توفیق حمد است؛ آن هم در سراسر عمر. چه افتخاری از این بالاتر که انسان در تمام عمر، در زمره حمدگویان باشد و چه نعمتی از این برتر که سپاس‌گویی انسان سراسر عمرش را در بر گیرد.

آن‌گونه که در مناجات شاکرین آمده است: «فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَ شُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرٍ فَكَلَّمَا قُلْتُ: لَكَ الْحَمْدُ، وَجَبَ عَلَيَّ لِدَلِيلِكَ أَنْ أَقُولَ: لَكَ الْحَمْدُ؛ چگونه می‌توانم حق شکر تو را ادا کنم در حالی که شکرگزاری من خود نیاز به شکر دیگری دارد، چرا که هر زمان که می‌گویم: حمد برای توست، بر من لازم می‌شود که به سبب این توفیق، شکر دیگری برای تو بگویم».^۱

۱. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۴۶.

در دعای عرفه نیز همین معنا به تعبیر دیگری آمده است. آن‌جا که امام حسین علیه السلام عرضه می‌دارد: «خداوندا! اگر من در تمام اعصار و زمان‌ها باشم نمی‌توانم حتی شکر یکی از نعمت‌های تو را به جا آورم، مگر این‌که بر من منت‌گذاری و توفیق شکرگزاری دهی، که آن نیز احتیاج به شکر دیگری دارد؛ (لَوْ عَمَّرْتُهَا أَنْ أُؤَدِّيَ شُكْرَ وَاحِدَةٍ مِنْ أَنْعَمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنْكَ الْمُوجِبِ عَلَيَّ شُكْرًا آفِئًا جَدِيدًا).

در دومین حمد، از زندگی دنیا به عالم برزخ منتقل شده و عرضه می‌دارد: «حمدی که تاریکی‌های برزخ را برای ما روشن سازد و راه رستاخیز را بر ما آسان گرداند و مقام ما را در قیامت نزد جایگاه گواهان برتری بخشد. (آن‌گونه که خداوند سبحان در قرآن فرموده است: «در آن روز که هرکس به سبب آنچه انجام داده است پاداش داده می‌شود و ظلم و ستمی به کسی روا نخواهد شد، و در آن روز که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند، و از هیچ‌سو یاری نمی‌شوند»؛ (حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِه ظُلُمَاتِ الْبَرْزَخِ، وَيُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِه سَبِيلَ الْمُبْعَثِ، وَيُشَرِّفُ بِه مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ، يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

دو آیه فوق اشاره به وضع استثنایی روز قیامت است؛ اولاً هر کسی طبق آیه اول^۱ مسئول اعمال خویش است. ثانیاً هیچ دوستی آن‌جا نمی‌تواند مشکل دوست خود را حل کند؛ همه به فکر خویش‌اند و گرفتار هول و وحشت قیامت. بنابراین امام علیه السلام از خداوند درخواست راهنمایی به طرقی می‌کند که مشکلات آن روز را حل کند و در آن شرایط «وانفساه» به فریاد انسان برسد.

۱. این جمله در واقع برگرفته از آیه ۲۲ سوره جاثیه است که می‌فرماید: ﴿وَلْتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ ولی آیه دوم عین آیه ۴۱ سوره دخان است.

آنگاه امام علیه السلام در سومین نوع حمد عرضه می‌دارد: «خداوندا! تو را حمدی می‌گویم که اعمال ما را به اعلیٰ علین در کتابی که (برای خوبان و نیکان) رقم زده شده است و مقربان، گواه بر آن‌اند بالا برد»؛ (حَمْدًا يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَىٰ أَعْلَىٰ عِلِّيِّنَ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ).

حمدی که از سوی ما به آن‌جا که دیوان نامه‌های اعمال وجود دارد و در منظر و مرآی مقربان درگاه الهی است، بالا رود.

در این جا نیز امام از آیاتی دیگر از قرآن بهره گرفته و دعای نورانی خود را با آن نورانی‌تر می‌کند؛ آیات ۱۸ تا ۲۱ از سوره مطففین.

سپس امام علیه السلام به سراغ چهارمین حمد رفته و اشاره به حشر و نشر قیامت می‌فرماید و عرضه می‌دارد: «تو را حمد و سپاسی می‌گوییم که چشمانمان با آن روشن شود در آن روز که چشم‌ها از شدت عذاب الهی خیره می‌گردد و حمد و سپاسی که صورت ما با آن سفید شود در آن روز که صورت‌ها (ی بدکاران) سیاه می‌گردد»؛ (حَمْدًا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ، وَ تَبْيَضُّ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ).

این فقره از دعای امام علیه السلام نیز از چندین فقره از آیات قرآن برگرفته شده است: جمله «تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا» برگرفته از آیه ۱۷ سجده است که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ و جمله «إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ» از آیه ۷ سوره قیامت گرفته شده که می‌فرماید: ﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ...﴾ و جمله «تَبْيَضُّ...» برگرفته از آیه ۱۰۶ سوره آل عمران است که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ...﴾.

جمله «تَقَرُّ» از ماده «قَرَّ» (بر وزن حَرَّ) گرفته شده که در لغت به معنای سردی و خنکی است و اشاره به چیزی است که در میان عرب معروف بوده، می‌گفتند: اشک شوق خنک است و اشک‌های غم و اندوه، داغ و سوزان. بنابراین «تقر به عیوننا» کنایه از حالت در نهایت سرور و خوشحالی است که همراه آن اشک شوق از چشم انسان فرو می‌بارد.

آنگاه امام علیه السلام به پنجمین حمد خود پرداخته، عرضه می‌دارد: «خداوندا! تو را حمدی می‌گوییم که با آن از عذاب دردناک الهی آزاد شویم و به جوار کریمانه خداوند راه یابیم»؛ (حَمْدًا نُنْعِقُ بِهِ مِنْ أَلِيمٍ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمٍ جِوَارِ اللَّهِ).

این کدام حمد است که انسان را از عذاب الیم الهی رها ساخته به جوار قرب و کرامت او می‌برد؟ به یقین حمدی است که آثار آن در سرتاپای وجود انسان در ظاهر و باطن او آشکار باشد و آزادی به معنای واقعی، که در کلمه «عتق» نهفته شده است، از وسوسه‌های شیطان و هوای نفس و گرفتاری در چنگال گناه برای او فراهم شود. به یقین چنین حمدی می‌تواند انسان را از عذاب دردناک الهی نجات دهد و به جوار قرب او رهنمون شود.

حقیقت «عتق» رهایی یافتن است که گاه درباره حیوانات و پرندگان هنگامی که رها شوند یا پرواز کنند به کار می‌رود، سپس درباره انسان‌ها نیز به کار رفته و هنگامی که بردگان از قید و بند بردگی آزاد می‌شوند درباره آن‌ها تعبیر به «عتق» می‌شود.

«ألیم» به معنای دردناک است و اضافه آن به خداوند، شدت آن را می‌رساند. گاه گفته شده است که به معنای اسم فاعل «مولم» است و گاه گفته‌اند که صفت مشبّه می‌باشد، مانند «شریف».

منظور از «جوار حق» قرب پروردگار است و می‌دانیم که بندگان بر حسب اعمالشان از نظر قرب به خداوند که مبدأ فیض ازلی و ابدی و سرچشمه رحمت بی‌پایان است متفاوت‌اند.

سرانجام امام علیه السلام در ششمین حمد خود عرضه می‌دارد: «تو را حمدی می‌گوییم که با آن دوش به دوش ملائکه مقربین شویم و در کنار پیامبران مرسل در سرای جاویدانی که هرگز زوال ندارد و محل کرامتی که تغییر نمی‌پذیرد قرار

گیریم»؛ (حَمْدًا نُرَاجِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، وَ نُضَامٌ^۱ بِهِ أَنْبِيَاءُهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمَقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ، وَ مَحَلٌّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ).

این کدام حمد است که انسان را هم‌ردیف فرشتگان و دوش‌به‌دوش ملائکه مقربین و در کنار انبیای مرسلین در قیامت قرار می‌دهد؟ به یقین همان حمدی است که از ایمان و معرفت کامل سرچشمه می‌گیرد و آثار آن در زندگی مادی و معنوی انسان آشکار می‌شود و همه را به نور پروردگار روشن می‌سازد و رنگ الهی به خود می‌گیرد ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾.^۲

در ضمن باید توجه داشت که واژه «المرسلین» در «أَنْبِيَاءُهُ الْمُرْسَلِينَ» قید احترازی است، زیرا پیامبران الهی دو دسته بوده‌اند: دسته‌ای رسولان خداوند به سوی مردم بوده و وظیفه دعوت به سوی خدا داشتند و دسته‌ای این مأموریت را نداشتند، بلکه هرکس به سراغ آن‌ها می‌رفت، وظایف الهی را به او تذکر می‌دادند و به یقین، گروه اول مقام والاتری دارند که امام علیه السلام تقاضا می‌کند حمد او سبب شود که در کنار پیامبران مرسل قرار گیرد.

از مجموع این حمدهای شش‌گانه روشن شد که حمد و ثنای الهی انواع و اقسام و هر کدام از آن‌ها آثار و برکاتی دارد و امام علیه السلام تمام انواع حمد و ثنا و تمام آثار و برکات آن را در این دعای پر نور از خداوند تقاضا می‌کند و چه خوب است که گام جای گام آن امام بزرگوار بگذاریم و توفیق همه این حمدها را از خدا بخواهیم و از برکات آن بهره‌مند شویم.

شاهد این سخن حدیثی است که در کتاب الدعاء اصول کافی (جلد دوم) آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: این دعا را بعد از طلوع فجر (یا بعد از نماز صبح) می‌خوانی: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا مَعَ خُلُودِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لَهُ

۱. «نضام» از ماده «نضَم» از باب مفاعله و به معنای قرار گرفتن چیزی در کنار دیگری و منضم شدن به آن است.

۲. بقره، آیه ۱۳۸.

دُونِ رِضَاكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا أَمَدَ لَهُ دُونَ مَشِيَّتِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا جَزَاءَ لِقَائِهِ إِلَّا رِضَاكَ؛ خداوندا! تو را حمدی می‌گویم که پایدار با پایداری وجود تو باشد و حمدی می‌گویم که پایانی جز رضای تو نداشته باشد و حمدی می‌گویم که هیچ زمانی پایانی جز مشیت تو بر آن نباشد و حمدی می‌گویم که پاداشی برای گوینده آن جز رضای تو نباشد.^۱

البته گفتن حمد به زبان آسان است، اما آنچه مهم است حمدی است که در تمام وجود انسان اثر بگذارد و به دنبال آن، آثار و برکات فوق ظاهر شود و این امکان ندارد مگر با تهذیب کامل اخلاق و پرهیز از هرگونه هوی و هوس و معرفت کامل پروردگار.

امام علی (علیه السلام) در بخشی از این دعا حمد و ستایشی را برای خداوند عنوان کرد که انسان را از ظلمات برزخ رهایی می‌بخشد، در این جا این سؤال مطرح است که برزخ چیست و ظلمات آن کدام است؟

در این که میان دنیا و آخرت عالمی به نام برزخ وجود دارد، در میان علمای اسلام اتفاق نظر است، زیرا در آیات قرآن بارها به آن اشاره شده است، گاه با نام برزخ و گاه بدون این نام.

اما آیه‌ای که به صراحت از برزخ سخن می‌گوید آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون است، آن جا که می‌فرماید: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» بعد از مردن پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

در آیات ۱۶۹ و ۱۷۰ آل عمران که از حیات جاویدان شهدا سخن می‌گوید، اشاره روشنی به عالم برزخ است می‌فرماید: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ گمان مبر کسانی که در راه خدا شهید شدند مردگان‌اند. آنها زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۴۷، ح ۵.

بدیهی است که حیات شهدا حیات جسمانی نیست، بلکه حیات روحانی و در همان عالم برزخ است.

حتی در مورد گنهکارانی مانند فرعون و اصحابش قرآن مجید اشاره به عذاب برزخی آن‌ها کرده و می‌فرماید: «التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»؛ «هر صبح و شام، آن‌ها بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا شود خداوند دستور می‌دهد آل فرعون را در شدیدترین عذاب وارد کنید».^۱

روشن است که با توجه به ذیل آیه، سخن از عذاب آل فرعون در قیامت نیست، بنابراین باید در عالم دیگری باشد که نام آن را برزخ می‌گذاریم. آیاتی که دلالت بر وجود عالم برزخ دارد منحصر به این آیات نیست و در بسیاری از آیات شواهدی بر آن وجود دارد.

اضافه بر این، روایات فراوانی دربارهٔ عالم برزخ از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده است که مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد ادعای تواتر آن‌ها را کرده است، می‌فرماید: «وعذابُ القبرِ واقعٌ بالإمكانِ وتواترُ السمعُ بوقوعه».^۲

مناسب است به بعضی از روایات مربوط به برزخ اشاره کنیم: در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْقَبْرُ إمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ»؛ قبر، یا باغی از باغ‌های بهشت است یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ».^۳

۱. مؤمن، آیه ۴۶.

۲. تجرید الاعتقاد، ص ۴۰۲.

۳. این حدیث در صحیح ترمذی ج ۴، ص ۵۵، ح ۲۵۷۹ و کتاب صفة القيامة، باب ۲۶ و در بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۱۳ آمده است.

در داستان جنگ بدر روایت جالبی دربارهٔ عالم برزخ در کتب شیعه و اهل سنت به این شرح آمده است: هنگامی که اجساد کشتگان مشرکان مکه را در چاهی ریختند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار چاه ایستاد و این جمله را فرمود: «يَا أَهْلَ الْقُلُوبِ إِنَّا قَدْ وَجَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ اَيُّ أَهْلِ چاه! آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟ من که وعده پروردگارم را (در مورد پیروزی) حق یافتم».

در این جا جمعی از حاضران عرض کردند: ای رسول خدا! «هَلْ يَسْمَعُونَ؟» این ها سخن شما را می شنوند؟». «قَالَ: مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولَ مِنْهُمْ وَلَكِنَّ الْيَوْمَ لَا يُجِيبُونَ؛ شما نسبت به آنچه می گویم از آن ها شنواتر نیستید، ولی آن ها پاسخ نمی گویند».^۱

در روایت معروفی که در نهج البلاغه در کلمات قصار امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده، می خوانیم: هنگام مراجعت از جنگ صفین در کنار قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود ایستاد و با این کلمات با ارواح مردگان سخن گفت: «أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نَكِحَتْ وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَيْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؛ شما بر ما پیشی گرفتید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد. خانه هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان به همسری دیگران درآمدند و اموالتان در میان بازماندگانتان تقسیم شد. این ها خبرهایی است که نزد ما (در عالم دنیا) است، نزد شما چه خبر؟».

سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «أَمَّا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛ آگاه باشید! اگر به آن ها اجازه سخن گفتن داده شود به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه برای سفر آخرت تقوا و پرهیزکاری است».^۲

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۴۶، ح ۴۲۱۰۹.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۳۰.

این حدیث نیز به روشنی گواهی می‌دهد که علاوه بر این که عالم برزخ برای ارواح و مردگان واقعیت دارد، نوعی ارتباط نیز با این جهان می‌توانند داشته باشند.

در این زمینه روایات فراوان است؛ با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم:

امام صادق علیه السلام فرمود: «الْبَرْزَخُ: الْقَبْرُ، وَ هُوَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ برزخ همان عالم قبر است و ثواب و عقابی است که میان دنیا و آخرت وجود دارد».^۱

امام علیه السلام در دعای مورد بحث، اشاره به ظلمات برزخ می‌کند و حمد و ستایشی به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد که بتواند ظلمات برزخ را روشن سازد، ظلمات برزخ چیست؟ به یقین همان ظلمات گناهان و معاصی است که صحنه برزخ را برای انسان تاریک می‌کند و چیزی که می‌تواند ظلمات گناهان و معاصی را برطرف سازد حمد و ستایش پروردگار و توبه به درگاه اوست.

از این تعبیر استفاده می‌شود که در عالم برزخ افراد باید با نور ایمان و اعمال صالح فضای خود را روشن سازند، همان گونه که از آیه ۱۳ سوره حدید استفاده می‌شود که صحنه عالم قیامت نیز چنین است: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»؛ «پاداش الهی روزی است که مردان و زنان با ایمان را می‌بینی که نورشان پیش رو و در سمت راستشان حرکت می‌کند و به آن‌ها گفته می‌شود: بشارت باد بر شما باغ‌های بهشتی که امروز در اختیار شماست، همان

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۵۳، ح ۱۲۲.

باغ‌هایی که نهرها از زیر درختان آن جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و این همان رستگاری بزرگ است. همان روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: نگاهی به ما کنید تا از نور شما استفاده کنیم (و این طریق ظلمانی را بپیماییم). به آن‌ها گفته می‌شود: برگردید (به دنیا) و نوری به دست آورید».

در روایات اسلامی درباره بعضی از اعمال نیز آمده است که آن‌ها نوری بر ظلمات قبر و قیامت می‌افکند، از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «وَأَمَّا صَلَاةُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّ لِلْقَبْرِ ظُلْمَةً وَلِیَوْمِ الْقِيَامَةِ ظُلْمَةً أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ وَأُمِّي بِهَذِهِ الصَّلَاةِ لِتَنُورَ الْقَبْرَ وَ يُعْطِيَنِي وَأُمِّي النُّورَ عَلَى الصَّرَاطِ؛ اما نماز عشا برای آن تشریع شده است که برای قبر ظلمتی است و در روز قیامت نیز ظلمتی، پروردگار بزرگم به من و امتم امر کرده که این نماز را به جا آوریم تا قبر ما نورانی شود و به من و امتم نور در قیامت بر پل صراط بدهد».^۱

از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که آنچه ظلمات قیامت را برطرف می‌سازد (علاوه بر اعمال صالحه) ولایت اهل بیت علیهم السلام است.^۲

مواقف الاشهاد کجاست؟

«مواقف» جمع «موقف» به معنای محل توقف است و «اشهاد» جمع «شاهد» یا «شهید» است.

بنابراین، مواقف الاشهاد اشاره به جایگاهی است که گواهان در روز قیامت در آن جا می‌ایستند و بر اعمال افراد و امت‌ها شهادت می‌دهند.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۶۴۳.

۲. تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۲۸۶.

به هر حال، مواقف اشهاد جای بسیار حساس و خطرناکی است، و چه بسا مایهٔ رسوایی گروهی و افتخار گروه دیگری شود.

در قرآن نیز اشاره به قیام اشهاد در آیهٔ ۵۱ سورهٔ مؤمن شده است: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾؛ «ما رسولان خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و در روزی که گواهان، قیام (برای گواهی) می‌کنند، یاری می‌دهیم». مفسران برای واژهٔ اشهاد تفسیرهای مختلفی دارند که می‌تواند همه در مضمون آیهٔ شریفهٔ فوق جمع باشد، از جمله:

۱. منظور، فرشتگان مراقب اعمال هستند.
 ۲. منظور، پیامبران اند که گواهان امت‌ها هستند.
 ۳. منظور، فرشتگان و پیامبران و مؤمنان اند که گواهان همهٔ انسان‌ها می‌باشند.
- این احتمال نیز داده شده که منظور، اعضای پیکر انسان است که هر کدام بعد از دیگری به اعمال انسان گواهی می‌دهد.

در نهایت نیز ممکن است اشهاد، مجموعهٔ آنچه را که گفته شده در بر گیرد. در ضمن باید توجه داشت که مواقف جمع موقف است و نشان می‌دهد که جایگاه‌های مختلفی برای شهادت شاهدان در قیامت وجود دارد و احتمالاً هر گروهی از این شاهدان در یکی از این مواقف شهادت می‌دهند.

تنها سؤالی که در این جا باقی می‌ماند این است که زندگی برزخی چگونه است؟ آیا بقاء روح است در عالم ارواح یا به صورت دیگری است؟

از بعضی از روایات اسلامی که مرحوم کلینی در کافی آورده است استفاده می‌شود که ارواح، بعد از جدا شدن از این بدن مادی عنصری در قالب لطیفی که قالب مثالی نام دارد، یعنی دقیقاً شبیه این قالب جسمانی است هرچند جسم مادی عنصری نیست، بلکه جسم لطیف مثالی است، قرار می‌گیرند و بنابراین نعمت‌ها و لذات آن‌ها و همچنین عذاب‌ها و کیفرهایشان متناسب با همان جسم مثالی است، نه متناسب با جسم مادی عنصری.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که راوی می‌گوید: نزد آن حضرت بودم، فرمود: مردم درباره ارواح مؤمنین چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: در سینه پرنده‌گان سبزی در قندیل‌هایی تحت عرش قرار می‌گیرند. امام علیه السلام فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ، الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يُجْعَلَ رُوحُهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ ... فَإِذَا قَبِضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا؛ خداوند منزّه از این گفتار است. مؤمن نزد خداوند گرامی‌تر از آن است که روحش را در سینه پرنده‌ای محبوس کند... هنگامی که خداوند متعال روح او را قبض می‌کند، آن را در قالبی مانند قالب این دنیا قرار می‌دهد».^۱

در حدیث دیگری می‌خوانیم که ابوبصیر می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام سخن از ارواح مؤمنین می‌گفتم که آن‌ها پرنده‌گان سبزی هستند که در بهشت گردش می‌کنند و سرانجام به قندیل‌هایی زیر عرش منتقل می‌شوند. امام علیه السلام فرمود: «لَا إِذَنْ مَا هِيَ فِي حَوَاصِلِ طَيْرٍ؛ چنین نیست. آن‌ها در سینه پرنده‌ای نیستند. راوی می‌گوید: عرض کردم: آن‌ها کجا هستند؟ امام علیه السلام فرمود: «فِي رَوْضَةٍ كَهَيْئَةِ الْأَجْسَادِ فِي الْجَنَّةِ؛ در قالبی مانند این جسم مادی قرار دارند و در بهشت‌اند (البته بهشت برزخی نه بهشت قیامت)».^۲ و این‌که در روایات دیده می‌شود که ارواح بعد از جدا شدن از بدن، گاه به سراغ قبرشان می‌آیند یا به سراغ بستگانشان و به آن‌ها سر می‌زنند، دلیل بر این است که منظور روح مجرد نیست، زیرا زمان و مکانی ندارد، بلکه روحی است که در قالب مثالی قرار گرفته که می‌تواند دارای زمان یا مکان باشد.

این سخن را با حدیثی از امام کاظم علیه السلام که نشان می‌دهد ارواح مؤمنان گاهی

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۶.

۲. همان، ح ۷.

به سراغ خانواده‌های خود می‌آیند و از وضع حال آن‌ها با خبر می‌شوند پایان می‌دهیم: اسحاق بن عمار می‌گوید: از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم: آیا میت به دیدار خانواده خود می‌آید؟ فرمود: آری! عرض کردم: چه زمانی؟ فرمود: گاهی جمعه‌ها و گاه یک‌بار در ماه و یا سال؛ به اندازه منزلتی که در پیشگاه خدا دارد (به او اجازه دیدار داده می‌شود). عرض کردم: به چه صورتی به سراغ آن‌ها می‌آید؟ فرمود: به صورت پرنده لطیفی که روی دیوارهای آن‌ها می‌نشیند و بر آن‌ها اشراف دارد. هرگاه آن‌ها را در حالت خوبی ببیند خوشحال می‌شود و اگر در حالت بد و نیازمندی ببیند محزون و غمگین می‌شود (منظور خوب و بد از جهت اطاعت و معصیت است)؛ (سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَيِّتِ يَزُورُ أَهْلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقُلْتُ: فِي كَمْ يَزُورُ؟ قَالَ: فِي الْجُمُعَةِ وَ فِي الشَّهْرِ وَ فِي السَّنَةِ عَلَى قَدَرِ مَنْزِلَتِهِ. فَقُلْتُ: فِي أَيِّ صُورَةٍ يَأْتِيهِمْ؟ قَالَ: فِي صُورَةِ طَائِرٍ لَطِيفٍ يَسْقُطُ عَلَى جُدْرِهِمْ وَ يُشْرِفُ عَلَيْهِمْ فَإِنْ رَأَاهُمْ بِخَيْرٍ فَرِحَ وَإِنْ رَأَاهُمْ بِشَرٍّ وَ حَاجَةٍ حَزَنَ وَ اغْتَمَّ).^۱

علیین کجاست؟

امام علیه السلام در عبارات فوق، حمدی را به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد که ما را به اعلی علیین، یعنی برترین مقام بالا و والا برساند. «علیین» جمع «علی» (بر وزن ملی) در اصل از ماده «علو» به معنای بلندی گرفته شده و معمولاً اشاره به مکان‌های بلند و مرتفع است. این واژه در قرآن مجید تنها دو بار در سوره مطفین آمده که هر دو اشاره به یک موضوع است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيٍّ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»؛ «چنین نیست که آن‌ها می‌پندارند، به یقین

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۳۰، ح ۳.

کتاب نیکان در علیین است و تو نمی‌دانی که علیین چیست، کتابی است نوشته شده که مقربان درگاه خداوند ناظر و شاهد و گواه بر آن‌اند.^۱

مفسران برای علیین تفسیرهای مختلفی ذکر کرده‌اند، ولی از همه مناسب‌تر این است که علیین به منزله دیوان کل و دفتر کلی است که همه اعمال نیکان در آن ثبت است و این دیوان کل بسیار والامقام و در مقام قرب پروردگار است.

قابل توجه این که امام علیه السلام تعبیر به اعلی علیین می‌کند، یعنی بالاترین نقطه علیین و مفهوم این سخن این است که آن دیوان کل دارای مراتبی است؛ بخشی از آن برتر از بخش دیگر است و امام علیه السلام تقاضا می‌کند حمد او به درگاه پروردگار در آن بخش والای علیین قرار گیرد.

در ضمن باید توجه داشت که «علیین»، جمع مذکر «عاقِل» است که به معنای اشخاص والامقام یا کتاب‌ها و نامه‌های والاقدر می‌باشد و هرگاه علیین را به آن دیوان کل تفسیر کنیم، مفهومش این است که آن دیوان کل نیز مرکب از بخش‌های مختلفی است که همه والاست، هرچند بعضی از بعضی والاتر است (دقت کنید).



۱. مطففین، آیات ۱۸ و ۲۱.

بخش چهارم

۱۷ ﴿وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخُلُقِ، وَ أَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ.

۱۸ ﴿وَجَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرَةٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ.

ترجمه

۱۷. حمد و سپاس، خداوندی راست که برای ما خُلق و خوی نیکو را برگزید و از روزی‌های پاک به ما ارزانی داشت.

۱۸. و برای ما این فضیلت را قرار داد که از تمام خلق برتریم و تمام مخلوقات او به قدرتش فرمان‌بردار ما هستند و به عزتش به‌سوی اطاعت ما حرکت می‌کنند.

شرح و تفسیر

سه موهبت عظیم الهی

امام علیه السلام در این بخش از دعا خداوند را به‌خاطر سه موهبت بزرگ و عظیم از مواهب الهی حمد و سپاس می‌گوید.

در بیان نعمت اول و دوم عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس، خداوندی راست که برای ما خُلق و خوی نیکو را برگزید و از روزی‌های پاک به ما ارزانی داشت»؛

(وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخُلُقِ، وَ أَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ).

جمله اول نشان می‌دهد که انسان برحسب فطرت، خواهان اخلاق خوب است، عدالت و صداقت و امانت و وفا و محبت را دوست دارد و از رذایل اخلاقی، همچون حسد و تکبر و خیانت متنفر است.

تعبیر حدیث معروف نبوی: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ من مبعوث شدم تا فضایل اخلاقی را تکمیل کنم»^۱ نشان می‌دهد که فضایل اخلاقی در فطرت آدمی وجود دارد و انبیا برای تکمیل و تکامل آن آمدند.

«وَيَذَكِّرُهُمْ مِّنْ نَّسَبِيٍّ نِعْمَتِهِ ... وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛ پیامبران برای این مبعوث شدند که نعمت‌های فراموش شده (از جمله فضایل اخلاقی فطری) را به یاد انسان بیاورند... و گنجینه‌های عقل‌ها را استخراج کنند (که بخشی از این گنجینه‌ها همان درک حسن و قبح و فضایل و رذایل و تمایل به فضایل و بیزاری از رذایل است)»^۲.

بنابراین رذایل اخلاقی بر اثر انحرافات، تبلیغات سوء، محیط‌های آلوده و جاذبه‌های هوی پرستی به وجود می‌آید. درست همانند آب باران که از آسمان به صورت زلال نازل می‌شود، اما هنگامی که بر زمین‌های آلوده می‌ریزد آلوده می‌گردد.

اصولاً تعبیر به توبه و انابه در آیات و روایات که به معنای بازگشت است نشان می‌دهد که فطرت نخستین انسان پاک است، هنگامی که بر اثر گناه از آن دور می‌شود با استغفار سعی می‌کند به فطرت نخستین بازگردد.

تعبیر قرآن مجید درباره آفرینش انسان نیز که بعد از خلقت جسم او می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي»؛ «هنگامی که خلقت جسم انسان را کامل کردم و از روح شریفی در آن دمیدم»^۳ نشان می‌دهد که فطرت انسان از رذایل اخلاقی پاک است.

در تعدادی از نسخ صحیفه سجّادیه و شروح بر آن، به جای «خُلِقَ» واژه «خَلَقَ»

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲، ح ۱۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳. ص، آیه ۷۲.

آمده که اشاره به نیکویی خلقت انسان از نظر ظاهر و باطن است؛ انسان راست قامت است، نه مانند حیواناتی که با دست و پا راه می‌روند و نه مانند خزندگانی که روی زمین می‌خزند، و از نظر فهم و شعور نیز بر همه حیوانات برتری دارد. قرآن مجید می‌گوید: «وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ»؛ «و شما را در عالم جنین صورتگری کرد، و تصویرتان را نیکو آفرید».^۱

و نیز می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»؛ «به یقین ما انسان را در بهترین شکل و نظام آفریدیم».^۲

البته این حسن صورت و خلقت نیز از نعمت‌های بزرگ الهی است که باید خدا را به خاطر آن شکرگزاری کرد و حمد و سپاس گفت.

این احتمال نیز بعید به نظر نمی‌رسد که حسن خلقت، شامل ظاهر و باطن و خلق و خوی انسان نیز بشود. بنابراین زیبایی‌های خلقت انسان زیبایی‌های خلق و خوی او را نیز فرامی‌گیرد.

و نیز خداوند بر حسب طبیعت انسانی، غذاهای پاکیزه را نصیب او کرده و او را از خبائث باز داشته است: «وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»؛ «پیامبری که غذای‌های پاکیزه را برای آن‌ها حلال و خبائث و غذاهای آلوده را (همچون شراب و گوشت مردار و حیوانات درنده و امثال آن‌ها را) بر آنان تحریم کرده است».^۳

در واقع امام علی (علیه السلام) حمد و ستایش خود را بر متنعم شدن به طیبات رزق از آیات قرآن مجید، از جمله آیه زیر الهام گرفته است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ «ما فرزندان

۱. غافر، آیه ۶۴.

۲. تین، آیه ۴.

۳. اعراف، آیه ۱۵۷.

آدم را گرمی داشتیم؛ و آن‌ها را در صحرا و دریا، بر مرکب‌های راهوار سوار کردیم؛ و از نعمت‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم».^۱

و در جایی دیگر پیامبران خود را مخاطب ساخته، می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾؛ «ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می‌دهید دانا هستم».^۲

منظور از طيبات رزق چیست؟

با مراجعه به قرآن مجید روشن می‌شود که «طیب» و «طیبات» معنای وسیعی دارد که هرچیز پاکیزه، مفید و قابل استفاده را شامل می‌شود. به عنوان مثال:

۱. غذاهای پاکیزه، همان‌گونه که در آیه بالا^۳ آمده است.

۲. مسکن‌های خوب: ﴿وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ﴾.^۴

۳. درخت بارور: ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ﴾.^۵

۴. سخنان نیکو: ﴿وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ﴾.^۶

۵. زنان و مردان صالح و پاک‌دامن: ﴿الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾.^۷

۶. حیات پربرکت: ﴿فَلَنُحْيِيَنَّاهُ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾.^۸

۱. اسراء، آیه ۷۰.

۲. مؤمنون، آیه ۵۱.

۳. مؤمنون، آیه ۵۱.

۴. صف، آیه ۱۲.

۵. ابراهیم، آیه ۲۴.

۶. حج، آیه ۲۴.

۷. نور، آیه ۲۶.

۸. نحل، آیه ۹۷.

۷. غذای حلال: «وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا».^۱
 ۸. خاک پاکیزه: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا».^۲
 ۹. سرزمین حاصلخیز: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ».^۳
 ۱۰. بادهای موافق که به سوی مقصد می‌وزد و کشتی‌ها را به مقصودشان می‌رساند: «وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ».^۴
 ۱۱. فرزندان صالح: «ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً».^۵
 ۱۲. شهر آباد و امن و امان: «بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ».^۶
- بی‌شک همه این‌ها معنای جامعی دارند که هر چیز خوب و مفید و پاکیزه را شامل می‌شوند و به اصطلاح، مشترک معنوی است نه مشترک لفظی. بنابراین، آنچه امام علیه السلام از خداوند در این دعا تقاضا کرده می‌تواند شامل همه این امور باشد.
- توجه به این نکته نیز لازم است که نقطه مقابل طیب، «خبیث» است و طیب تمام روزی‌های پاکیزه مادی و معنوی را شامل می‌شود. اضافه بر این، اموری هست که اسلام آن‌ها را جزء خبائث شمرده، در حالی که از نظر عرفی ممکن است آن را خبیث ندانیم. مثلاً در روایات، شراب «ام الخبائث؛ مادر پلیدی‌ها»، شمرده شده^۷ در حالی که ممکن است گروه‌های زیادی باشند که آن را جزء خبائث نشمرند.

۱. مائده، آیه ۸۸.

۲. مائده، آیه ۶.

۳. اعراف، آیه ۵۸.

۴. یونس، آیه ۲۲.

۵. آل عمران، آیه ۳۸.

۶. سبأ، آیه ۱۵.

۷. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۴۹۰، ح ۲۸.

ممکن است گفته شود: با مطالعات گسترده‌ای که دانشمندان کرده‌اند ثابت شده است که مشروبات الکلی دارای مفاصد زیادی است، بنابراین آن هم می‌تواند خبیث عرفی باشد.

ولی حیواناتی که مثلاً بدون نام خدا ذبح شده‌اند یا هنگام ذبح رو به قبله نبوده یا به دست مسلمان ذبح نشده‌اند، همه از نظر شرع مقدس جزء خبائث است و خوردن آن ممنوع می‌باشد، در حالی که ممکن است عرف عام به این حقیقت نرسیده باشد، ولی خالق حکیم و عالم جهان هستی که از همه چیز آگاه است آن را جزء خبائث شمرده است.

و در سومین موهبت عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس برای خداوندی که برای ما این فضیلت را قرار داد که از تمام خلق برتریم و تمام مخلوقات او به قدرتش فرمان‌بردار ما هستند و به عزتش به سوی اطاعت ما حرکت می‌کنند»؛ (وَجَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ^۱ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَكُلُّ خَلْقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرَةٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ).

همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا^۲»؛ «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم؛ و آن‌ها را در صحرا و دریا، بر مرکب‌های راهوار سوار کردیم؛ و از نعمت‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم».

۱. در لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۹۳ آمده است که «مَلَكَةٌ» و مشتقات آن همه به معنای مالکیت یا سلطه بر چیزی است و اما «مَلَكَةٌ» به معنای صفت راسخ در نفس، تعبیری است که بعداً در کلمات علمای اخلاق پیدا شده است و به یقین در عبارت بالا به قرینه جمله «فَكُلُّ خَلْقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ» که با فاء تفریع آمده، به همان معنای مالکیت و سلطه می‌باشد.

۲. اسراء، آیه ۷۰.

و نیز آیاتی در قرآن مجید نشان می‌دهد که همه موجودات به فرمان الهی مسخر فرمان انسان‌اند و این نعمت بزرگی است که امام علیه السلام خدا را به خاطر آن حمد و سپاس می‌گوید.

آیات تسخیر

امام علیه السلام در این حمد و سپاس خود، به درگاه خداوند، یکی از مسائلی را که در خور حمد و سپاس دانسته، تسلط انسان بر همه موجودات به فرمان خدا برای انسان‌ها می‌داند.

این سخن در واقع برگرفته از آیات تسخیر در قرآن مجید است که گاه به صورت عام آمده و گاه به صورت خاص به تک تک موجودات زمین و آسمان اشاره کرده و آن‌ها را مسخر فرمان انسان می‌شمارد:

در سوره ابراهیم روی شش چیز تکیه شده است:

کشتی‌ها ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ﴾؛^۱

نهرها ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ﴾؛^۲

خورشید و ماه ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ﴾؛^۳

شب و روز ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾؛^۴

دریاها ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا﴾؛^۵

چهارپایان ﴿كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛^۶

۱. ابراهیم، آیه ۳۲.

۲. ابراهیم، آیه ۳۲.

۳. ابراهیم، آیه ۳۳.

۴. ابراهیم، آیه ۳۳.

۵. نحل، آیه ۱۴.

۶. حج، آیه ۳۶.

و گاه به زمین و تمام موجودات روی آن اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ﴾.^۱

و بالاخره همه موجودات زمین و آسمان؛ همان‌گونه که سوره جاثیه می‌فرماید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ﴾؛ «او آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، همه را از جانب خویش مسخر شما ساخته است».^۲

اکنون ببینیم منظور از تسخیر چیست؟

در بعضی از آیات فوق تصریح شده است که منظور، استفاده از منافع آن است، همان‌گونه که درباره دریاها آمده است؛ می‌فرماید: خداوند دریا را مسخر شما کرد تا از گوشت‌های تازه در آن بهره‌مند شوید و زینت آلات (مانند مروارید) از آن استخراج کنید: ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لَنَا كُلُّوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِيَبْتَلُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ «او کسی است که دریا را مسخر شما ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری که آن را بر خود می‌پوشانید، همچون مروارید، از آن استخراج کنید؛ و کشتی‌ها را می‌بینی که سینه دریا را می‌شکافند تا شما به تجارت پردازید و از فضل خدا بهره‌گیرید؛ شاید شکر او را به‌جای آورید».^۳ بنابراین، تسخیر، به همان معنای بهره‌مندی است.

تسخیر نهرها، هم به معنای استفاده از آب آن برای شرب و زراعت است و هم کشتی‌رانی بر صفحه آن‌ها و هم بهره‌مند شدن از ماهیان آن‌ها. در مورد چهارپایان و قربانی، تسخیر به معنای استفاده کردن از گوشت

۱. حج، آیه ۶۵.

۲. جاثیه، آیه ۱۳.

۳. نحل، آیه ۱۴.

آن‌هاست و در بعضی دیگر از آیات قرآن اشاره به بهره‌گیری از آن‌ها برای سواری و یا حمل بارها شده است، می‌فرماید: «لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»؛ «تا بر پشت آن‌ها به خوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی که بر آن‌ها قرار گرفتید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید: پاک و منزّه است کسی که این را مسخر ما ساخت، وگرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم».^۱

در مورد شب و روز، بهره‌مند شدن از نورانیت روز برای فعالیت‌های مختلف زندگی و بهره‌مندی از تاریکی شب برای آرامش و استراحت است.

تسخیر آفتاب و ماه به معنای استفاده کردن از منافع مختلف آن‌هاست، از جمله نورافشانی، تربیت موجودات به وسیله آفتاب، پیدا کردن راه‌ها در تاریکی شب به وسیله نور ماه و همچنین بهره‌گیری از آن دو برای نگه‌داشتن تاریخ زندگی و آنچه مربوط به زندگی است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَآزِلَ لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ»؛ «او کسی است که خورشید را روشنایی بخش، و ماه را نورافشان قرار داد؛ و برای آن منزلگاه‌هایی مقدر کرد، تا عدد سال‌ها و حساب زمان را بدانید».^۲

منظور از تسخیر کشتی‌ها، بهره‌گیری از آن‌ها برای مسافرت انسان‌ها و حمل بارهاست، چراکه جابه‌جایی انسان‌ها و بارها به وسیله کشتی‌ها بسیار گسترده‌تر از وسایل دیگر است.

و اما در مورد ستارگان که در آیه شریفه سوره نحل آمده است: «وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ»؛ «ستاره‌ها به فرمان خدا مسخر شماس»^۳، اشاره به همان چیزی

۱. زخرف، آیه ۱۳.

۲. یونس، آیه ۵.

۳. نحل، آیه ۱۲.

است که در آیه ۹۷ سوره انعام آمده است: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾؛ «او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد، تا در تاریکی‌های خشکی و دریا، به وسیله آن‌ها راه یابید!».

در آن زمان که هنوز قطب‌نما اختراع نشده بود، بهترین راه برای پیدا کردن جاده‌ها در صحرا و دریا ستارگان ثابت آسمان بودند و کسانی که به جایگاه این ستارگان آشنا بودند به خوبی راه را پیدا می‌کردند که به سوی مشرق می‌خواهند بروند یا مغرب یا شمال یا جنوب و اکنون که قطب‌نماها در دریا و صحرا راه را نشان می‌دهند باز هم استفاده از موقعیت ستارگان برای اطمینان خاطر، جای تردید ندارد.



بخش پنجم

﴿١٩﴾ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ، فَكَيْفَ نَطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لَا، مَتَى.

ترجمه

۱۹. حمد و ستایش برای خداوندی است که درهای نیاز را جز به سوی خود به روی ما بسته است. با این حال چگونه می توانیم حمد او را به جا آوریم یا در چه زمانی شکر او را ادا کنیم؟ نه! هرگز! در چه زمانی؟

شرح و تفسیر

قادر بر شکر او نیستیم

امام علیه السلام در بخش دیگری از این دعا که مجموعه ای از حمد و سپاس الهی است عرضه می دارد: «حمد و ستایش برای خداوندی است که درهای نیاز را جز به سوی خود به روی ما بسته است»؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ).

عدم نیاز به غیر او از بزرگترین نعمت های خداست. غیر او همه محتاج اند و دست حاجت به سوی محتاج دراز کردن در شأن انسانی که اشرف مخلوقات است نمی باشد.

درست است که نیاز در درون ذات ممکن الوجود نهفته است و به تعبیر دیگر، سر تا پای او نیاز است، ولی این نیازمند نباید دست نیاز به سوی نیازمند دیگری دراز کند، بلکه باید دستان نیاز خود را به درگاه بی نیاز دراز کند.

ممکن است گفته شود که ما در زندگی خود از یک سو نیازمند آب و هوا و غذا و اسباب معاش و انواع داروها و همچنین علم و دانش هستیم. این‌ها نیازهای طبیعی ماست.

از سویی دیگر، در زندگی اجتماعی نیاز انسان‌ها به یکدیگر قابل انکار نیست. بنابراین چگونه امام علیه السلام می‌فرماید: حمد و سپاس برای خداوندی که درهای نیاز را به روی ما از غیر خودش بسته و تنها به سوی خود گشوده است.

البته نیاز به عوامل و اسباب طبیعی در واقع نیاز به خداست، زیرا خداوند آن‌ها را آفریده، و اما نیاز انسان‌ها به یکدیگر در واقع یک نوع نیاز متقابل و به تعبیر دیگر، به صورت داد و ستد است که نیاز محسوب نمی‌شود. اگر چیزی می‌گیرد، چیزی در مقابل آن می‌دهد، بنابراین اگر انسان، سستی و تنبلی را از خود دور کند و سعی و تلاش را به کار گیرد و اگر از دیگران استفاده می‌کند فایده‌ای به آن‌ها برساند، او به غیر خدا محتاج نیست. امام علیه السلام در واقع انگشت روی این نعمت بزرگ که مهم‌ترین افتخار انسان است گذاشته و آن را قدر می‌شمارد.

و به تعبیر دیگر، اگر در وجود من از نظر زندگی اجتماعی نیاز به دیگران آفریده شده، خداوند دیگران را هم همین‌گونه آفریده، یعنی آن‌ها را به دنبال من می‌فرستد و مرا به دنبال آن‌ها. بنابراین این هم از سوی خداست.

و این‌که در دعای سیزدهم آمده است که امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ يَا مُنْتَهَى مَطْلَبِ الْحَاجَاتِ وَ يَا مَنْ عِنْدَهُ نَيْلُ الطَّلِبَاتِ؛ ای خداوندی که همه نیازها به تو ختم می‌شود و رسیدن به خواسته‌ها تنها نزد اوست» اشاره به همین مطلب است. البته نمی‌توان انکار کرد افرادی که بر اثر سستی و تنبلی و تن دادن به بیکاری دست نیاز به سوی دیگران دراز می‌کنند از مسیر آفرینش الهی منحرف شده‌اند، زیرا خداوند آن‌ها را بی‌نیاز آفریده و همان‌گونه که گفتیم نیازهای متقابل نیاز نیست؛ نوعی همکاری و داد و ستد است. البته در این‌گونه موارد نیز اگر درست

بنگریم کسی که دست نیاز به سوی دیگری دراز می‌کند و او وی را کمک می‌نماید، آن هم به لطف پروردگار و عنایات اوست.

سپس امام علیه السلام به عدم توانایی انسان نسبت به ادای شکر الهی اشاره کرده و در یک عبارت کوتاه و جذاب می‌فرماید: «(با این حال) چگونه می‌توانیم حمد او را به جا آوریم یا در چه زمانی شکر او را ادا کنیم؟ نه! هرگز! در چه زمانی؟» (فَكَيْفَ نُطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لَا، مَتَى).

نکته‌ها

۱. همه به او نیاز مندند

علاوه بر این که براهین فلسفی به روشنی ثابت می‌کند که ذات پاک او واجب‌الوجود و غیر او همه ممکن‌الوجودند و همه کائنات پیوسته فیض وجود را از او می‌گیرند، نه این که خداوند آن‌ها را ایجاد می‌کند و می‌توانند به‌طور مستقل مدتی به وجود خود ادامه دهند، بلکه هر لحظه وجود خود را از او می‌گیرند، همان‌گونه که لامپ‌ها به واسطه اتصال به مبدأ مولد برق لحظه به لحظه روشنایی را از آن کسب می‌کنند، به گونه‌ای که اگر رابطه آن‌ها یک لحظه بریده شود خاموش می‌شوند. به تعبیر دیگر، ممکن‌الوجود سر تا پا نیاز است و احتیاج.

اگر ممکنات بعضی به بعض دیگر نیازمند شوند هنگامی که سلسله مراتب را دنبال می‌کنیم می‌بینیم آن هم به ذات بی‌نیاز واجب‌الوجود باز می‌گردد.

از نظر تجربیات عادی نیز همین است. هنگامی که به سر تا پای خود و تمام اطراف خود نگاه کنیم جز نیاز و حاجت چیزی به چشم نمی‌خورد و هنگامی که راه برطرف کردن نیازها را دنبال کنیم باز می‌بینیم به ذات خداوندی برمی‌گردد که از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق است.

قرآن مجید نیز در یک جمله گویا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ «ای مردم! شما همگی نیازمند خدايید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است».^۱ این همان فقری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن حدیث معروف، به آن افتخار کرده است، می‌فرماید: «الْفَقْرُ فَخْرِي؛ نیاز من به ذات خداوند مایه افتخار من است».^۲

البته فقر شاخه‌های زیادی دارد که از همه مهم‌تر فقر ذاتی است که انسان در اصل وجودش نیازمند واجب الوجود است و سپس فقر علمی و فرهنگی، فقر مادی و اقتصادی، فقر اخلاقی و روانی که با کمک اسبابی که خداوند آفریده می‌توان از آن‌ها کاست.

امیر مؤمنان علیه السلام در مناجات معروف خود به پیشگاه خداوند چنین عرضه می‌دارد: «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ؛ مولای من، مولای من! تویی نیازی و من فقیر. آیا به فقیر کسی جز غنی و بی‌نیاز رحم می‌کند؟». امام حسین علیه السلام نیز در دعای معروف عرفه عرضه می‌دارد: «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي؛ خداوند! من هنگامی که غنی باشم در واقع فقیر و نیازمندم، پس چگونه هنگامی که فقیرم، فقیر نباشم؟». احساس فقر الی الله و عدم نیاز به غیر او به انسان چنان شخصیت والایی می‌دهد که حاضر نیست سر در برابر مخلوقی خم کند و از خداوند غنی بی‌نیاز غافل شود.

این حقیقت را امام سجاده علیه السلام به زیباترین وجهی در دعای معروف ابو حمزه بیان کرده است؛ عرضه می‌دارد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَلَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لِي إِلَى النَّاسِ فِيهِمْ نُونِي؛ حمد و سپاس برای خداوندی است که مرا به خودش واگذار کرد و گرامی داشت و به مردم واگذار نکرد که مرا خوار بشمارند».

۱. فاطر، آیه ۱۵.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

۲. چه زمانی می‌توانیم حق شکرش را ادا کنیم؟

از آن‌جا که امام علیه السلام در این بخش از دعا به نعمت بسیار مهمی که استغنا از غیر اوست اشاره کرده، به دنبال آن عرضه می‌دارد: چگونه می‌توانیم شکر این نعمت عظیم را به جا آوریم؟ چه زمانی؟ هرگز!

پیش از این درباره شکر نعمت در بخش‌های گذشته همین دعا سخن گفتیم. روایت دیگری در این زمینه از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى عليه السلام: يَا مُوسَى أَشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي فَقَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَأَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؟ قَالَ: يَا مُوسَى الْآنَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي؛ خداوند متعال به موسی وحی کرد: ای موسی! حق شکر مرا به جای آور! عرض کرد: چگونه حق شکر تو را به جا آورم در حالی که هر شکری نعمت تازه‌ای است که به من داده‌ای؟ فرمود: ای موسی! اکنون شکر مرا به جای آوردی، چون می‌دانی همین توفیق نیز از من است!». ^۱ بنابراین همین اندازه که بدانیم از ادای حق شکر او عاجزیم نهایت کاری است که از ما در مقام ادای شکر او ممکن است برآید.

این سخن جای تعجب ندارد، زیرا ما غرق نعمت‌های خداوند هستیم و در هر لحظه هزاران هزار از نعمت‌های او ما را احاطه می‌کند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَازِمٌ لَكَ بَلْ أَلْفٌ وَ أَكْثَرُ وَ أَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيَةُ النِّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ وَ الرِّضَا بِمَا أَعْطَاهُ وَ أَنْ لَا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ وَ تُخَالِفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ وَ كُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ تَجِدِ اللَّهَ رَبًّا كَرِيمًا عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ در هر نفسی از نفس‌های تو شکری لازم است، بلکه هزار نعمت و بیشتر، و کمترین شکر این است که بدانی این نعمت‌ها از خداست، بی‌آنکه قلب تو مشغول غیر از خدا شود، و راضی به عطای

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۷.

او باشی و با استفاده از نعمتش او را معصیت نکنی و به مخالفت با امر و نهی از او امر و نواهی اش با استفاده از نعمت او نپرداز. در هر حالی بنده شاکری برای خدا باش که او را پروردگاری کریم در هر حالی خواهی یافت.^۱

این نکته نیز شایان دقت است که قدردانی از کسانی که وسیله نعمتی برای انسان هستند نیز شاخه‌ای از شکر خداوند است. همان‌گونه که در حدیثی از امام سجّاد علیه السلام آمده است: «أَشْكُرُكُمْ لِلَّهِ، أَشْكُرُكُمْ لِلنَّاسِ؛ از همه شما شکرگزارتر در پیشگاه خدا کسی است که بیشتر از خدمات مردم نسبت به خودش، قدردانی و شکرگزاری کند».^۲

از تاریخ ائمه هدی استفاده می‌شود که آن‌ها در ادای شکر خدا بسیار تعجیل می‌کردند؛ چنان‌که در روایت جالبی می‌خوانیم که یکی از یاران امام باقر علیه السلام می‌گوید: نزد امام باقر علیه السلام در مسیر مدینه بودم. ناگهان دیدم امام علیه السلام به سجده افتاد (و خدا را شکر و سپاس فراوان گفت) هنگامی که سر برداشت رو به من کرد و فرمود: شاید از این‌که دیدی من در میانه راه ناگهان سجده کردم تعجب کردی؟ عرض کردم: آری! فرمود: «ذَكَرْتُ نِعْمَةَ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيَّ فَكَرِهْتُ أَنْ أَجُوزَ حَتَّى أُؤَدِّيَ شُكْرَهَا؛ به یاد یکی از نعمت‌های مهم پروردگار نسبت به خودم افتادم. خوش نداشتم که بگذرم و شکر آن نعمت را ادا نکنم».^۳

بنابراین تشکر از معلم و استاد که نعمت علم را در اختیار انسان گذاشته و از پدر و مادر که او را با نعمت تربیت و پرورش متنعم ساخته و از تمام کسانی که امنیت را در محیط فراهم می‌کنند و نیازهای مردم را برطرف می‌سازند، و مانند این‌ها شاخه‌ای از شکر خداست و البته همه این‌ها نیز به ذات پاک پروردگار برمی‌گردد.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۵۲، ح ۷۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۳۰.

۳. بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۲۲۰، ح ۳۹.

بخش ششم

﴿۲۰﴾ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِيْنَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَ جَعَلَ لَنَا أَدَوَاتِ الْقَبْضِ، وَ مَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ، وَ أَثَبَّتَ فِيْنَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ، وَ غَذَّانَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ، وَ أَغْنَانَا بِفَضْلِهِ، وَ أَقْنَانَا بِمَنِّهِ.

﴿۲۱﴾ ثُمَّ أَمَرْنَا لِيُخْتَبَرَ طَاعَتَنَا، وَ نَهَاْنَا لِيُتْلَى شُكْرُنَا، فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ، وَ رَكِبْنَا مُتُونَ زَجْرِهِ، فَلَمْ يَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ، بَلْ تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا، وَ انْتَظَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا.

ترجمه

۲۰. حمد و شکر مخصوص خداوندی است که در ما ابزار گشودن و نیز ادوات و آلات جمع کردن را قرار داد و ما را از ارواح زندگی برخوردار ساخت و اعضا برای انجام اعمال مختلف را در وجود ما مستقر کرد و از ارزاق پاکیزه به ما غذا داد و به فضلش ما را بی نیاز گردانید و به من و کرمش ذخائری پرارزش به ما بخشید.

۲۱. سپس خداوند ما را امر کرد تا اطاعت ما را بیازماید و نهی کرد تا شکر ما را در برابر نعمت‌هایش امتحان کند، هرچند ما از مسیر امر او منحرف شدیم و با نواهی او به مخالفت برخاستیم و با این حال که ما خلاف فرمان او عمل کرده‌ایم در عقوبت ما تسریع نکرد و در مجازات ما عجله ننمود، بلکه به مقتضای رحمت و کرامتش آن را به تأخیر انداخت و به سبب رأفت و حلمش در انتظار بازگشت ما بود (چه خدای رحیم و کریمی!).

شرح و تفسیر

هفت موهبت مهم الهی

امام علیه السلام در بخش ششم از این دعای پر بار به هفت نعمت مهم دیگر اشاره کرده، خدا را برای آن شکر می‌گوید و سپس آن را مقدمه‌ای برای آزمایش‌های بزرگ الهی می‌شمارد. عرضه می‌دارد: «حمد و شکر مخصوص خداوندی است که در ما ابزار گشودن و نیز ادوات و آلات جمع کردن را قرار داد و ما را از ارواح زندگی برخوردار ساخت و اعضا برای انجام اعمال مختلف را در وجود ما مستقر کرد و از ارزاق پاکیزه به ما غذا داد و به فضلش ما را بی‌نیاز گردانید و به من و کرمش ذخائری پرارزش به ما بخشید»؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِيْنَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَ جَعَلَ لَنَا أَدَوَاتِ الْقَبْضِ، وَ مَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ، وَ أَثْبَتَ فِيْنَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ، وَ عَذَّأَنَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ، وَ أَغْنَانَا بِفَضْلِهِ، وَ أَقْنَانَا بِمَنِّهِ).

اکنون لازم است به شرح این نعمت‌های هفت‌گانه بپردازیم.

امام علیه السلام در نعمت اول و دوم به عوامل قبض و بسط جسمانی و روحانی اشاره می‌کند و خدا را به خاطر در اختیار داشتن این ابزار و آلات و عوامل مختلف سپاس می‌گوید.

هنگامی که ما نماز می‌خوانیم؛ رکوع و سجود و قیام و قعود به جا می‌آوریم، غالباً توجه نداریم که عوامل مختلفی در بدن ما از عضلات گرفته تا اعصاب و تاندوم‌ها هر کدام باید حرکت خاصی داشته باشند تا بتوان ایستاد و با حرکات پیچیده دیگری بتوان رکوع و سجود کرد.

و یا هنگامی که به سوی مقصدی با عجله می‌رویم پاهای ما مرتب حرکت می‌کند و دست‌ها به آن‌ها یاری می‌دهند، چشم و گوش مراقب مسیرند و همه این‌ها با یکدیگر همکاری می‌کنند تا انسان بتواند مسیری را طی کند. ستایش مخصوص خداوندی است که این همه عوامل و ابزار را در انسان قرار داد بی‌آن‌که انسان، خود به آن توجه داشته باشد.

اضافه بر این، در روح ما نیز عوامل مختلف قبض و بسط وجود دارد. علوم و دانش‌های ما، تجربیات و صفات مختلف روحی، که در جای خود عامل بسط و گشایش است، مانند، شجاعت و شهامت، ابتکار، آینده‌نگری و ... و گاه همین عوامل سبب قبض می‌شود، در آن جایی که لازم است انسان خود را جمع و جور کند و از مسأله کوچک یا بزرگی دور سازد. این ابزار و آلات و عوامل مختلف به صورت ناخودآگاه در جسم و روح ما فعال‌اند و غالباً ما از آن‌ها بی‌خبریم. مثلاً هنگامی که می‌خواهیم به سوی مقصدی حرکت کنیم، توجه ما فقط به آن مقصد است در حالی که برای راه رفتن، تعداد زیادی از ماهیچه‌های پا و ران و بدن باید با نظم خاصی فعالیت کنند، ولی ما از آن‌ها بی‌خبریم. مغز ما تنها یک فرمان صادر می‌کند و آن این‌که به سوی فلان مقصد حرکت کنیم، ولی به‌طور ناآگاه تمام فرمان‌های لازم برای این حرکت صادر می‌شود.

از بعضی از منابع لغت استفاده می‌شود که آلات و ادوات، معنای واحدی دارند و به معنای ابزار و اسبابی هستند که انسان با کمک آن‌ها کاری را انجام می‌دهد و استفاده از دو لفظ متفاوت که معنای واحدی دارند، به‌خاطر رعایت بلاغت است.

در نعمت سوم، سخن از ارواح حیات است. ارواح جمع روح است و ظاهراً اشاره به ارواح سه‌گانه‌ای است که انسان دارد: روح نباتی که وسیله نمو و رشد و تغذیه انسان است و روح حیوانی که وسیله حس و حرکت می‌باشد و روح انسانی که سرچشمه تفکرات و تصمیم‌ها و علوم و دانش‌هاست. هریک از این‌ها نعمت بزرگی است که اگر از کار بیفتد آسیب سختی به انسان می‌رسد و قادر به ادامه حیات و زندگی نخواهد بود.

امام علیه السلام خدا را برای این سرمایه‌های بزرگ حمد و سپاس می‌گوید.
در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که در جواب کمیل بن زیاد که

تقاضا کرد نفس را برای او معرفی کند، فرمود: کدام نفس را می‌خواهی معرفی کنم؟ عرض کرد: مولای من، مگر بیش از یک نفس (روح) وجود دارد؟ فرمود: «ای کمیل! إِنَّمَا هِيَ أَرْبَعَةٌ: النَّامِيَةُ النَّبَاتِيَّةُ وَالْحَيَوَانِيَّةُ وَالنَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ وَالْكُلِّيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ؛ چهار روح داریم: روح نباتی که مایه نمو است و روح حیوانی که مایه احساس می‌باشد و روح ناطقه قدسی (که مایه فکر و ذکر و علم است) و روح کلیه الهی (که اخلاق انسانی را در تمام جهات دربر می‌گیرد)».^۱ سپس امام علیه السلام شرح مبسوطی برای هریک از آن‌ها بیان کرده که عصاره‌اش همان است که در بالا آمد.

امام علیه السلام در واقع برای روح انسانی دو بخش قائل شده است: بخش تفکر و بخش حافظ اخلاقیات.

در چهارمین نعمت، سخن از اعضای پیکر ماست که سرچشمه حرکات مختلف می‌باشد. دانشمندان می‌گویند: بدن انسان دارای ۲۶۰ عضله است که بعضی بسیار قوی و محکم، مانند عضلات پا و ران و بعضی بسیار ظریف و لطیف‌اند، مانند عضلاتی که چشم ما را به هر سو حرکت می‌دهد. اضافه بر این، هزاران رشته عصبی در لابه‌لا و اطراف عضلات وجود دارد که فرمان‌های لازم مغز را به آن‌ها منتقل می‌کند و همچنین رباط‌ها (تاندوم‌ها) که مفاصل اعضا را به هم پیوند می‌دهد و آن‌ها را برای حرکات منظم آماده می‌سازد و اگر ما بخواهیم برای هر کدام شکری به جا بیاوریم باید روزها و سال‌ها مشغول شکر همین نعمت‌ها باشیم و چه جالب است که امام علیه السلام در سیزده قرن پیش به آن‌ها اشاره کرده و ما را به شکر و سپاس برای آن دعوت می‌کند.

در قرآن مجید نیز به این معنا در آیه ۲۸ سوره انسان اشاره‌ای کرده، می‌فرماید: «نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا» («اسر» (بر وزن عصر) در

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۸۵.

اصل به معنای بستن چیزی با زنجیر است، و اسیران را به این علت «اسیر» نامیده‌اند که آن‌ها را می‌بندند، ولی «اسر» در این جا اشاره به استحکام پیوندهای وجودی انسان است که قدرت حرکت و توانایی فعالیت‌های مهم به او می‌دهد. به راستی قرآن در این جا انگشت روی نقطه حساسی گذاشته، و آن پیوندهای مختلف اجزای وجود بشر است؛ از عصب‌های کوچک و بزرگ که همچون طناب‌های آهنین عضلات را به یکدیگر مربوط می‌سازد گرفته، تا رباط‌ها و عضلات مختلف آن که چنان قطعات کوچک و بزرگ استخوان و گوشت‌های اندام‌های انسان را به یکدیگر محکم بسته که از مجموع آن‌ها یک واحد کاملاً منسجم ساخته شده که آماده انجام هرگونه فعالیت است.

و در بیان پنجمین نعمت، اشاره به انواع و اقسام مواد غذایی پاکیزه به عنوان طبیات رزق فرموده که اگر بخواهیم آن‌ها را شمارش و احصا کنیم قطعاً به آسانی ممکن نیست و اگر بخواهیم برای هر کدام شکر و سپاسی گوئیم باید عمری را صرف آن کنیم.

درباره طبیات در بخش قبلی دعا توضیحات کافی دادیم.

سرانجام در بیان ششمین و هفتمین نعمت، اشاره‌ای کلی به تمام اموری کرده که انسان را غنی و بی‌نیاز می‌سازد و یا می‌تواند آن را برای آینده خود ذخیره کند، و «نظر همگان» را به آن‌ها جلب می‌فرماید.

«أغنانا» اشاره به اموری است که انسان به آن‌ها احتیاج دارد و فعلاً از آن استفاده می‌کند و «أقنانا» اشاره به چیزهایی است که انسان آن را برای نیازهای آینده ذخیره می‌سازد.

سپس امام علیه السلام بعد از بیان این نعمت‌های هفت‌گانه به مسئله امر و نهی الهی و آزمون پروردگار در برابر این همه نعمت پرداخته، عرضه می‌دارد: «آنگاه خداوند ما را امر کرد تا اطاعت ما را بپایزاید و نهی کرد تا شکر ما را در برابر

نعمت‌هایش امتحان کند، هرچند ما از مسیر امر او منحرف شدیم و با نواهی او به مخالفت برخاستیم؛ (ثُمَّ أَمَرْنَا لِيُخْتَبَرَ طَاعَتَنَا، وَ نَهَانَا لِيُتَبَلَى شُكْرُنَا، فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ، وَ رَكِبْنَا مُتُونَ زَجْرِهِ).

قابل توجه این‌که در مورد اوامر، اشاره به این می‌کند که هدف از آن آزمایش اطاعت است، ولی در مورد نواهی، سخن از آزمون شکر می‌باشد.

ممکن است این تفاوت به‌خاطر آن باشد که نواهی الهی به اموری تعلق می‌گیرد که موجب فساد و سلب نعمت است و به همین دلیل باید به آن نواهی عمل کرد تا شکر نعمت او انجام شده باشد، ولی در مورد اوامر، سخن از طاعت است، زیرا حقیقت اطاعت در انجام اوامر ظاهر می‌شود، بیش از آنچه در ترک نواهی وجود دارد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «شُكْرُ النُّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ؛ شکر نعمت پرهیز از گناهان است».^۱ این سخن با آنچه در کلام امام سجاده علیه السلام آمده کاملاً هماهنگ است. نکته دیگر این‌که امام علیه السلام در مورد اوامر، تعبیر به طریق به صورت مفرد می‌کند، در حالی که در مورد نواهی تعبیر به «متون» که جمع «متن» است فرموده، به این دلیل که طریق امر خدا یکی بیش نیست که همان صراط مستقیم است، آن‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله خَطَّ خَطًّا ثُمَّ قَالَ: هَذَا سَبِيلُ الرُّشْدِ، ثُمَّ خَطَّ عَنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ خُطُوطًا ثُمَّ قَالَ: هَذِهِ سُبُلٌ، عَلَى كُلِّ سَبِيلٍ مِنْهَا شَيْطَانٌ يَدْعُو إِلَيْهِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا﴾...؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خط مستقیمی (بر زمین) کشید و فرمود: این راه نجات است. سپس از طرف راست و چپ آن خط، خطوط متعدد منحنی رسم کرد و بعد فرمود: این همان جاده‌های متعدد (انحرافی) است که بر سر هر کدام شیطانی نشسته، دعوت به آن می‌کند. سپس این آیه را تلاوت

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۰.

فرمود: ﴿وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛ این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید؛ و از راه‌های پراکنده و انحرافی پیروی نکنید، که شما را از راه او، دور می‌سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، تا پرهیزکاری پیشه کنید.^۱ از همین رو در مورد نواهی تعبیر به «متون» شده که جمع متن است و آن در اصل به معنای دو عضله نیرومندی است که در دو طرف ستون فقرات قرار گرفته که پشت انسان را محکم می‌سازد و برای تحمل فشارهای سنگین آماده می‌کند و به همین مناسبت، «متین» به معنای قوی آمده است و به برآمدگی‌های روی زمین نیز گاهی متن اطلاق می‌شود و از آن‌جا که اطاعت او امر الهی موافق طبیعت و روح پاک انسان است از واژه «طریق» به معنای جاده‌ای که در زیر پای انسان قرار گرفته استفاده شده و در مورد نواهی و زواجر الهی «متون» به کار رفته که به معنای برآمدگی‌هاست و سوار شدن بر آن کار آسانی نیست.^۲

در واقع، نواهی همانند مرکب‌های سرکشی هستند که انسان بر پشت آن‌ها سوار شده، به بیراهه کشیده می‌شود.

سپس امام علیه السلام به یکی دیگر از عنایات پروردگار و نعمت‌های او که به دنبال ارتکاب گناهان، شامل حال انسان می‌شود اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «و با این حال که ما خلاف فرمان او عمل کرده‌ایم، در عقوبت ما تسریع نکرد و در مجازات ما عجله ننمود، بلکه به مقتضای رحمت و کرامتش آن را به تأخیر انداخت و به سبب رأفت و حلمش در انتظار بازگشت ما بود (چه خدای رحیم و کریمی!)»؛ (فَلَمْ يَتَّخِذْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ، بَلْ تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا، وَ انْتَظَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا).

۱. در تفسیر در المنثور، ج ۳، ص ۵۶ این حدیث از راویان متعددی نقل شده است.

۲. در ریاض السالکین، ج ۱، ص ۳۷۷، اجمالاً به این مطلب اشاره شده است.

«یبتدرنا» از ماده «بِدار» به معنای سرعت به خرج دادن در انجام کاری است و «یعاجلنا» از ماده «عجله» به معنای شتاب در انجام کارهاست.

ممکن است تفاوت این دو (بِدار و عجله) این باشد که عجله در مواردی به کار می‌رود که خوف فوت و از دست رفتن چیزی باشد، ولی بدار الزاماً چنین مفهومی ندارد و در جایی گفته می‌شود که مقصود، از دست نمی‌رود، ولی سرعت به خرج دادن فایده بیشتری دارد.

تفاوت عقوبت و نَقَمَت نیز ممکن است از این جهت باشد که عقوبت به مجازات‌های عملی گفته می‌شود، ولی نَقَمَت مجازات‌هایی که ممکن است جنبه عملی داشته باشد یا با زبان انجام شود.

«تَأَنَّنَا» از ماده «تَأَنَّى» به معنای شتاب نکردن در انجام کاری است؛ در آن جا که شتاب نکردن مطلوب باشد و «انْتَظَرَ» از ماده «انتظار» به معنای توقف کردن و مراقب بودن برای انجام کاری است.

تفاوت رَأْفَت و رَحْمَت از این نظر است که رَأْفَت مرحله بالاتری از رحمت است چراکه ممکن است انسان درباره کسی رحمت ورزد که از او خشنود نیست، ولی رَأْفَت در مواردی است که از طرف خشنود است. بنابراین رَأْفَت معنای خاص دارد و رحمت مفهوم عام، و لذا می‌بینیم در یک جا می‌فرماید: «وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ»؛ «خداوند نسبت به بندگان (خاصش) رَأْفَت دارد».^۱ و درباره رحمت می‌فرماید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۲؛ «و رحمتم همه چیز را فراگرفته است».^۳

۱. بقره، آیه ۲۰۷؛ آل عمران، آیه ۳۰.

۲. درباره تفاوت رَأْفَت و رحمت شرح مبسوطی در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۲۸ سوره توبه و آیه ۲ سوره نور آمده است.

۳. اعراف، آیه ۱۵۶.

بعضی از بزرگان نیز گفته‌اند که رأفت در مورد محبت به بیچارگان به کار می‌رود، در حالی که رحمت، معنای عامی دارد. بعضی دیگر فرموده‌اند که رأفت در مورد دفع شر، و رحمت در مورد جلب خیر به کار می‌رود.

راغب در مفردات معتقد است که اگر رحمت را به خدا نسبت دهند، به معنای بخشیدن نعمت است و اگر به بندگان نسبت دهند، به معنای رقت قلب می‌باشد. البته این سخن مربوط به بحثی است که دربارهٔ صفات خداوند إن شاء الله خواهد آمد.

نکته‌ها

۱. نکتهٔ مهمی دربارهٔ صفات خداوند

امام علیه السلام در این بخش از دعای مملو از حمد و شکر و سپاس خود، اشاره به صفاتی از خداوند می‌کند، از قبیل تأثی، انتظار، ابتدار و امثال آن، که سؤالاتی را ترسیم می‌نماید که آیا این‌گونه صفات دربارهٔ خداوند تصور می‌شود یا نه؟ نکتهٔ مهم این است که بدانیم این صفات آن‌گونه که بر انسان‌ها و موجودات امکانی اطلاق می‌گردد دربارهٔ خداوند تصور نمی‌شود، بلکه باید این اوصاف را به اصطلاح، تصفیه و تجرید کرد تا ذات خداوند قابل توصیف به آن باشد. توضیح این‌که در مورد صفات ثبوتی خداوند می‌گوییم: او عالم و قادر است، ولی آیا علم و قدرت او همانند علم و قدرت انسان‌هاست؟ علم در مورد انسان عبارت است از تصورات و تصدیق‌هایی که در ذهن انسان می‌گنجد و با او سروکار دارد، در حالی که خداوند نه ذهن دارد و نه روح؛ و قدرت در انسان‌ها و سایر موجودات امکانیه به معنای توان جسمانی و نیروی عضلانی یا قدرت روحانی است، در حالی که خداوند نه جسم دارد و نه روح.

یا هنگامی که وارد بحث صفات فعل می‌شویم، می‌گوییم: مادران نسبت به فرزندان محبت دارند و عشق می‌ورزند و محبت، آن حالتی است که در درون قلب و روح انسان تجلی می‌کند و به تعبیر معروف، شعله‌ای از عشق و جاذبه در آن ایجاد می‌کند، در حالی که می‌دانیم خداوند نه قلب دارد، نه جاذبه‌ای در وجود او ایجاد می‌شود. وجودی است از هر نظر بی‌نهایت، ازلی و ابدی و مافوق جسم و ماده.

واقعیت این است که انسان این الفاظ را برای زندگانی خود وضع کرده، علم اشاره به علم اوست و همچنین قدرت و محبت و غضب و انتظار و تأثی و حوصله و امثال آن‌ها. بنابراین هنگامی که می‌خواهیم این صفات را در مورد خداوند به کار ببریم باید آن‌ها را از تمام عوارض مادی، تجرید و تصفیه کنیم و بگوییم: منظور از علم، احاطه ذاتی خداوند به همه موجودات است و حضور او در همه جا. و منظور از قدرت، انجام هر کاری است؛ «وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ «و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می‌گوید: «موجود باش!» و آن چیز، بی‌درنگ موجود می‌شود».^۱

و یا این که این الفاظ را از معانی حقیقی به سوی معانی مجازی دعوت کنیم؛ البته مجاز مافوق الحقیقه. توضیح این که: بسیار از معانی مجازیه کمتر از حقیقت است، مثلاً وقتی می‌گوییم: فلان شخص شیر است، به یقین شجاعت و قدرت او کمتر از شیر می‌باشد. یا می‌گوییم: وجود او خورشیدی است نورافشان، به یقین، بسیار پایین‌تر از خورشید است. ولی در مورد خداوند، مجازات، برتر از حقایق است. وقتی می‌گوییم: خداوند خورشید عالم وجود است، بسیار فراتر از نور آفتاب می‌باشد.

۱. بقره، آیه ۱۱۷.

یا هنگامی که می‌گوییم: خداوند عالم است، علم او بالاتر و والاتر از علمی است که دربارهٔ انسان‌ها گفته می‌شود، به گونه‌ای که اگر نام حقیقت را بر علم خدا و نام مجاز را بر علم انسان‌ها بگذاریم مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به تعبیر دیگر، همان‌گونه که در علم اصول گفته‌ایم، الفاظ معمولاً ناظر به نتایج اشیا است، مثلاً هنگامی که گفته می‌شود: چراغ، اشاره به مبدائی است که نورافشانی می‌کند و الزاماً به معنای چراغ‌های روغنی و فتیله‌ای قدیم نیست، بلکه انواع چراغ‌های امروز را که هیچ شباهت و ارتباطی جز در نتیجه و اثر با چراغ‌های قدیم ندارد شامل می‌شود و هنگامی که صفت سمیع و علیم، شنوا و دانا بر خداوند اطلاق می‌شود، به این معنا نیست که او گوش و چشم دارد، مانند انسان‌ها، بلکه به معنای احاطه و آگاهی به شنیدنی‌ها و دیدنی‌هاست.

به هر حال، واژه انتظار یا تأنی (کاری را با آرامش انجام دادن) و امثال آن، نیز که در دعای امام علیه السلام به کار رفته، همین‌گونه است. یعنی او در عقوبت و مجازات بندگان شتاب نمی‌کند، بلکه به آن‌ها برای توبه فرصت می‌دهد و این بحث مهمی است دربارهٔ صفات خداوند که باید از آن غافل نشد، والا انسان در دام تشبیه و شرک می‌افتد.

قابل توجه این‌که امیرمؤمنان علیه السلام در خطبهٔ اول نهج‌البلاغه در یک عبارت کوتاه به این حقایق اشاره کرده، می‌فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِحْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِحْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ سرآغاز دین، معرفت و شناخت اوست و کمال معرفتش تصدیق ذات پاک اوست و کمال تصدیق او همان توحید اوست و کمال توحیدش، اخلاص برای اوست و کمال اخلاص برای او، نفی صفات ممکنات از اوست».^۱

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱.

۲. امتحانات الهی

امام علیه السلام در این دعای پربار خود اشاره به امتحان الهی کرده، می فرماید: خدا ما را به اموری مأمور ساخته است تا اطاعت ما را بیازماید و از اموری نهی فرموده تا شکر ما را امتحان کند.

می دانیم که امتحان در مورد انسان ها معمولاً برای کشف مجهولات است؛ مثلاً استاد نمی داند که شاگردش چه اندازه درس خوانده و چه اندازه شایستگی برای رفتن به کلاس های بالاتر دارد. از او امتحان می گیرد تا حقیقت برای او مشخص شود.

آیا امتحانات الهی همین گونه است، با این که او عالم به تمام اسرار و خفیات می باشد و پیدا و نهان را می داند؟ اگر چنین نیست پس چگونه است؟ پاسخ این سؤال را از سه طریق می توان داد:

نخست این که پیش از وقوع امتحانات الهی، مدعیان لیاقت و ایمان و تقوا بسیارند؛ تا محک تجربه به میان نیاید و کوره امتحان داغ نشود، سره از ناسره و مغشوش از خالص شناخته نمی شود و به تعبیر روشن تر، اتمام حجت نخواهد شد. این جاست که خداوند انسان ها را با انواع نعمت ها و مشکلات می آزماید تا صفوف پاکان با ایمان از فاسدان آلوده جدا گردد و به هر کدام آنچه شایسته آنهاست داده شود. در آیه ۲۵ سوره حدید می خوانیم: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ «ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب آسمانی و میزان شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را آفریدیم که در آن نیروی شدید و منفعی برای مردم است، تا مشخص شود چه کسی خدا و پیامبرانش را یاری می کند بی آن که او را ببیند؛ خداوند توانا و شکست ناپذیر است».

البته همان‌گونه که روشن است، منظور این نیست که خداوند به باطن اشخاص عالم شود بلکه منظور، تحقق علم الهی و ظهور و بروز آن در افراد است. و در آیه ۹۴ سوره مائده نیز آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خداوند شما را با شکارهایی که در حال احرام به شما نزدیک می‌شوند، به‌طوری که دست‌ها و نیزه‌هایتان به آن‌ها می‌رسد، می‌آزماید؛ تا مشخص کند چه کسی با ایمان به غیب از خدا می‌ترسد؛ و هرکس بعد از آن تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت».

منظور از ﴿مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ﴾ این است که آیا افراد به فرمان خداوندی که دیده نمی‌شود سر می‌نهند و از مخالفت با او بیمناک‌اند یا نه؟

دوم این‌که بسیاری از صفات نیک و بد، در درون انسان و در اعماق روح و جان او مخفی است، مانند ایمان و تقوا و عشق و ایثار و یا کبر و غرور و حسد و هوی پرستی. به یقین برای این صفات، قبل از ظهور و بروز در مقام عمل، نمی‌توان پاداش یا کیفر داد. هدف از امتحانات الهی این است که این صفات در مقام عمل ظهور و بروز پیدا کند تا راه برای پاداش و کیفر گشوده شود.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به روشنی در نهج‌البلاغه به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید: «أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَسَيِّرَنَّ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ، وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَلَكِنْ لِّيُظَهِّرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ؛ خدا مردم را با اموال و اولادشان آزمایش می‌کند تا آن‌کس که از روزی‌اش خشمگین است از آن‌کس که شاکر و راضی است شناخته شود، هرچند خدای سبحان به مردم از خودشان آگاه‌تر است؛ ولی این برای آن است که کارهایی که موجب استحقاق ثواب و عقاب می‌شود ظاهر گردد».^۱

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۹۳.

سوم این که امتحانات الهی وسیله پرورش و تربیت انسان‌های آماده است، همان گونه که طلای ناخالص را به کوره می‌برند تا زیر فشار آتش خالص شود و یا فولاد را در کوره زیر فشار آتش می‌گذارند تا آب‌دیده و مقاوم شود. انسان‌ها نیز چنین سرنوشتی دارند.

در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام این معنا کاملاً متجلی است. خداوند هنگامی که می‌خواهد مقام والای امامت را به ابراهیم علیه السلام بدهد، او را با امتحانات سختی می‌پروراند، هنگامی که از هر نظر کامل شد آن مقام والا را به او عنایت می‌کند. از جمله در مورد آزمون فرزندش اسماعیل علیه السلام در قرآن کریم می‌خوانیم: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ»؛ «به یقین این همان امتحان آشکار است».^۱

و بعد از این امتحانات آشکار و پنهان، مشمول آن عنایت خاص شد: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ «و یاد کنید هنگامی را که پروردگار ابراهیم، او را با دستوراتی آزمود؛ و او به‌طور کامل از عهده آن‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».^۲

قرآن مجید در داستان احد و حوادث تلخی که در آن واقع شد می‌فرماید: این حوادث به‌خاطر آن بود که خداوند مؤمنان را خالص کند و کافران را محو و نابود سازد: «وَلِيُمَخِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ».^۳

و در جایی دیگر درباره همین جنگ احد و حوادثی که در آن واقع شد می‌فرماید: «وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَخِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»؛ «هدف این بود که خداوند آنچه را در دل دارید بیازماید و دل‌های شما را خالص گرداند با این که خداوند به آنچه درون سینه‌هاست آگاه است».^۴

۱. صافات، آیه ۱۰۶.

۲. بقره، آیه ۱۲۴.

۳. آل عمران، آیه ۱۴۱.

۴. آل عمران، آیه ۱۵۴.

بخش هفتم

﴿۲۲﴾ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفْعِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ، فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا، وَ جَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَجَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا.

﴿۲۳﴾ فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا، لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ، وَ لَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا، وَ لَمْ يُجَشِّمْنَا إِلَّا يُسْرًا، وَ لَمْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا.

﴿۲۴﴾ فَالْهَالِكُ مِنَّا مَنْ هَلَكَ عَلَيْهِ، وَ السَّعِيدُ مِنَّا مَنْ رَغِبَ إِلَيْهِ.

ترجمه

۲۲. حمد و سپاس برای خداوندی است که ما را به توبه (از گناه) راهنمایی کرد؛ توبه‌ای که جز با فضل و کرم او از آن بهره‌مند نشده‌ایم و اگر از فضل او جز این نعمت نصیب ما نشده بود (همان) نعمت بزرگی بود که به ما بخشیده و احسان عظیمی بود که به ما ارزانی داشته و فضل وافر که به ما عنایت فرموده است.

۲۳. در حالی که سنت او درباره توبه کسانی که پیش از ما بودند این‌گونه نبوده است (بلکه بر آن‌ها سخت می‌گرفت)؛ آری خداوند آنچه را که ما توان آن را نداشته‌ایم از دوش ما برداشته و ما را جز به مقداری که توان داریم مکلف نفرموده و مشکلات را از ما برگرفته و جز راه آسان برای ما قرار نداده است و (با این کار) هیچ حجت و عذری (در ترک توبه) برای احدی از ما باقی نگذاشته است.

۲۴. با این حال، آن‌کس از ما که برخلاف دستورات او عمل کند سرانجام

شقاوتمند خواهد شد و سعادت‌مند از ما کسی خواهد بود که اشتیاق به طاعت او دارد.

شرح و تفسیر

مهم‌ترین نعمت الهی

می‌دانیم که سراسر این دعا شکر در برابر نعمت‌های گوناگون الهی است. امام علیه السلام در این بخش، به آخرین نعمت که از جهتی مهم‌ترین آن‌هاست اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس برای خداوندی است که ما را به توبه (از گناه) راهنمایی کرد؛ توبه‌ای که جز با فضل و کرم او از آن بهره‌مند نشده‌ایم و اگر از فضل او جز این نعمت نصیب ما نشده بود (همان) نعمت بزرگی بود که به ما بخشیده و احسان عظیمی بود که به ما ارزانی داشته و فضل وافر که به ما عنایت فرموده است»؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ، فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا، وَ جَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَ جَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا). اشاره به این‌که اگر تنها همین نعمت توبه باشد، مایه نجات و سعادت ما

خواهد بود، زیرا بدون توبه چه کسی می‌تواند اهل نجات باشد؟

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی چه کسی می‌تواند ادعای بی‌گناهی کند و با وجود گناه چگونه می‌تواند به جوار رحمت الهی راه یابد جز این‌که نخست در آب توبه شسته شود، سپس به بارگاه عظمتش و بهشتی که کانون نعمتش می‌باشد راه یابد؟

اگر توبه نبود چگونه آلودگی‌های گناه شستشو می‌شد؟ چرا که اگر کسی هر روز یا حتی هر هفته یک گناه کند در عمرش عدد بزرگی ایجاد می‌شود که سراسر وجود او را احاطه می‌کند. آری، این توبه است که بندگان را به خدا نزدیک می‌سازد و از شیطان و آتش دوزخ دور می‌کند.

به علاوه، اگر باب توبه بسته می‌شد و انسان یقین می‌کرد که اهل نجات نیست دیگر اعتنایی به آلودگی به گناهان بیشتر و بزرگتر نمی‌کرد و پیوسته در باتلاق گناه فرو می‌رفت.

امام علی (علیه السلام) در دعای معروف تائبین (توبه کنندگان) تعبیر بسیار جالب و جامعی دارد: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خدایا! تو کسی هستی که برای بندگان دری به سوی عفو و گشوده‌ای و نام آن را توبه نهادی. سپس همه گنهکاران را ندا داده‌ای که بیاید و توبه خالص کنید. حال که چنین است کسی که از این دری باز غافل شود و ورود به عفو تو پیدا نکند، چه عذری خواهد داشت؟». قرآن مجید نیز به پیامبرش دستور می‌دهد: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است».^۱ بسیاری از بزرگان گفته‌اند که آیه فوق، امیدبخش‌ترین آیه قرآن است چرا که تمام بندگان را مخاطب ساخته و وعده آمرزش همه گناهان را در سایه توبه داده است.

البته این تعبیر با تعبیرات مشابهی که می‌گوید: فلان آیه دیگر امیدبخش‌ترین آیات قرآن است منافات ندارد، زیرا هر کدام از یک زاویه به اسباب نجات نگاه می‌کنند.

عجیب این است که بعضی، شأن نزول این آیه را داستان وحشی، قاتل حمزه، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانسته‌اند. هنگامی که آیه فوق نازل شد، خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

۱. زمر، آیه ۵۳.

رسید و اسلام آورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از او پرسید: عمویم حمزه را چگونه به شهادت رساندی؟ وحشی ماجرا را شرح داد. پیامبر صلی الله علیه و آله سخت گریه کرد، ولی با این حال توبه او را پذیرفت، اما به او فرمود: برو و هرگز در مقابل چشمان من ظاهر نشو که نمی توانم تو را ببینم. وحشی به سوی شام رفت و سرانجام در همان جا چشم از دنیا فرو بست.

در آیه ۷۰ سوره فرقان بعد از ذکر چند گناه بسیار مهم و کبیره می فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾؛ «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».

بعضی نیز گفته اند که این آیه امیدبخش ترین آیات قرآن است و همان گونه که گفتیم، هیچ منافاتی بین این تعبیرات نیست.

جالب این که مفتوح بودن باب توبه از آغاز خلقت آدم علیه السلام بوده، که اگر نبود، آدم علیه السلام بعد از ترک اولی گرفتار مصیبت بزرگی می شد، ولی قرآن می گوید: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ «سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت و با آن ها توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت؛ زیرا او توبه پذیر و مهربان است».^۱

اگر باب توبه به روی گنهکاران باز نبود گرفتار آثار زیان بار فراوانی می شدند، از جمله:

۱. یأس و ناامیدی از رحمت خدا سراسر وجودشان را فرا می گرفت، همان چیزی که از بزر ترین گناهان شمرده شده است.

۱. بقره، آیه ۳۷.

۲. آرامش را - اگر اهل ایمان بودند - به کلی از دست می‌دادند.
 ۳. رابطه آن‌ها با خدا بسیار ضعیف و سست و یا به کلی قطع می‌شد و حتی عبادات را کنار می‌گذاشتند. همان‌گونه که اکنون در بعضی از افراد کم‌ظرفیت مشاهده می‌کنیم که به هنگام عدم استجابت دعاهایشان، حتی نمازهای روزانه را کنار می‌گذارند.
 ۴. به تدریج و به‌طور کامل در گناه فرو می‌رفتند، زیرا کسی که از نجات خود ناامید و مأیوس است دلیلی برای پرهیز از گناه نمی‌بیند.
 ۵. باب تعلیم و تربیت به کلی بسته می‌شد، زیرا کمتر کسی را می‌توان پیدا کرد که گناهی از او سر نزده باشد جز معصومین علیهم‌السلام و حتی در مورد آن‌ها مسأله ترک اولی خود مسأله مهمی است، و هنگامی که باب تعلیم و تربیت بسته شود کسی به سوی خوبی و اصلاح خویش گام برنمی‌دارد.
- این جاست که می‌توانیم به عمق کلام امام علیه‌السلام پی ببریم که نعمت توبه را از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی می‌شمرد.
- قابل توجه این‌که امام علیه‌السلام نعمت توبه را با سه تعبیر بیان کرده است: «بَلَاءٌ حَسَنٌ»، «إِحْسَانٌ جَلِيلٌ» و «فَضْلٌ جَسِيمٌ».
- «بلاء» در اصل به معنای آزمودن است، ولی از آن جایی که آزمایش الهی گاه به وسیله نعمت و گاه به وسیله مصیبت انجام می‌شود، این واژه به معنای مصیبت و نعمت، هر دو به کار می‌رود و تعبیر بلاء حسن که در کلام امام علیه‌السلام آمده اشاره به نعمت است، یعنی توبه نعمت نیکویی است از سوی خداوند.
- «جَلٌّ» از ماده «جَلَّلت» به معنای عظمت ظاهری یا باطنی است و جلیل، به شخص مهم و برجسته گفته می‌شود و احسان جلیل به معنای نیکویی عظیم و بزرگ است.
- «جَسِمٌ» از ماده «جَسَمَ» به معنای بدن انسان است و جسیم، به معنای افراد چاق و فربه، و فضل جسیم به معنای نعمت بزرگ و پر بار است.

جمله‌های سه گانه «حَسَنَ بَلَاؤُهُ»، «جَلَّ إِحْسَانُهُ» و «جَسَمَ فَضْلُهُ» ممکن است هر سه یک معنا با تعبیرات مختلف باشد که در واقع تأکید بلیغی است بر اهمیت فوق‌العاده نعمت توبه. و می‌تواند به سه معنا باشد: جمله اول به معنای نعمت نیک الهی، جمله دوم احسانی برتر و جمله سوم به معنای فضلی مهم‌تر. می‌دانیم که فضل به معنای هر چیزی است که بیش از مقدار لازم از مواهب و نعمت‌ها باشد و گاه به معنای مطلق احسان و نعمت اطلاق می‌شود، ولی در کلام بالا اشاره به چیزی افزون بر احسان الهی است.

سپس امام علیه السلام در جمله بعد اشاره به نکته مهمی کرده و تفاوت توبه‌ای را که خداوند برای مسلمانان مقرر داشته با توبه‌های امم پیشین بیان می‌فرماید؛ عرضه می‌دارد: «در حالی که سنت او درباره توبه کسانی که پیش از ما بودند این‌گونه نبوده است (بلکه بر آن‌ها سخت می‌گرفت)؛ آری، خداوند آنچه را که ما توان آن را نداشته‌ایم از دوش ما برداشته و ما را جز به مقداری که توان داریم مکلف نفرموده و مشکلات را از ما برگرفته و جز راه آسان برای ما قرار نداده است و (با این کار) هیچ حجت و عذری (در ترک توبه) برای احدی از ما باقی نگذاشته است»؛ «فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا، لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ، وَ لَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا، وَ لَمْ يُجَسِّمْنَا إِلَّا يُسْرًا، وَ لَمْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا».

به این شکل، امام علیه السلام به بخش دیگری از اهمیت این نعمت الهی اشاره فرموده و آن این‌که خداوند توبه را برای این امت، آسان ساخته و شرایط سنگینی برای آن قرار نداده تا همه بدون عذر و بهانه بتوانند در آن ورود پیدا کنند و از آثار حیات بخش آن بهره‌مند شوند.

در این جا نیز با سه جمله در کلام امام علیه السلام روبرو می‌شویم: نخست جمله «لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» که نشان می‌دهد تکلیف ما را یطاق را برداشته و در جمله دوم می‌فرماید: «لَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا» که تأکیدی

است بر جمله اول؛ خداوند تکالیف ما را در حد توان ما (به‌ویژه در باب توبه) قرار داده است.

سپس از آن فراتر می‌رود و می‌فرماید: «لَمْ يُجَشِّمْنَا إِلَّا يُسْرًا» یعنی حتی تکالیف به‌اندازه تمام طاقت ما نیست بلکه آسان‌تر و کمتر از آن است. این نهایت لطف پروردگار است که این چنین تکالیف خود را به‌ویژه در مسأله توبه برای ما آسان ساخته است.

«يُجَشِّمُنَا» از ماده «جَشَم» (بر وزن خشم) به‌معنای سخت‌گیری کردن است و «لَمْ يُجَشِّمْنَا» یعنی خداوند بر ما سخت نگرفته است.

می‌دانیم که امت‌های گذشته در بعضی از مراحل توبه، تکالیف بسیار مشکل و سنگینی داشتند، از جمله هنگامی که بنی‌اسرائیل تسلیم و سوسه‌های سامری شدند و به بت‌پرستی روی آوردند، بعداً که توبه کردند به آن‌ها گفته شد که باید عده‌ای یکدیگر را به قتل برسانند تا لکه گناه شرک و بت‌پرستی با این خون‌ها شسته شود «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ «و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله برای پرستش، به خود ستم کردید؛ توبه کنید؛ و به سوی آفریننده خود بازگردید؛ و خود را [یکدیگر را] به قتل برسانید؛ این کار، برای شما در پیشگاه آفریدگارتان بهتر است». سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا اوست توبه‌پذیر مهربان».^۱ ولی در این امت نه تنها چنین دستوری نیست، کمتر از آن هم وجود ندارد و این نهایت لطف الهی بر این امت است.

و این که امام علیه السلام می‌فرماید: خداوند آنچه را که از طاقت ما بیرون است بر ما

۱. بقره، آیه ۵۴.

مقرر نکرده، به این معنا نیست که خدا را شکر می‌گوید که تکلیف مالایطاق نکرده، زیرا تکلیف مالایطاق، عقلاً محال و باطل است؛ بلکه منظور، مالایطاق عرفی است، یعنی چیزی که تحمل آن بسیار مشکل و شاقّ می‌باشد. این همان چیزی است که در آیه ۲۸۶ سوره بقره آمده است که از زبان مؤمنان می‌گوید: «وَلَا تُحْمِلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»؛ «و چیزی که طاقت آن را نداریم بر ما تحمیل مفرما» که درحقیقت اشاره به کارها و شرایط سنگین است.

و با توجه به شرایط بسیار سهل توبه، امام (علیه السلام) در پایان این جمله می‌فرماید: خداوند برای هیچ کس عذر و بهانه‌ای در ترک توبه نگذاشت.

سپس امام (علیه السلام) در جمله بعد نتیجه روشن و واضحی از این سخنان گرفته، می‌فرماید: «با این حال آن‌کس از ما که برخلاف دستورات او عمل کند سرانجام شقاوتمند خواهد شد و سعادت‌مند از ما کسی خواهد بود که اشتیاق به طاعت او دارد»؛ «فَالْهَالِكُ مِمَّنْ هَلَكَ عَلَيْهِ، وَ السَّعِيدُ مِمَّنْ رَغِبَ إِلَيْهِ».

روشن است که هلاکت در جمله بالا به معنای نابودی و مرگ نیست، بلکه به معنای محروم شدن از سعادت و نجات است و در برابر آن، خسران به معنای بدبختی و گرفتار شدن در عذاب الهی است.

مفتوح بودن باب توبه، نعمت بزرگ الهی

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، اگر باب توبه مفتوح نبود انسان که غالباً لغزش‌هایی پیدا می‌کند غرق یأس و ناامیدی می‌شد و دیگر از گناه ابایی نداشت. بسته شدن باب توبه مساوی است با بسته شدن باب تعلیم و تربیت و موعظه، به همین دلیل در عرف عقلاً نیز در توبه باز است. هرگاه مجرمان از گناهانشان توبه کنند، گاه بخشوده می‌شوند و گاه تخفیف مجازات پیدا می‌کنند تا برنامه‌های تربیتی و موعظه و نصیحت در مورد آن‌ها کارساز باشد.

بنابراین توبه که با صراحت در آیات قرآن و روایات متواتر آمده است، یکی از مهم‌ترین نعمت‌های خداوند برای انسان‌هاست و سبب می‌شود که آلودگی‌های آن‌ها ادامه پیدا نکند و گهگاه بتوانند با آب توبه آن آلودگی‌ها را از وجود خود بشویند و در صراط‌بندگان صالح خدا قرار گیرند.

حقیقت توبه چیست؟

توبه در لغت به معنای «بازگشت و رجوع» است، ولی در لسان قرآن و روایات اسلامی به معنای «بازگشت از گناه» آمده است.

توبه غالباً به شخص گناهکار نسبت داده می‌شود که به معنای بازگشت به اطاعت و فرمان خداست، ولی گاه به خدا نسبت داده شده که در آن‌جا به معنای بازگشت به رحمت است، یعنی رحمتی را که خدا به خاطر ارتکاب گناه از بنده سلب کرده بود، بعد از بازگشت او به خط عبادت و بندگی، به او بازمی‌گرداند. و به تعبیر دیگر، توبه لفظ مشترکی است میان خدا و بندگان، هر کدام به معنای خاص خود؛ در مورد بندگان، بازگشت به اطاعت است و در مورد خداوند، بازگشت به رحمت.

واژه «تواب» در مورد بندگان به معنای بسیار توبه‌کننده و در مورد خداوند به معنای بسیار توبه‌پذیر و بازگشت‌کننده به رحمت است.

در قرآن مجید بارها واژه تواب در مورد خداوند به کار رفته است، مانند سوره بقره، آیات ۳۷، ۵۴، ۱۲۸، ۱۶۰؛ توبه، آیات ۱۰۴ و ۱۱۸، و در مورد بندگان به صورت جمع ذکر شده است، مانند سوره بقره آیه ۲۲۲ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾؛ «خداوند دوست می‌دارد افرادی را که بسیار توبه می‌کنند و بسیار پاک و پاکیزه‌اند».

شرایط توبه

از آنچه در بالا آمد استفاده شد که حقیقت توبه، بازگشت به سوی اطاعت فرمان خداست و برای آن شرایطی ذکر کرده‌اند:

نخست این‌که از گناهانی که انجام داده است نادم و پشیمان باشد.

دوم: تصمیم بر عدم ارتکاب گناه در آینده داشته باشد.

سومین شرط این‌که آنچه قابل جبران است جبران کند، مانند این‌که حق الناسی را ضایع کرده، که باید آن را به صاحبش بازگرداند و یا اگر عبادتی ترک شده، قضای آن را به جا آورد.

چهارم: با اعمال نیک خود، اعمال بد گذشته را جبران کند، یعنی آن قدر عمل صالح انجام دهد که تمام زنگارهای گناه از دل و جان او شسته شود و روح او پاک گردد.

ولی در حقیقت این شرایط در دل همان شرط اول نهفته است، زیرا کسی که از گناه پشیمان شد، قطعاً تصمیم می‌گیرد که در آینده آن را انجام ندهد و چون از گناه خود پشیمان شده به فکر جبران گذشته و اصلاح خویشتن است. بنابراین همه شرایط در دل ندامت از گناه نهفته است، هرچند برای روشن شدن حقیقت توبه آن‌ها را به صورت شرایط جداگانه ذکر کرده‌اند.

اضافه بر این‌ها توبه شرط کمال هم دارد، همان چیزی که در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است، هنگامی که مشاهده می‌کند کسی در ظاهر استغفار می‌کند، بی‌آنکه حقیقت استغفار را بداند. به او فرمود: «تَكَلُّتَكَ أُمُّكَ أَ تَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ وَ هُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَالثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ عَلَيْكَ تَبِعَهُ وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعَتْهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَالخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى الشُّحْتِ فَتُذَيِّبَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ

الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأُ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ مادرت به عزایت بنشیند، آیا می‌دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلندمرتبانان است و واژه‌ای است که بر شش معنا اطلاق می‌شود (مراحل شش‌گانه‌ای دارد): نخست، پشیمانی از اعمال گذشته. دوم، تصمیم بر ترک همیشگی آن‌ها در آینده. سوم، حقوقی را که از مردم ضایع کرده‌ای به آن‌ها بازگردانی تا به‌هنگام ملاقات پروردگار (به‌هنگام مر یا محشور شدن در قیامت) مدیون کسی نباشی. چهارم این‌که هر واجبی که از تو فوت شده است حق آن را ادا کنی (و قضای آن را به‌جای آوری). پنجم، گوشت‌هایی را که بر اثر حرام بر اندامت روییده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد و گوشت تازه در میان آن‌ها برآید. و ششم آن‌که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به خود چشانده‌ای. زحمت و مرارت طاعت را نیز به آن بیچسانی. پس از انجام این مراحل می‌گویی: استغفر الله»^۱.

در حقیقت، چهار شرط اول، که امام علیه السلام فرموده، ارکان توبه را تشکیل می‌دهد و دو شرط اخیر جزء شرایط کمال است و به یقین کسی که تمام شرایط شش‌گانه را انجام دهد توبه او در حدّ اعلی است و تمام آثار گناه را از وجود او برمی‌چیند و مصداق روشن توبه نصوح است که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا»؛ «ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید! توبه کنید و به سوی خدا بازگردید، توبه‌ای خالص از هر جهت»^۲.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۱۷.

۲. تحریم، آیه ۸.

مرحوم امام خمینی علیه السلام در کتاب مکاسب محرمة خود تعبیر دیگری نسبت به مراحل شش گانه بالا دارد، می گوید: دو مرحله اول حقیقت توبه است (پشیمانی از گناه و تصمیم بر ترک در آینده) و مراحل سوم و چهارم شرط پذیرش آن است (ادای حقوق الناس و حقوق الله) و مراحل پنجم و ششم شرط کمال می باشد.^۱ قابل توجه این که بزرگانی که در راه سیر و سلوک حرکت می کنند و دیگران را به این راه دعوت می نمایند نخستین گام را توبه می دانند، چرا که تا انسان از آثار گناهان پیشین پاک نشود نمی تواند در مسیری که به قرب پروردگار می انجامد گام بگذارد.

ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که شرایط توبه در اسلام آسان است، همان گونه که امام علیه السلام در این دعا به آن اشاره فرموده است و مشکلاتی که برای امت های سابق در مورد توبه بوده در اسلام نیست و حتی آنچه مسیحیان خرافی رایج کرده اند که گنهگار باید نزد کشیش برود و پرده از کار خود بردارد و در نزد او به گناه خویش اعتراف کند نیز در اسلام وجود ندارد. کافی است در یک محیط خلوت به درگاه خدا برود و از گناهان اظهار ندامت کند و نسبت به آینده نیز تصمیمات لازم را بگیرد. هر چند هیچ کس از کار او و از توبه او باخبر نشود. سخن درباره توبه بسیار است، ان شاء الله باز هم در این مورد در شرح دعای سی و یکم بحث خواهیم کرد.

این سخن را با روایت پرمعنایی از امام باقر علیه السلام پایان می دهیم:

یکی از یاران خاص امام باقر علیه السلام به نام ابو عبیده حذاء می گوید: از آن حضرت چنین شنیدم: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَا حِلَّتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمًا فَوَجَدَهَا فَالَلَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَا حِلَّتِهِ حِينَ وَجَدَهَا؛

۱. امام خمینی، مکاسب محرمة، ج ۱، ص ۴۷۸.

خوشحالی خداوند متعال از توبه بنده‌اش بیشتر است از خوشحالی کسی که مرکب وزاد و توشه خود را در شب تاریک در بیابان گم کرده، ناگهان آن را پیدا می‌کند.^۱

این در واقع شرح چیزی است که در قرآن مجید آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾؛ «خداوند، هم توبه‌کنندگان را دوست دارد، و هم پاکان را».^۲



۱. کافی، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۸.

۲. بقره، آیه ۲۲۲.

بخش هشتم

۲۵] وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمِدَهُ بِهِ أَدْنَى مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَ أَكْرَمُ خَلِيقَتِهِ عَلَيْهِ
وَأَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ

۲۶] حَمْدًا يَفْضُلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبَّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ.

۲۷] ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ
وَالْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا
عَدْدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۲۸] حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ، وَ لَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ، وَ لَا مَبْلَغَ لِعَاقِبَتِهِ، وَ لَا انْقِطَاعَ
لِأَمَدِهِ

۲۹] حَمْدًا يَكُونُ وَصْلَةً إِلَى طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ، وَ سَبَبًا إِلَى رِضْوَانِهِ، وَ ذَرِيعَةً إِلَى
مَغْفِرَتِهِ، وَ طَرِيقًا إِلَى جَنَّتِهِ، وَ خَفِيرًا مِنْ نَقَمَتِهِ، وَ أَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ، وَ ظَهِيرًا
عَلَى طَاعَتِهِ، وَ حَاجِزًا عَنْ مَعْصِيَتِهِ، وَ عَوْنًا عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَ وَظَائِفِهِ.

۳۰] حَمْدًا نَسْعُدُ بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، وَ نَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ
بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ، إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٍ.

ترجمه

۲۵. حمد و ستایش مخصوص خداوند است، آن گونه که برترین فرشتگان او
و گرامی ترین خلق او و پسندیده ترین حامدان آستانش، او را به آن حمد
کردند و ستودند.

۲۶. حمد و سپاسی به جا می آورم که از تمام حمد و سپاس ها برتر باشد،
آن گونه که پروردگار ما بر تمام خلق خود برتری دارد.

۲۷. سپس او را حمد و سپاس می گویم در برابر هر نعمتی که او به ما ارزانی

- داشته یا بر جمیع بندگان از گذشته و حال، بخشیده است؛ حمدی که عدد آن همانند احاطه علمی او به جمیع اشیا و در برابر هر نعمتی از آن‌ها به چندین برابر است، حمدی که همیشگی و تا روز قیامت باشد.
۲۸. حمد و ستایشی که حد آن بی‌نهایت و حسابش بی‌شمار و عاقبتش نامحدود و زمانش بی‌پایان باشد.
۲۹. حمد و ستایشی که وسیله وصول به طاعت و عفو او باشد و سبب خشنودی و موجب آمرزش و راهی به بهشت او گشاید و مرا از عذابش حفظ کند و از غضبش ایمن دارد و بر طاعتش کمک نماید و از عصیان‌ش بازدارد و برای ادای حق او و انجام وظایفش یاری دهد.
۳۰. خداوند را حمد و سپاسی می‌گوییم که ما را در زمره سعادتمندان از دوستانش جای دهد و در صف شهیدانی درآورد که با شمشیر دشمنانش شربت شهادت نوشیدند. او سرپرستی است ستوده.

شرح و تفسیر

جامع‌ترین حمد

امام علیه السلام در آخرین بخش این دعا که سرتاسر حمد و ثنا و ستایش الهی است به جامع‌ترین حمدها اشاره می‌کند؛ حمدی که از نظر حمد کنندگان برترین باشد، حمدی که از نظر کیفیت، بالاترین باشد، حمدی که از نظر متعلق حمد، جامع‌ترین باشد، حمدی که هیچ‌گونه محدودیتی در آن راه نداشته باشد، و سرانجام، حمدی که نتیجه‌اش قرب به خداوند و رسیدن به عفو و مغفرت و بهشت جاویدان او باشد.

در قسمت اول عرضه می‌دارد: «حمد و ستایش مخصوص خداوند است، آن‌گونه که برترین فرشتگان او و گرامی‌ترین خلق او و پسندیده‌ترین حامدان

آستانش، او را به آن حمد کردند و ستودند؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمَدَهُ بِهِ أَذْنِي مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَ أَكْرَمُ خَلْقَتِهِ عَلَيْهِ وَ أَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ).

روشن است که مقرب‌ترین فرشتگان به آستان خداوند، برترین حمدها را دارند و گرامی‌ترین خلق خدا (که می‌تواند در این جا اشاره به برترین انسان‌ها و شریف‌ترین انبیا و اولیا باشد) آن‌گونه او را حمد و سپاس می‌گویند که هیچ‌کس نتواند همانند آن را بگویند. همچنین خداوند از حمدی بیشتر رضایت دارد که از هر نظر خالص و کامل باشد.

هنگامی که امام علیه السلام خدا را این‌گونه حمد می‌کند، گویی همانند فرشتگان مقرب و صالح‌ترین بندگان خدا او را حمد و سپاس می‌گوید. تعبیر به «أَذْنِي مَلَائِكَتِهِ» به معنای مقرب‌ترین فرشتگان اوست، همان‌گونه که «أَكْرَمُ خَلْقَتِهِ» به معنای گرامی‌ترین خلق خداوند است و «وَ أَرْضَى حَامِدِيهِ» به معنای پسندیده‌ترین حمد‌کنندگان می‌باشد.

سپس امام علیه السلام به سراغ کیفیت حمد می‌رود و عرضه می‌دارد: «حمد و سپاسی به جا می‌آورم که از تمام حمد و سپاس‌ها برتر باشد؛ آن‌گونه که پروردگار ما بر تمام خلق خود برتری دارد؛ (حَمْدًا يُفْضَلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبَّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ). می‌دانیم که عظمت خداوند نسبت به مخلوقاتش به قدری است که در فکر هیچ انسانی نمی‌گنجد و هیچ‌کس توان شرح و بیان آن را ندارد. حال فکر کنید که امام علیه السلام عرضه می‌دارد: حمدی می‌خواهم انجام دهم که نسبت به حمد دیگران همچون عظمت خداوند نسبت به بندگان باشد!

و در بخش سوم، توجه به متعلق حمد کرده، عرضه می‌دارد: «سپس او را حمد و سپاس می‌گویم، در برابر هر نعمتی که او به ما ارزانی داشته یا بر جمیع بندگان از گذشته و حال، بخشیده است؛ حمدی که عدد آن همانند احاطه علمی او به جمیع اشیا و در برابر هر نعمتی از آن‌ها به چندین برابر است، حمدی که

همیشگی و تا روز قیامت باشد»؛ (ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عَدْدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

جالب توجه این که امام علیه السلام در این جمله‌های نورانی، نه تنها خدا را در برابر نعمت‌هایی که به او و خاندان او بخشیده است حمد و سپاس می‌گوید، بلکه در برابر تمام نعمت‌هایی که به تمام انسان‌های موجود و همه انسان‌های پیشین داده شده، بدون استثنا خدا را حمد و سپاس می‌گوید؛ آن هم نه در برابر هر نعمتی یک حمد و سپاس، بلکه به اضعاف و مضاعف آن‌ها خدا را حمد می‌کند؛ آن هم نه حمدی که موقتی باشد و گذرا؛ بلکه حمدی بی‌پایان و تا دامنۀ قیامت.

واژه «أَبَدًا» به معنای پیوسته و جاویدان است و جالب این که این واژه تشبیه و جمع ندارد، زیرا چیزی که ابدی و جاویدان است تعددی در زمان آن تصور نمی‌شود، ولی زمان، ممکن است به بخش‌های مختلفی گفته شود که تعدد و جمع دارد.

واژه «سَرْمَدًا» را که آن هم به معنای همیشگی و دائمی است، بعضی از ارباب لغت، مانند صاحب مقایس اللغة^۱ و فروق اللغة^۲ در اصل از ماده «سَرَد» به معنای پی‌درپی دانسته‌اند و میم آن را زائد می‌دانند و از این نظر تفاوتی با ابد دارد، هرچند دلیلی بر این معنا ندارند، و افرادی مانند فیروزآبادی در قاموس و الخلیل در العین میم آن را زائد ندانسته‌اند.^۳

این نکته نیز شایان توجه است که بعضی از ارباب لغت گفته‌اند: «سرمدی» به موجودی گفته می‌شود که نه آغاز دارد و نه انجام، ولی ازلی به چیزی گفته

۱. معجم مقایس اللغة، ج ۳، ص ۱۶۰.

۲. معجم الفروق اللغویة، ص ۲۷۶.

۳. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۰۱؛ العین، ج ۷، ص ۳۴۱.

می‌شود که آغاز ندارد، و ابدی چیزی است که پایان ندارد. ولی این معنا نه از کتب معروف لغت استفاده می‌شود و نه از موارد استعمال آن در قرآن مجید و غیر آن. ظاهر آیات شریفه ۷۱ و ۷۲ سوره قصص که دربارهٔ ابدیت شب و روز سخن می‌گوید، به روشنی ناظر به نامحدود بودن از نظر آینده است.

آنگاه امام علیه السلام به گسترش حمد در تمام جهات اشاره کرده، عرض می‌دارد: «حمدی و ستایشی که حد آن بی‌نهایت و حسابش بی‌شمار و عاقبتش نامحدود و زمانش بی‌پایان باشد»؛ (حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ، وَلَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ، وَلَا مَبْلَغَ لِعَاقِبَتِهِ، وَلَا انْقِطَاعَ لِمَدِّهِ).

چنین حمدی گسترده‌ترین حمدهاست، از نظر حد و حدود و تعداد و عدد و پایان و عاقبت، و به‌راستی طرز حمد و سپاس گفتن خدا را باید از امام بزرگواری همچون امام سجاد علیه السلام آموخت که تمام محدودیت‌ها را از حمد و سپاس خود برمی‌دارد و آن را به تمام عوالم و ازمان تسری می‌دهد.

قابل توجه این‌که در جمله قبل آمده بود که این حمد تا روز قیامت ادامه یابد، ولی در این جا می‌فرماید: این حمد هیچ پایانی از نظر زمان نداشته باشد. به گفتهٔ مرحوم سید علی خان در ریاض السالکین، این یکی از فنون بلاغت است که انسان گاهی سخنی می‌گوید و گاه آن را می‌شکند و فراتر از آن می‌برد.^۱ مثلاً می‌گوییم: فلان کس بر دل‌ها حکومت دارد، بلکه بر تمام وجود انسان‌ها و همهٔ اشیا اعم از انسان و غیر انسان. بنابراین هیچ‌گونه تناقضی در میان این دو جمله نیست.

مرحوم علامه دارابی در ریاض العارفین در این جا اشاره به نکته قابل توجهی کرده و آن این‌که «حد» مفهوم عامی دارد و آنچه بعد از آن آمده، مانند عدد، غایت

۱. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۰۱.

و آمد، مصداق‌هایی از آن است و در واقع این جمله از قبیل ذکر خاص بعد از عام محسوب می‌شود.^۱

و در پایان این سخن عرضه می‌دارد: «حمد و ستایشی که وسیله وصول به طاعت و عفو او باشد و سبب خشنودی و موجب آمرزش، و راهی به بهشت او گشاید و مرا از عذابش حفظ کند و از غضبش ایمن دارد و بر طاعتش کمک نماید و از عصیان‌ش باز دارد و برای ادای حق او و انجام وظایفش یاری دهد»؛ (حَمْدًا يَكُونُ وَصْلَةً إِلَى طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ، وَ سَبَبًا إِلَى رِضْوَانِهِ، وَ ذَرِيعَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ، وَ طَرِيقًا إِلَى جَنَّتِهِ، وَ خَفِيرًا مِنْ نَقَمَتِهِ، وَ أَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ، وَ ظَهِيرًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ حَاجِزًا عَنْ مَعْصِيَتِهِ، وَ عَوْنًا عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَ وَظَائِفِهِ).

در واقع امام علیه السلام در این جا از حمد وسیع و گسترده‌ای که در فقرات قبل آمد نتیجه‌گیری کاملی فرموده و به ما تعلیم می‌دهد که چنین حمدی می‌تواند ما را به طاعت و عفو الهی و رضایت و خشنودی او و بهشت جاویدانش و نجات از عذاب و غضبش برساند و در ادای حقش ما را یاری کند.

بدیهی است، هنگامی که انسان خود را غرق انواع نعمت‌های الهی بداند و به حکم عقل در مقام اطاعتش برآید این نتایج گران‌بها را در بر خواهد داشت.

«ذَرِيعَةً» از ماده «ذَرَعَ» به معنای گشادن ذراع برای انجام کار یا گرفتن چیزی است و از آن‌جایی که وسیله‌هایی که انسان انتخاب می‌کند، برای رسیدن به اهدافی است، به هر وسیله‌ای ذریعه اطلاق شده است.

«خَفِيرًا» از ماده «خَفَرَ» به دو معنا آمده است: یکی شدت حیا و دیگری پناه دادن. این واژه در کلام امام علیه السلام در معنای دوم به کار رفته و اشاره به حمدی است که ما را در برابر عذاب الهی پناه دهد.

۱. ریاض العارفین، ص ۴۶.

«نَقِمَة» از ماده «نَقَم» (بر وزن قلم) در اصل به معنای انکار کردن چیزی یا عیب و ایراد گرفتن به کاری با زبان و عمل و گاه از طریق مجازات است، و لذا این واژه به معنای مجازات و عذاب به کار می‌رود و انتقام نیز از همین ماده است.

«ظَهیر» به معنای پشتیبان و یاور است و در اصل از ماده «ظَهَرَ» به معنای پشت گرفته شده و چون یار و یاور، پشت انسان را محکم می‌دارد به او ظهیر می‌گویند.

«حَاجِز» از ماده «حَجَز» به معنای مانع شدن و حائل گشتن میان دو چیز است و «حاجز» معنای مانع را دارد که در این جا امام علیه السلام حمد کامل را مانع از معصیت می‌شمارد.

امام علیه السلام در این بخش از حمد و ثنای خود، ده اثر برای حمد و سپاس پروردگار شمرده است:

- اول: سبب وصول به طاعت او می‌شود.
 - دوم: موجب عفو و بخشش او می‌گردد.
 - سوم: انسان را به رضا و خشنودی او می‌رساند.
 - چهارم: موجب مغفرت و آمرزش اوست.
 - پنجم: راهی به سوی بهشت به روی انسان می‌گشاید.
 - ششم: مانع از عذاب او می‌شود.
 - هفتم: از خشم خدا ایمن می‌گرداند.
 - هشتم: انسان را در مسیر اطاعت پشتیبانی می‌کند.
 - نهم: مانع از معصیت او می‌شود.
 - دهم: انسان را در طریق ادای حق خداوند و وظایفش یاری می‌دهد.
- به راستی این حمد الهی چقدر پربرکت است! حمدی که در عمق روح انسان بنشیند، حمدی که سر تا پای انسان و تمام شئون زندگی او در آن غرق شود.
- آری، امام علیه السلام با این دعای خود این درس مهم را به ما می‌دهد که اگر انسان به‌طور

صحیح در مقام حمد و شکرگزاری پروردگار برآید تمام شئون زندگی اش را اصلاح خواهد کرد.

آنگاه امام علیه السلام در آخرین جمله این دعای پربار و پرمعنا که کامل ترین صورت حمد و سپاس الهی را منعکس می کند، عرضه می دارد: «خداوند را حمد و سپاسی می گویم که ما را در زمره سعادت‌مندان از دوستانش جای دهد و در صف شهیدانی درآورد که با شمشیر دشمنانش شربت شهادت نوشیدند. او سرپرستی است ستوده»؛ (حَمْدًا نَسْعُدُ بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، وَ نَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ، إِنَّهُ وَلِي حَمِيدٌ).

از این جمله معلوم می شود که ممکن است حمد و ستایش پروردگار سبب دو افتخار بزرگ شود، افتخار قرار گرفتن در صف سعادت‌مندان از اولیاء الله و افتخار قرار گرفتن در صف شهدایی که در میدان جهاد، با شمشیر دشمنان به افتخار شهادت رسیده‌اند.

البته بدیهی است که حمد لفظی نمی تواند سرچشمه این افتخارات بزرگ شود، بلکه حمدی باید باشد که آثارش در تمام وجود انسان و زندگی فردی و اجتماعی او ظاهر گردد و نعمت‌های الهی را هر کدام در جای خود و در مسیر رضایت حق صرف کند. چنین کسی شایستگی این گونه افتخارات را دارد.

نکته‌ها

۱. گستره حمد در منابع اسلامی

حمد و ستایش و سپاس پروردگار در تعلیمات اسلامی بسیار گسترده است.

قرآن مجید می گوید: فرشتگان آسمان به ویژه حاملان عرش، همگی حمد و تسبیح خدا می گویند ﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾؛

«در آن روز فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش حلقه زده‌اند و پروردگارشان را حمد و تسبیح می‌گویند».^۱

پیامبران الهی نیز هر زمان مشمول نعمتی از نعمت‌های خداوند واقع می‌شدند حمد و سپاس خدا می‌گفتند. خداوند به حضرت نوح علیه السلام دستور می‌دهد: هنگامی که خودت و همراهانت سوار کشتی شدید و از آن غرقاب عظیم نجات یافتید، خدا را به خاطر نجات از شر قوم ظالم حمد و سپاس بگویید ﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾؛ «و هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند در کشتی مستقر شدید، بگو: «ستایش مخصوص خدایی است که ما را از قوم ستمکار نجات بخشید»».^۲

همچنین ابراهیم خلیل علیه السلام هنگامی که از نعمت دو فرزند برومند به نام اسماعیل و اسحاق بهره‌مند شد، به حمد و سپاس الهی پرداخت: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾؛ «ستایش مخصوص خدایی است که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید؛ به یقین پروردگار من، شنونده و اجابت‌کننده دعاست».^۳

و در مورد حضرت داود و سلیمان علیه السلام نیز می‌خوانیم: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «و ما به داود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم؛ و آنان گفتند: ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید».^۴

از سویی دیگر می‌بینیم قرآن به این حقیقت اشاره می‌کند که تمام موجودات

۱. زمر، آیه ۷۵.

۲. مؤمنون، آیه ۲۸.

۳. ابراهیم، آیه ۳۹.

۴. نمل، آیه ۱۵.

زمین و آسمان (بدون استثنا) حمد و ثنای الهی می‌گویند، هرچند ما متوجه نمی‌شویم: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ «و هیچ موجودی نیست، جز آن‌که تسبیح و حمد او می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید».^۱

همچنین بهشتیان هنگامی که مشمول عنایات پروردگار در بهشت می‌شوند زبان به حمد و ثنای خدا می‌کشایند: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْزَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوُّا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»؛ «آن‌ها می‌گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و این سرزمین را میراث ما قرار داد که هر جای بهشت را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم؛ و چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان!».^۲

و در سوره فاطر می‌فرماید: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ»؛ «آن‌ها می‌گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت؛ پروردگار ما آمرزنده و شکرگزار و قدردان است».^۳

ما هم در شبانه‌روز در نمازهایمان بیش از پنجاه بار حمد و سپاس خدا می‌گوییم.

و از همه برتر، خداوند نیز - برای تعلیم بندگان - حمد و ثنای خود می‌گوید، همان‌گونه که در آغاز چند سوره از سوره‌های قرآن آمده است: از جمله در آغاز سوره انعام آمده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ»؛ «حمد و سپاس، مخصوص خداوندی است که آسمانها و زمین را آفرید، و ظلمت‌ها و نور را پدید آورد».^۴

۱. اسراء، آیه ۴۴.

۲. زمر، آیه ۷۴.

۳. فاطر، آیه ۳۴.

۴. انعام، آیه ۱.

و همچنین در آغاز سوره‌های کهف، سبأ و فاطر.
در آغاز سوره حمد نیز که در واقع از زبان بندگان خوانده می‌شود، حمد الهی آمده است و گویی تمام نماز حمد و ثنای خداست.
در روایات اسلامی نیز از اهمیت حمد و ثنای الهی سخن بسیار گفته شده است، از جمله در آغاز خطبه ۱۵۷ نهج البلاغه می‌خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِكْرِهِ وَ سَبَباً لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلاً عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ؛ حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «حمد» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش ساخته است» و به‌طور کلی بیست و هشت خطبه از خطبه‌های نهج البلاغه با جمله «الحمد لله» آغاز می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز پیوسته در برابر هر نعمت و حتی مصیبتی حمد خدا می‌گفت، همان‌گونه که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَسُرُّهُ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النِّعْمَةِ، وَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَغْتَمُّ بِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ هنگامی که حادثه‌ای واقع می‌شد که باعث مسرت پیغمبر می‌گشت عرضه می‌داشت: حمد و سپاس برای خدا در برابر این نعمت. و هنگامی که حادثه غم‌انگیزی رخ می‌داد عرضه می‌داشت: حمد و سپاس برای خداوند در هر حال».^۱

و در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «التَّسْبِيحُ نِصْفُ الْمِيزَانِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ يَمْلَأُ الْمِيزَانَ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ يَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؛ تسبیح، نصف سنگینی ترازوی اعمال است و حمد خداوند بقیه آن را پر می‌کند و الله اکبر فاصله میان زمین و آسمان را پر می‌سازد».^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۷، ح ۱۹.

۲. همان، ص ۵۰۶، ح ۳.

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ أُنْعِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَ مَنْ اسْتَبْطَأَ الرِّزْقَ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ وَ مَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ فَلْيُقِلْ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ کسی که خداوند نعمتی به او بخشد باید حمد خدا گوید و کسی که روزی اش به تأخیر می افتد، استغفار کند و کسی که از حادثه ای غمگین می شود بگوید: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».^۱

در حدیث دیگری آمده است که اصبع بن نباته می گوید: من بر در خانه علی علیه السلام بودم و در حال رکوع دعا می کردم. ناگهان امیرمؤمنان علیه السلام خارج شد و فرمود: ای اصبع! عرض کردم: لبیک. فرمود: چه می کردی؟ عرض کردم: رکوع کردم و در آن حال دعا می نمودم. فرمود: آیا دعایی را که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم به تو بیاموزم؟ عرض کردم: آری. فرمود: بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا كَانَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».^۲

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «کسی که هر روز هفت مرتبه این جمله را بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ كَانَتْ أَوْ هِيَ كَائِنَةٌ؛ خدا را شکر برای هر نعمتی که در گذشته بوده یا در آینده نصیب ما می شود» شکر خدا را نسبت به گذشته و آینده انجام داده است».^۳

روایات در این زمینه فراوان است. این بحث را با روایتی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم. فرمود: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ فِي نُورِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ: مَنْ كَانَ عِصْمَةً أَمْرِهِ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ قَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ خَيْرًا قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ خَطِيئَةً

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۱۰، ح ۵.

۲. همان، ص ۲۱۱، ح ۹.

۳. همان، ح ۱۰.

قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ؛ چهار چیز است که در هر کسی باشد در نور اعظم خداوند غوطه‌ور است: کسی که استقامت کارش با شهادت «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» باشد و هنگامی که مصیبتی به او می‌رسد «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بگوید و هنگامی که خیری به او می‌رسد «الْحَمْدُ لِلَّهِ» بگوید و هنگامی که خطا و گناهی دامن او را بگیرد «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» بگوید.^۱

۲. فلسفه حمد

حمد و سپاس الهی از یک‌سو انسان را متوجه اسما و صفات حسناى خدا و کمالات بی‌پایان او می‌کند و از این طریق به یاد این صفات عظیم می‌افتد و این یادآوری، تخلق به اخلاق الهی را که بزرگ‌ترین وسیله قرب به خداست به او می‌آموزد و این بنده را دعوت می‌کند که قطره‌ای از دریای علم بی‌کرانه خداوند را در خود جستجو کند و پرتوی هرچند به اندازۀ شمع از آفتاب عالم‌تاب اسما و صفات او در خود بی‌فروزد و این بهترین راه سیر و سلوک الی الله است. از سوی دیگر نگاه به نعمت‌های او سبب شکرگزاری است و این شکرگزاری پایه اول معرفۀ الله است همان‌گونه که علمای علم کلام (عقاید) نخستین گام را در طریق معرفۀ الله، مسأله شکر منعم می‌دانند. بنابراین، حمد و سپاس الهی یکی از مهم‌ترین عوامل تعلیم و تربیت انسان است و روح حق‌شناسی را در برابر هر نعمتی در او زنده می‌کند.

۳. حمد اجمالی و تفصیلی

گاهی انسان نعمت‌های الهی را یک‌به‌یک برمی‌شمرد (هرچند قادر به شمارش همه آنها نیست) و برای هر کدام شکر و سپاسی می‌گوید، مثلاً عرضه

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۱۳، ح ۱۶.

می‌دارد: خدا را شکر که تن سالم و روح بیدار و فرزندان خوب و توفیق فراوان به من مرحمت فرمودی؛ این را حمد تفصیلی می‌گویند.

و گاه به صورت اجمالی می‌گوید: الحمد لله علی کل نعمة؛ خدا را به خاطر تمام نعمت‌هایش حمد و سپاس می‌گویم.

و یا این‌که آن را با جمله‌ای هماهنگ می‌سازد که جامعیت فوق‌العاده‌ای دارد، آن‌گونه که در دعای بالا (دعای اول) امام علیه السلام بیان فرموده است: «ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَ الْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ».

در کتاب کشف الغمة، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: مرکبی از پدرم گم شد، فرمود: اگر خداوند آن را به من بازگرداند او را به تمام حمدهایی که مورد رضای اوست حمد می‌کنم. چیزی نگذشت که مرکب با زین و لجام پیدا شد. هنگامی که پدرم بر آن سوار شد و جامه خود را به هم پیچید، سر به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: الحمد لله و چیزی بر آن نیفزود. سپس فرمود: هیچ چیز از حمد الهی را ترک نگفتم و تمام انواع حمد خداوند متعال را به جا آوردم؛ «مَا تَرَكْتُ وَ لَا بَقِيتُ شَيْئًا جَعَلْتُ كُلَّ أَنْوَاعِ الْمَحَامِدِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا مِنْ حَمْدٍ إِلَّا هُوَ دَاخِلٌ فِيهَا قُلْتُ؛ آری، هیچ حمدی نیست مگر این‌که در این جمله داخل است».^۱

البته حمد اجمالی جای حمد تفصیلی را نمی‌گیرد، ولی در عین حال آثار خاص خود را دارد.



۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۳۲۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۰، ح ۱۵.

بَعْدَ هَذَا التَّحْمِيدِ فِي الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

از دعا‌های امام علیه السلام است

که بعد از حمد خداوند (که در دعای گذشته آمد) به عنوان درود بر

رسول خدا صلی الله علیه و آله انشاء شده است

دعا در یک نگاه

امام علیه السلام بعد از حمد و ثنای الهی و شمردن انواع نعمت‌ها که در دعای اول گذشت در این دعا به سراغ نعمت وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که بزرگترین نعمت‌ها برای جهان بشریت است می‌رود و بر آن حضرت درود و سلام می‌فرستد و خدمات مهم ایشان را برمی‌شمرد.

در واقع این دعا عصاره‌ای است از تمام تاریخ زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله که ایشان به صورت بسیار زیبا و جذاب بیان شده و شرح آن ما را به نعمت وجود آن حضرت آشناتر می‌کند و عشق و علاقه ما را به آن حضرت افزون می‌سازد.

در آغاز این دعا، به سراغ صفات برجسته پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رود که بی‌نظیر و بی‌مانند است و بعد از آن نگاهی اجمالی و پرمعنا به سراسر زندگی آن حضرت می‌اندازد که چگونه در دعوت خود گرفتار مشکلات بود، حتی جمع کثیری از

نزدیکان و بستگانش بر ضد او قیام کردند، ولی او هدفش را فدای پیوندهای خویشاوندی نکرد.

سپس اشاره به هجرت پیغمبر ﷺ می‌کند که برای حفظ دعوتش ناچار شد از وطن خود، مکه که به آن سخت علاقه‌مند بود چشم‌پوشد و به دیار غربت و دور از خویشاوندان موافق خود برود.

سپس به دنبال آن اشاره کوتاه و پرمعنایی به جنگ‌های پیغمبر اکرم ﷺ و پیروزی‌هایی که خداوند علی‌رغم تمام مشکلات، نصیب آن حضرت کرد فرموده، دعا را با دعای پرمعنایی نسبت به پیامبر اکرم ﷺ و تقاضای درجات عالیه برای آن حضرت و تمنای شفاعتش پایان می‌دهد.

این دعا در واقع چند بخش دارد که هر بخشی هدفی را دنبال می‌کند.

بخش اول

﴿ ۱ ﴾ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دُونَ الْأُمَمِ
الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ السَّالِفَةِ، بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجُزُ عَنْ شَيْءٍ وَ إِنَّ عَظْمَ،
وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَ إِنَّ لَطْفَ.

﴿ ۲ ﴾ فَخَتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعِ مَنْ ذَرَأَ، وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ، وَ كَثَّرْنَا بِمَنِّهِ
عَلَى مَنْ قَلَّ.

ترجمه

۱. حمد و سپاس برای خداوندی است که بر ما منت نهاد به وجود محمد، پیغمبر گرامی اش - صلی الله علیه و آله - که امت های پیشین و قرن های گذشته از آن بی بهره بوده اند و این کار به قدرت او صورت گرفت، قدرتی که از انجام هیچ کاری عاجز و ناتوان نیست، هرچند بزرگ باشد و چیزی از او فوت نمی شود، هرچند خُرد و کوچک باشد.
۲. پس به دنبال نعمت وجود پیامبر گرامی اسلام ﷺ ما را خاتم همه امت های پیشین و گواهان بر منکران قرار داد و ما را به نعمت خود در برابر گروه های کوچک فزونی بخشید».

شرح و تفسیر

شکر نعمت وجود پیغمبر اکرم ﷺ

امام علی (ع) در نخستین بخش از این دعا از حمد و سپاس الهی شروع می کند که نعمت بی نظیر وجود پیغمبر اکرم ﷺ را بر ما ارزانی داشته است، نعمتی که نصیب امت های پیشین نشد و به لطف الهی نصیب ما شد؛ عرضه می دارد: «حمد

و سپاس برای خداوندی است که بر ما منت نهاد منت نهاد به وجود محمد، پیغمبر گرامی اش - صلی الله علیه و آله - که امت‌های پیشین و قرن‌های گذشته از آن بی بهره بوده‌اند و این کار به قدرت او صورت گرفت، قدرتی که از انجام هیچ کاری عاجز و ناتوان نیست، هرچند بزر باشد و چیزی از او فوت نمی‌شود، هرچند خرد و کوچک باشد؛ (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ، بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجُزُ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَظُمَ، وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَإِنْ لَطُفَ).

بی شک خداوند برای همه امت‌های پیشین پیامبرانی فرستاد که بعضی صاحب شریعت بودند و بعضی حامی شرایع پیشین و هر کدام به دعوت امت‌ها پرداختند و زحمات و مرارت‌هایی در این راه تحمل کردند و گروهی را به سوی خدا دعوت نمودند و از کجی‌ها و آلودگی‌ها رها ساختند، همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»؛ «ما تو را به حق برای بشارت و انداز فرستادیم و هر امتی در گذشته بیم‌دهنده‌ای داشته است».^۱

البته معنای این سخن این نیست که در هر شهر و دیاری پیامبری مبعوث شد، بلکه همین اندازه که دعوت پیامبران و سخنان آن‌ها به گوش جمعیت‌های اطراف رسیده باشد کافی است، زیرا قرآن می‌گوید: «خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»؛ «در میان آن‌ها اندازکننده‌ای بود» و نمی‌گوید: «منها» یعنی از خود آن‌ها اندازکننده بود.

ولی خداوند برای این امت نعمت و منت خود را به تمام و کمال رسانید و پیامبری به سوی آن‌ها بود فرستاد که از تمام پیامبران پیشین برتر و دعوتش گسترده‌تر و از هر نظر جامع‌تر بود و سلسله انبیا را که با ظهور او به حد کمال رسیده بود با وجود او پایان داد و عنوان خاتم الانبیا به خود گرفت.

۱. فاطر، آیه ۲۴.

واژه «نبی» از ماده «نَبَوْه» (بر وزن نغمه) در اصل به معنای رفعت و بلندی مقام گرفته شده، البته ریشه دیگری دارد که از «نَبَأ» به معنای خبر است و ممکن است این دو ریشه را به یکی بازگرداند، زیرا به گفته راغب «نَبَأ» به خبری گفته می شود که مهم است و دارای فایده مهمی می باشد و به هر حال به شخص عالی مقام و از آن برتر به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاق می شود، زیرا او، هم از سوی خدا خبر می دهد و هم مقامی بلند و عالی دارد و نبی کسی است که از غیب خبر می دهد و وحی و الهام الهی را دریافت می دارد و آنچه را که از طریق وحی دریافت می دارد هرگاه مردم از او بخواهند در اختیار آن ها می گذارد، ولی مأمور به تبلیغ نیست، در مقابل رسول که علاوه بر همه این ها مأمور به تبلیغ نیز می باشد. اطلاق نبی بر رسول نیز فراوان است.

و به تعبیر دیگر، هر رسولی نبی است، ولی هر نبیی رسول نیست. این احتمال نیز وجود دارد این دو واژه هنگامی که در برابر هم قرار گیرند دو معنای متفاوت دارند که در بالا به آن اشاره شد، اما اگر به صورت جدا استعمال شوند هر یک می تواند معنای دیگری را نیز در بر داشته باشد.

در جمله «يَقْدِرَتِہِ النَّبِیُّ لَا تَعْجِزُ عَنْ شَیْءٍ وَ اِنْ عَظُمَ، وَ لَا یَقُوْتُہَا شَیْءٌ وَ اِنْ لَطْفٌ» این نکته نهفته شده که قدرت خداوند آن چنان گسترده است که نه بزرگی کارها می تواند مانع آن شود و نه کوچک بودن آن ممکن است سبب خفای آن گردد، عظیم ترین کارها و کوچک ترین و لطیف ترین آن ها برای او یکسان است و اصولاً واژه های کوچک و بزرگ، کبیر و صغیر در مورد کسی مصداق دارد که قدرتش محدود باشد، اما در برابر قدرت نامحدود، همه آن ها یکسان اند.

واژه «محمد» که از ماده «حمد» گرفته شده به معنای کسی است که کاملاً ستوده شده است و به گفته ابن فارس در کتاب معجم مقائیس اللغة پیامبر صلی الله علیه و آله

به این علت به نام محمد نامیده شد که صفات نیک و برجسته او بسیار است.^۱

و از بعضی روایات استفاده می شود که این نام قبل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر هیچ کس نهاده نشده، درست مانند نام یحیی که قرآن درباره او می گوید: ﴿لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾؛ «قبل از او این نام را بر کسی ننهادیم».^۲

از اشعار معروف حسان بن ثابت که ظاهراً از کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله استنباط کرده است و بعضی آن را به حضرت ابوطالب نسبت داده اند^۳ و بعید نیست که اصل شعر از حسان باشد و حضرت ابوطالب آن را انشاد فرموده باشد، چنین استفاده می شود که این نام را خداوند از نام خود برگرفت و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشت. اشعار چنین است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ عَبْدَهُ بِرُحَاهِ وَ اللَّهِ أَغْلَى وَأَمْجَدُ
فَشَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيُجَلَّهُ فَذُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَ هَذَا مُحَمَّدُ
نَبِيُّ أَتَانَا بَعْدَ يَأْسٍ وَفَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَالْأَوْتَانِ فِي الْأَرْضِ تُعْبَدُ
تَعَالَيْتَ رَبَّ الْعَرْشِ مِنْ كُلِّ فَاحِشٍ فَإِيَّاكَ نَسْتَهْدِي وَإِيَّاكَ نَعْبُدُ^۴

آیا نمی بینی که خداوند پیامبرش را با برهان روشن فرستاد و خدا برتر و والاتر است.

سپس برای او نامی از نام خود جدا ساخت تا از او تجلیل کند و به این ترتیب خداوند صاحب عرش محمود است و او محمد است.

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۰۰، ذیل واژه «حمد».

۲. مریم، آیه ۷.

۳. مرحوم علامه مجلسی در ج ۱۶ بحار الانوار، ص ۱۲۰ این شعر را با کمی تفاوت به ابوطالب نسبت می دهد و در عین حال احتمال می دهد که اصل شعر از حسان باشد و ابوطالب از او اقتباس کرده است.

۴. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۵۲.

پیامبری که بعد از نومیدی و فترتی از انبیای پیشین به سراغ ما آمد، در حالی که مردم به پرستش بت‌ها مشغول بودند.

ای پروردگار عرش! از هر نقص و عیبی وارسته‌ای، از تو هدایت می‌طلبیم و تو را می‌پرستیم.

واژه «امت» از ماده «ام» به معنای قصد کردن گرفته شده و گروهی که قصد می‌کنند با یکدیگر زندگی کنند امت نامیده شده‌اند. این واژه گاهی به پیروان یک پیامبر گفته می‌شود و گاه به یک جامعه انسانی و گاه بر غیر انسان‌ها نیز اطلاق می‌شود، مانند آنچه در این آیه شریفه آمده است: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ»؛ «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه پرنده‌ای که با بال‌های خود پرواز می‌کند، مگر این‌که آن‌ها امتی همچون شما هستند».^۱

مرحوم عالم بزرگوار سید علی خان مدنی شیرازی، امت را به دو نوع تقسیم می‌کند: امت پذیراشونده و آن‌ها کسانی هستند که دعوت پیغمبر را پذیرفتند و به نبوتش ایمان آوردند و این‌ها همان‌هایی هستند که قرآن مجید درباره آن‌ها می‌گوید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»^۲ نوع دوم امت دعوت است و آن‌ها کسانی هستند که پیغمبر آن‌ها را به سوی آیین حق دعوت کرد، گروهی پذیرا شدند و گروهی پذیرا نشدند، که در روایات گاه واژه امت به آن‌ها اطلاق شده است. «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُتًا مِّنْ سَفَاةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»؛ «و اگر (بهره فراوان کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که کافر می‌شدند خانه‌هایی با سقف‌های نقره و نردبان‌هایی (نقره‌ای) که از آن بالا روند قرار می‌دادیم».^۳

۱. انعام، آیه ۳۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۱۰.

۳. زخرف، آیه ۳۳.

«قرون» از ماده «قرن» به معنای نزدیکی گرفته شده و به هر گروهی که در یک زمان با هم و قرین یکدیگر زندگی می کنند گفته می شود، همان گونه که در حدیث آمده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خَيْرُ الْقُرُونِ الْقُرْنُ الَّذِي أَنَا فِيهِ؛ بهترین قرن ها قرنِی است که من در آن زندگی می کنم».^۱

این نیز قابل توجه است که از عبارت امام علیه السلام به خوبی استفاده می شود که این امت بر تمام امت های پیشین برتری و فضیلت دارد. حدیثی که مرحوم صدوق در کتاب اُمالی از امام صادق علیه السلام آورده نیز گواه بر این مدعاست. خداوند به موسی خطاب کرد که ای موسی! من نماز هیچ کس را نمی پذیرم، مگر کسی که در برابر عظمت من تواضع کند و خوف من در قلبش باشد و روزش را با نام من بگذراند و هیچ شب با گناه ن خوابد و حق اولیا و دوستان مرا بشناسد.

موسی عرض کرد: پروردگارا! مقصود تو از دوستان و اولیای ابراهیم واسحاق و یعقوب هستند؟ خطاب آمد: آن ها از دوستان من اند، ولی مقصود من کسان دیگری بود که آدم و حوا و بهشت و دوزخ به خاطر آن ها آفریده شد. موسی عرض کرد: پروردگارا! آن ها کیان اند؟

فرمود: احمد است که نام او را از نام خودم برگرفتم، زیرا من محمودم (و او محمد).

موسی عرض کرد: خداوند! مرا از امت او قرار بده. خطاب آمد: تو از امت او هستی، هرگاه او را شناسی و به مقام و منزلت او و خاندانش آشنا شوی.^۲

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۸۶؛ مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب الإفصاح، ص ۴۹ آن را نقل کرده است.

۲. اُمالی صدوق، ص ۷۶۴، ح ۱۰۲۸.

آنگاه امام علیه السلام به مسأله خاتمیت امت اسلامی اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «پس به دنبال نعمت وجود پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ما را خاتم همه امت‌های پیشین و گواهان بر منکران قرار داد و ما را به نعمت خود در برابر گروه‌های کوچک فزونی بخشید»؛ (فَخَتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعِ مَنْ ذَرَأَ، وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ، وَ كَثَّرَنَا بِمَنْنِهِ عَلَى مَنْ قَلَّ).

تعبیر به خاتمیت در جمله بالا اشاره به خاتمیت امت اسلامی است که لازمه آن خاتمیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. عرضه می‌دارد: «خداوند ما را خاتم جمیع امت‌های پیشین قرار داد» و جمله «وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ» برگرفته از این آیه شریفه است «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ «از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتاب‌های پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم».^۱

و این افتخار بزرگی است که امت اسلامی گواهان امم دیگر در دنیا یا در آخرت باشند. خواه «گواه» به معنای شاهد بر اعمال باشد و یا به معنای الگو و معیار سنجش.

جمله «وَ كَثَّرَنَا بِمَنْنِهِ عَلَى مَنْ قَلَّ» می‌تواند اشاره به کثرت عددی باشد، که خداوند در مدت کوتاهی عدد مسلمین را بر کفار فزونی داد، چنان‌که در فتح مکه بعد از ایمان آوردن گروه مشرکان و به تعبیر قرآن «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً»^۲ عدد امت اسلامی نسبت به عدد کفار که در گوشه و کنار بودند بسیار فزونی پیدا کرد و بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امت اسلامی تقریباً سراسر جهان را فراگرفت و کشورهای بزرگی همچون ایران، روم، مصر، یمن و شمال آفریقا به اسلام

۱. حج، آیه ۷۸.

۲. نصر، آیه ۲.

پیوستند. و یا ممکن است فزونی از نظر قدرت و قوت و علم و دانش و پیروزی و موفقیت باشد و یا هر دو.

نیز می‌تواند اشاره به کثرت امت اسلام نسبت به امت‌های انبیای پیشین باشد که آن‌ها در برابر اسلام عدد خیلی محسوب می‌شدند.

از بعضی روایات استفاده می‌شود که امت اسلامی نه تنها در دنیا، بلکه در آخرت نیز از سایر امم بیشترند. در روایتی که مرحوم کلینی در کافی آورده است می‌خوانیم که امام باقر علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: قرآن را فراگیرید که قرآن در روز قیامت به بهترین صورت مجسم می‌شود. بعد فرمود: «وَالنَّاسُ صُفُوفٌ عِشْرُونَ وَ مِائَةٌ أَلْفٍ صَفٍّ ثَمَانُونَ أَلْفٍ صَفٍّ أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ وَ أَرْبَعُونَ أَلْفَ صَفٍّ مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ؛ مردم در روز قیامت به صد و بیست گروه تقسیم می‌شوند، هشتاد گروه از امت محمد و چهل گروه از سایر امت‌ها هستند».^۱ و در روایت دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: هنگامی که نام انبیا را نزد آن حضرت بردند فرمود: خداوند آنچه به من داده از طریق وحی بوده است، سپس افزود: «فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا؛ امیدوارم پیروان من از همه بیشتر باشند».^۲



۱. کافی، ج ۲، ص ۵۹۶، ح ۱.

۲. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۹۷؛ مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۳۰ بابی درباره کثرت امت محمد در قیامت آورده است.

بخش دوم

﴿ ۳ ﴾ اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ، وَ نَجِّبِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ صَفِّيكَ مِنْ عِبَادِكَ، إِمَامِ الرَّحْمَةِ، وَ قَائِدِ الْخَيْرِ، وَ مِفْتَاحِ الْبَرَكَةِ.

ترجمه

۳. خداوندا! درود فرست بر محمد که امین وحی تو بود و بهترین خلق تو و برگزیده بندگانت. همان کس که پیشوای رحمت و رهبر خیرات و کلید برکات بود.

شرح و تفسیر

امام رحمت و کلید برکت

امام علیه السلام بعد از بیان نعمت بزر وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به بیان صفات او می پردازد تا روشن شود این نعمت چقدر گران بها و دارای آثار فراوان است و در این زمینه اوصاف شش گانه ای برای آن حضرت بیان می کند. بخشی از این اوصاف جنبه ذاتی دارد و بخشی مربوط به آثار وجودی برای دیگران است. سه وصف ذاتی که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله می شمرد عبارت است از: امین وحی بودن، داشتن برجستگی خاصی در میان مخلوقات خدا و برگزیده الهی بودن. و سه وصف مؤثر برای دیگران، پیشوای رحمت، رهبر خیرات و کلید برکات بودن است.

عرضه می دارد: «خداوندا! درود فرست بر محمد که امین وحی تو بود و بهترین خلق تو و برگزیده بندگانت. همان کس که پیشوای رحمت و رهبر

خیرات و کلید برکات بود؛ (اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ، وَ تَجِيْبِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ صَفِيَّتِكَ مِنْ عِبَادِكَ، إِمَامِ الرَّحْمَةِ، وَ قَائِدِ الْخَيْرِ، وَ مِفْتَاحِ الْبَرَكَةِ).

اما امین وحی بودن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به سبب آن است که آنچه را که از طریق وحی دریافت می داشت بدون هیچ خطا و اشتباه در اختیار بندگان خدا قرار می داد. این تعبیر ممکن است اشاره ای به مقام عصمت نیز باشد، چراکه امین وحی بودن بدون عصمت مشکل است.

«نجیب» که در اصل به اشیای گران بها و فاخر اطلاق می شود، در این جا به عنوان یکی از اوصاف پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است، امام علیه السلام عرضه می دارد: این پیغمبر از تمام مخلوقات تو برتر بود. بنابراین این که به پیغمبر صلی الله علیه و آله اشرف مخلوقات اطلاق می شود بیان یک واقعیت است.

و «صَفِيٌّ» به معنای برگزیده است و از میان تمام بندگان خدا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برگزیده شد و لقب مصطفی را به خود گرفت.

امام رحمت بودن به خاطر آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله کانونی از رحمت و محبت حتی نسبت به دشمنان خود بود، آن گونه که قرآن مجید درباره او می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱ آنچه در تواریخ درباره رحمت و محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده بیش از آن است که در وصف بگنجد. از آن جمله داستان معروفی است که در جنگ احد رخ داد: با این که پیشانی و دندان مبارکش را شکستند و خون، صورت او را فراگرفت، هرگز نفرین نکرد، بلکه برای هدایت آن ها دعا فرمود. چنان که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل می کند: «أَنَّهُ صلی الله علیه و آله كَانَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ آن حضرت خون را از صورت خود پاک می کرد و عرضه می داشت: خداوندا! قوم من را هدایت کن، آن ها نادان اند».^۲

۱. انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰.

و در تعبیر دیگر آمده است که به آن حضرت عرضه داشتند: چرا آن‌ها را نفرین نمی‌کنی؟ و آن حضرت در پاسخ، جمله بالا را بیان کرد.^۱

تعبیر به «قَائِدُ الْخَيْرِ» اشاره به رهبری پیغمبر اسلام ﷺ نسبت به امت خود و نسبت به جمیع بشر است، زیرا «قائد» در اصل به کسی گفته می‌شود که زمام مرکب را گرفته و آن را به جلو می‌برد، در مقابل «سائق» که از پشت سر، مرکب را حرکت می‌دهد و در مورد لشکرها همین‌گونه بوده است و فرماندهانی از جلو و فرماندهانی از پشت سر، لشکر را به سوی مقصد هدایت می‌کردند و یا در میدان جنگ رهبری می‌نمودند.

واژه «خیر» مفهوم وسیعی دارد که هرگونه خوبی و نعمتی را شامل می‌شود، بنابراین جمله بالا اشاره به رهبری پیغمبر ﷺ به سوی تمامی نیکی‌ها و خوبی‌هاست، اعم از مادی و معنوی، و فردی و اجتماعی.

رسول خدا ﷺ حتی نسبت به دشمنانش قائد الخیر بود و رفتاری که با مکیان جنایت‌کار و مشرک بعد از فتح مکه داشت و اجازه نداد آن روز را روز انتقام قرار دهند، بلکه روز محبت و عفو و گذشت قرار داد، شاهد گویای این مطلب است.

تعبیر به «مِفْتَاحُ الْبَرَكَهَةِ» با توجه به این که «مفتاح» به معنای کلید و «برکت» به معنای خیر پایدار است، وصف جالب دیگری برای آن حضرت محسوب می‌شود، زیرا «برکت» در اصل از «برک» (بر وزن بر) به معنای سینه شتر است، و هنگامی که شتر سینه خود را بر زمین می‌افکند، همین ماده در مورد او به کار می‌رود (بَرَكَ الْبَعِیْرُ) و به تدریج این ماده در معنای ثبوت و دوام چیزی به کار رفته است. بَرَكَهٌ آب را نیز به این علت «برکه» می‌گویند که آب در آن ثابت است، و مبارک را به این دلیل «مبارک» می‌گویند که خیر آن باقی و برقرار است.

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰.

می‌دانیم جمعیت عرب، پیش از ظهور پیغمبر اسلام ﷺ در نهایت فقر و جهل و اختلاف و پریشانی و ذلت زندگی می‌کردند، اما بعد از ظهور آن بزرگوار همه چیز دگرگون شد؛ فقر تبدیل به غنا، جهل تبدیل به علم، پریشانی و اختلاف تبدیل به وحدت، و ذلت مبدل به عزت و سربلندی شد و قوم عقب‌مانده دیروز به قومی پیشرو در سایه تعلیمات پیغمبر اسلام ﷺ تبدیل گردید و این‌گونه، پیغمبر ﷺ مفتاح و کلید برکت برای آن‌ها بود و امروز نیز همچنان آن حضرت مفتاح برکات است که اگر مسلمین به تعلیمات او عمل کنند مشمول انواع برکات زمین و آسمان و مادی و معنوی خواهند شد و قرآن او نیز مفتاح برکات و سرچشمه خیرات است.



بخش سوم

- ۴ ﴿كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ.﴾
۵ ﴿وَعَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ بَدَنَهُ.﴾
۶ ﴿وَكَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ.﴾
۷ ﴿وَحَارَبَ فِي رِضَاكَ أَسْرَتَهُ.﴾
۸ ﴿وَقَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ.﴾
۹ ﴿وَأَقْصَى الْأَذْنَيْنِ عَلَى جُحُودِهِمْ.﴾
۱۰ ﴿وَقَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ.﴾
۱۱ ﴿وَوَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ.﴾
۱۲ ﴿وَعَادَى فِيكَ الْأَقْرَبِينَ.﴾

ترجمه

۴. خداوندا! بر محمد درود فرست، آن‌گونه که جان خود را برای اجرای فرمان تو در کف نهاد.
۵. و بدن خویش را در معرض انواع ناملايمات و شداید قرار داد.
۶. خداوندا! آن حضرت حتی هنگام دعوت به سوی خود، با خویشاوندانش (که مشرک بودند) سخت درافتاد.
۷. و برای جلب رضای تو حتی با بستگان و قبیله خویش پیکار نمود.
۸. و برای احیای دین تو رابطه خویش را با ارحام و بستگان خود قطع کرد.
۹. خداوندا! او نزدیکان خود را به خاطر انکارشان نسبت به تو از خود دور ساخت.

۱۰. و افراد دوری را که دعوت او برای تو را اجابت کردند به خود نزدیک نمود.
 ۱۱. آن حضرت در راه رضای تو، به دورترین افراد دست دوستی داد.
 ۱۲. و با نزدیکترین نزدیکانش در راه تو به خصومت پرداخت.

شرح و تفسیر

درود به خاطر این همه فداکاری

در این بخش از دعا، امام علیه السلام علت درود و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین بیان می‌کند: «خداوندا! بر محمد درود فرست، آن‌گونه که جان خود را برای اجرای فرمان تو در کف نهاد و بدن خویش را در معرض انواع ناملایمات و شداید قرار داد»؛ (کَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ وَ عَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ بَدَنَهُ).

امام علیه السلام در این جا بخشی از مشکلات و فداکاری‌های مهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در راه نشر اسلام برمی‌شمارد.

نخست این‌که روح و جسم خود را برای هرگونه فداکاری آماده کرد. می‌دانیم که از یک سو او را با انواع نسبت‌های زشت و دروغ و تهمت‌ها می‌آزردند و او تحمل می‌کرد و حدیث معروف «مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوذِيَْتُ؛ هیچ پیامبری مانند من مورد آزار قرار نگرفت»^۱ گواه بر این معناست.

و گواه دیگر این، آیه شریفه است: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ»؛ «ما می‌دانیم سینه‌ات از آنچه آن‌ها می‌گویند تنگ می‌شود و تو را سخت ناراحت می‌کنند».^۲

و از نظر جسمانی آن قدر سنگ بر بدن او می‌زدند که در بسیاری از روزها پس از بازگشت به خانه، خدیجه به بستن زخم‌های او می‌پرداخت.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۲؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۴۶.

۲. حجر، آیه ۹۷.

داستان ریختن خاکستر گرم و شکمبه گوسفند بر سر آن حضرت نیز معروف است.

ماجرای مشکلات عجیب شعب ابی طالب را نیز همه شنیده‌اید که چه اندازه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و بستگان مؤمن او در آن سه سال در آن درّه خشک و بی آب و علف در زحمت و مشقت بودند.

واژه «نَصَبَ» به معنای آماده کردن خود برای انجام کاری است. این واژه گاه به معنای تعب و زحمت نیز آمده است. در این صورت مفهوم جمله این می شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را برای انجام اوامر الهی به زحمت افکند؛ ولی معنای اول مناسب تر است و جمع هر دو معنا در عبارت نیز مانعی ندارد.

آنگاه به بخش دیگری از مشکلات پیغمبر صلی الله علیه و آله در راه دعوت مردم به اسلام پرداخته، عرضه می دارد: «خداوندا! آن حضرت حتی به هنگام دعوت به سوی خود، با خویشاوندانش (که مشرک بودند) سخت در افتاد و برای جلب رضای تو حتی با بستگان و قبیله خویش پیکار نمود و برای احیای دین تو رابطه خویش را با ارحام و بستگان خود قطع کرد»؛ (وَكَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ وَ حَارَبَ فِي رِضَاكَ أُسْرَتَهُ وَ قَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ).

می دانیم که اولین دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، از خویشاوندان و بستگان خود بود، آن گونه که قرآن مجید به او دستور می دهد: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾؛ «و نخست خویشاوندان نزدیک را انداز کن».^۱

و انتظار می رفت که آن ها براساس شناختی که از پاکی و تقوای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داشتند و اهمیتی که همه، به ویژه عرب برای حمایت از خویشاوندان خود قائل بودند، اولین گروهی باشند که به حمایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله برمی خیزند،

۱. شعراء، آیه ۲۱۴.

ولی به عکس، آن‌ها نخستین گروهی بودند که به عداوت و دشمنی برخاستند و در داستان یوم‌الدّار، یعنی آن روز که پیغمبر ﷺ خویشاوندان نزدیک خود را برای بیان دعوتش به خانه خویش فراخواند، می‌خوانیم که آن‌ها به صراحت دست رد بر سینه پیغمبر ﷺ زدند و حتی به سخریه و استهزاء دست زدند و چه دردناک است که انسان از کسانی که بیشتر از همه انتظار حمایت دارد طرد شود و مورد بی‌مهری واقع گردد.

می‌دانیم که انسان پیوند نزدیکی با خویشاوندان خود دارد، به‌ویژه در میان قبایل عرب، وابستگی به خویشاوندان بسیار زیاد بوده و جدایی از آن‌ها مصیبتی بزر محسوب می‌شده است. لذا به هیچ قیمتی حاضر نبودند از آن‌ها جدا شوند، زیرا تکیه‌گاه آن‌ها در مشکلات، خویشاوندان و قوم و قبیله آن‌ها بودند. ولی پیغمبر اکرم ﷺ این فداکاری بزر را انجام داد و به‌خاطر رضای خدا و مبارزه با شرک و بت‌پرستی از آن‌ها جدا شد و در واقع در مقابل مشکلات تنها گشت.

البته همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم، نخست آن‌ها را به خانه خود دعوت کرد تا در یک میهمانی شرکت کنند. با الفاظ محبت‌آمیز آن‌ها را به یکتاپرستی و ترک شرک و بت‌پرستی دعوت نمود، اما نه تنها نپذیرفتند، بلکه بر ضد او به پا خاستند و چون آن حضرت چنین دید، پیوند خود را از آن‌ها برید، به گونه‌ای که در تاریخ پیغمبر اکرم ﷺ می‌بینیم لجوج‌ترین گروهی که با آن حضرت به پیکار برخاستند همان قوم و قبیله او از قریش بودند. آتش جنگ‌های اسلامی به‌وسیله آن‌ها برافروخته شد، محاصره در شعب ابوطالب از آن‌ها سرچشمه گرفت و حتی داستان لیلۃ‌المبیت نیز که اطراف خانه پیغمبر اکرم ﷺ را محاصره کردند تا صبحگاهان او را به قتل برسانند عمدتاً از سوی قریش بود.

نه تنها خود آن حضرت این مسیر را پیمود، بلکه پیروانش را نیز دعوت

می کرد که اگر قوم و قبیله آن ها مشرک اند و مخالف توحیدند، آن ها را رها سازند و احساس تنهایی نکنند، همان گونه که در آیات شریفه سوره توبه آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَحْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آن ها را ولی و یار و یاور و تکیه گاه خداوند قرار ندهید. و کسانی از شما که آنان را ولی خود قرار دهند، آنان ستمکاران اند، بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از کساد شدنش می ترسید، و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند! و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی کند».^۱

البته اگر آن ها تنها حق را نپذیرند و به مبارزه برخیزند، قرآن اجازه می دهد که با آن ها مدارا شود، بی آن که از آن ها اطاعت گردد، آن گونه که در سوره لقمان آمده است: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾؛ و هر گاه آن دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن».^۲

این کار تنها شیوه پیغمبر اسلام ﷺ و برنامه آیین او نبود، بلکه انبیای پیشین نیز همین مسیر را می پیمودند، همان گونه که در داستان ابراهیم علیهِ السلام می خوانیم که

۱. توبه، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲. لقمان، آیه ۱۵.

او نخست با پدرش (عمویش) از در دوستی و محبت درآمد و حتی به او قول داد که اگر ترک بت پرستی کند آمرزش او را از درگاه خداوند بخواهد. ولی هنگامی که مشاهده کرد او به شدت بر بت پرستی اصرار دارد با او قطع رابطه کرد و حتی به مخالفت با او برخاست، همان گونه که قرآن می گوید: ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾؛ «و استغفار ابراهیم برای پدرش [سرپرستش، که در آن زمان، عمویش آزر بود]، فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند)؛ اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزارى جست؛ به یقین، ابراهیم دلسوز و بردبار بود».^۱

«كَاشَفَ» از ماده «كشَفَ» گاه به معنای اظهار چیزی می آید و گاه به معنای ابراز عداوت و دشمنی است.

«حَامَّتُهُ» از ماده «حَمَّ» در اصل به معنای آب داغ و سوزان است و به دوستان صمیمی و گرم، حمیم گفته می شود و به خویشاوندان نزدیک نیز «حَامَّة» اطلاق می گردد.

«أُسْرَهُ» از ماده «أَسَرَ» (بر وزن عصر) در اصل به معنای بستن چیزی با زنجیر است و از آن جا که خانواده و بستگان و نزدیکان، به هم پیوند خاصی دارند، از آن ها تعبیر به أُسرَه می شود.

امام علی (علیه السلام) بعد از بیان قطع رابطه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از بستگانش، به خاطر شرک و کفرشان، به سراغ نزدیکان و دوران می رود و عرضه می دارد: «خداوند! او نزدیکان خود را به خاطر انکارشان نسبت به تو از خود دور ساخت و افراد دوری را که دعوت او برای تو را اجابت کردند به خود نزدیک نمود»؛ (وَأَقْصَى الْأَذْنِينَ عَلَى جُحُودِهِمْ وَ قَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ).

۱. توبه، آیه ۱۱۴.

و سپس در تأکید آن می‌افزاید: «آن حضرت در راه رضای تو به دورترین افراد دست دوستی داد و با نزدیک‌ترین نزدیکانش در راه تو به خصومت پرداخت»؛ (و وَالْيَافِكُ الْأَبْعَدِينَ وَ عَادَى فَيْكُ الْأَقْرَبِينَ).

تا آن‌جا که سلمان فارسی، صهیب رومی، بلال حبشی و اویس قرنی را از دوستان خاص خود نامید و ابولهب‌ها و ابوسفیان‌ها را که بسیار به او نزدیک بودند از خود طرد نمود. همه این‌ها به خاطر نشر آیین حق‌پرستی بود.

منظور از نزدیک و دور بودن ممکن است نزدیکی و دوری نسب و قبیله باشد و یا رتبه اجتماعی و یا هر دو، و این سیره کسانی است که دارای اهداف والای الهی باشند؛ آن‌ها به هدفشان می‌اندیشند و وفاداران به هدف را نزد خود فرامی‌خوانند و مخالفان هدف را طرد می‌کنند.

قرآن مجید نیز به این مطلب اشاره کرده است. هنگامی که گروهی از ثروتمندان به آن حضرت پیشنهاد کردند که مؤمنان تنگدست را از خود براند تا آن‌ها نزدش بیایند، این آیه شریفه نازل شد و به پیامبر ﷺ خطاب کرد و گفت: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»؛ «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند؛ و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن‌ها برنگیر. و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است، اطاعت مکن».^۱

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه اشاره جالبی به این مسأله کرده و درباره پیغمبر اکرم ﷺ چنین می‌فرماید: «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعْدَتْ لُحْمَتُهُ،

۱. کهف، آیه ۲۸.

وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مِّنْ عَصَى اللَّهِ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتُهُ؛ به یقین دوست محمد ﷺ کسی است که خدا را اطاعت کند، هرچند پیوند نسبی اش دور باشد و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند، هرچند قرابت او نزدیک باشد.^۱

بدیهی است که ذکر تمام این اوصاف برای پیغمبر اکرم ﷺ پیام روشنی برای همه پیروانش دارد و آن این‌ها نیز پیوندهای خود را از دشمنان حق و ظالمان و ستمگران قطع کنند، هرچند از نزدیکان باشند و به عکس، پیوند خود را با کسانی که در مسیر حق، عدالت و تقوا گام برمی دارند محکم سازند هرچند افراد دوری باشند.

همان‌گونه که در حدیث شریف آمده است: روزی پیامبر ﷺ به یارانش فرمود: «أَيُّ عَرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الصَّلَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الزَّكَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الصِّيَامُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الْجِهَادُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَيْسَ بِهِ، وَلَكِنْ أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالتُّبُّعُ فِي اللَّهِ وَتَوَلِّي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَالتَّبَرِّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ؛ کدام یک از دستگیره‌های ایمان محکم‌تر و مطمئن‌تر است؟ یاران عرض کردند: خدا و رسولش آگاه‌ترند، و بعضی گفتند: نماز، و بعضی گفتند: زکات و بعضی روزه، و بعضی حج و عمره، و بعضی جهاد! رسول خدا ﷺ فرمود: همه آنچه گفتید دارای فضیلت است، ولی پاسخ سؤال من نیست؛ محکم‌ترین و مطمئن‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست، و دوست داشتن اولیاء الله و تبری از دشمنان خدا».^۲

«أَقْصَى» از ماده «قَصَو» به معنای دور شدن و «أَقْصَى» به معنای دور کردن

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۹۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۶.

است. در مقابل «الْأَدْنَيْنِ» که از ماده «دُنُو» به معنای نزدیکی گرفته شده است. آری! پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوران با ایمان را نزدیک و نزدیکان مشرک و بی ایمان را از خود دور ساخت. در ضمن باید توجه داشت که اَدْنَيْنِ و اقْصَيْنِ در اصل ادْنِیین و اقْصِیین بوده است و یای اول که در اصل منقلب از واو بود به خاطر مفتوح بودن ماقبل تبدیل به الف شد و سپس الف به خاطر التقاء ساکنین حذف شد و فتحه به عنوان دلیل بر محذوف باقی ماند و تبدیل به ادْنِیین و اقْصِیین شد.

«عَادَى» از ماده «عداوت» به معنای دشمنی کردن است.



بخش چهارم

۱۳] وَأَذَابٌ نَفْسَهُ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ.

۱۴] وَ أَتَعْبَهَا بِالدُّعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ.

۱۵] وَ شَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ.

ترجمه

۱۳. خداوندا! او برای تبلیغ رسالت تو خود را به زحمت ورنج افکند.

۱۴. و برای دعوت به آیین تو خویش را به تعب انداخت.

۱۵. و نصیحت و خیرخواهی برای پذیرندگان دعوت تو، او را همواره به خود مشغول ساخت.

شرح و تفسیر

زحمات طاقت فرسای تبلیغ امت

در این بخش، امام علیه السلام به بخش دیگری از صفات و خدمات برجسته پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته، عرضه می‌دارد: «خداوندا! او برای تبلیغ رسالت تو خود را به زحمت ورنج افکند و برای دعوت به آیین تو خویش را به تعب انداخت و نصیحت و خیرخواهی برای پذیرندگان دعوت تو، او را همواره به خود مشغول ساخت»؛ (وَأَذَابٌ نَفْسَهُ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ وَ أَتَعْبَهَا بِالدُّعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ وَ شَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ).^۱

۱. دعوت در این جا اضافه شده به کاف خطاب به خداوند و منظور، دعوت به سوی اوست (و شبهه اضافه به مفعول است) و یا این که به معنای دعوت تو نسبت به مردم است (و از قبیل اضافه به فاعل می باشد).

تاریخ زندگی پیامبر ﷺ پر است از شواهدی که این سخن امام علی را تأیید می‌کند، تا آن‌جا که خداوند خطاب به پیامبرش فرمود: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»؛ «ای پیامبر! گویی می‌خواهی به سبب ایمان نیاوردن آن‌ها به قرآن، جان خود را از شدت تأسف از دست بدهی».^۱

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «مَا أُؤْذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُؤْذِيْتُ؛ هیچ پیامبری به اندازه من مورد آزار قرار نگرفت».^۲ در این سه جمله امام علی از اصل برنامه پیامبر اکرم ﷺ ابتدا تعبیر به رسالت و سپس دعوت به ملت و آنگاه نصیح به اهل دعوت فرموده است.

«أَدَابُ» از ماده «دَاب» و «دَثُوب» به معنای ادامه کار با جدیت و مطابق یک سنت و برنامه ثابت است. و «أَدَابُ» در دعای مورد بحث اشاره به این است که پیغمبر اکرم ﷺ در تبلیغ رسالت پروردگار با جدیت تمام و به‌طور مستمر راه خود را ادامه می‌داد، به گونه‌ای که در جمله بعد، از واژه «أَتَعَبُ» استفاده شده، یعنی به قدری تلاش کرد که خود را به زحمت و تعب افکند.

ملت و دین و شریعت، هر سه به یک معناست که از سه زاویه به آن نگاه شده است.

«ملت» به گفته راغب در اصل از «أَمَلْتُ» گرفته شده که به معنای گفتن چیزی برای نوشتن طرف مقابل است و از آن‌جا که دین و آیین خدا گویی از سوی پروردگار نوشته شده، به آن ملت اطلاق می‌شود.

«شریعت» در اصل به معنای راهی است که از ساحل به سوی نهرهای بزر گشوده می‌شود، و به آیین خداوند نیز که راهی به زندگی سعادت‌بخش انسان‌ها می‌گشاید اطلاق شده است.

۱. کهف، آیه ۶.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۷.

«دین» که در اصل به معنای جزا دادن است به این علت به آیین خداوند اطلاق می شود که عمل به آن وسیله جزا و پاداش است.

تعبیر به «نُصح» که به معنای خیرخواهی است شامل تمام خوبی های دنیا و آخرت می شود و گفته اند که این واژه همچون واژه فلاح است و آن هم چنین عمومیتی دارد.



بخش پنجم

- ۱۶] وَ هَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغُرَبَةِ، وَ مَحَلَّ النَّأْيِ عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَ مَوْضِعِ رَحْلِهِ، وَ مَسْقَطِ رَأْسِهِ، وَ مَأْنَسِ نَفْسِهِ، إِرَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ، وَ اسْتِنْصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ.
- ۱۷] حَتَّى اسْتَتَبَ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ.
- ۱۸] وَ اسْتَتَمَ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ.
- ۱۹] فَنَهَدَ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحاً بِعَوْنِكَ، وَ مُتَقَوِّياً عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ.
- ۲۰] فَغَزَاهُمْ فِي عُقْرِ دِيَارِهِمْ.
- ۲۱] وَ هَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحَةِ قَرَارِهِمْ.
- ۲۲] حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ، وَ عَلَتْ كَلِمَتُكَ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

ترجمه

۱۶. (خداوندا!) آن حضرت به بلاد غربت هجرت کرد و محلی را که در آن رحل اقامت افکنده بود و جای پای او و محل ولادت و مورد علاقه اش بود ترک نمود. همه این ها به خاطر عزت دین تو و برای به دست آوردن یاران در برابر کافران برای (انجام فرمان) تو بود.
۱۷. و این حال ادامه یافت تا همه آنچه او درباره دشمنانت انتظار داشت فراهم شد.
۱۸. و آنچه درباره دوستانت تدبیر کرده بود به وقوع پیوست.
۱۹. او قیام کرد و در مقابل دشمنان ایستاد در حالی که از تو یاری می جست و در عین ضعف، با یاری تو قوت می گرفت.
۲۰. و کار پیامبرت تا آن جا پیش رفت که با دشمن در درون خانه اش جنگید.

۲۱. و بر آن‌ها در وسط قرارگاهشان هجوم برد.
۲۲. این وضع همچنان ادامه یافت تا زمانی که فرمان تو آشکار شد و کلمه توحید بالا گرفت و پیروز گشت (و پرچم اسلام در همه جزیره العرب برافراشته شد) هرچند مشرکان کراحت داشتند (و از این پیروزی‌ها به شدت ناراحت بودند).

شرح و تفسیر

طوفان‌های شدید مدینه

آنچه در بخش گذشته آمد ناظر به تلاش‌ها و کوشش‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در دوران مکه است که دورانی بسیار سخت و دردناک برای آن حضرت و تمام مسلمینی که گرد آن حضرت را گرفته بودند محسوب می‌شد.

سپس در این بخش امام علیه السلام به دوران مدینه و طوفان‌های عظیمی که بعد از هجرت آن حضرت به آن جا رخ داد و غزوات پی‌درپی و زحمات طاقت‌فرسای آن حضرت اشاره کرده، به پیشگاه خدا چنین عرضه می‌دارد: «(خداوند!) آن حضرت به بلاد غربت هجرت کرد و محلی را که در آن رحل اقامت افکنده بود و جای پای او و محل ولادت و مورد علاقه‌اش بود ترک کرد. همه این‌ها به خاطر عزت دین تو و برای به دست آوردن یاران در برابر کافران برای (انجام فرمان) تو بود»؛ (وَ هَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغُرْبَةِ، وَ مَحَلُّ النَّأْيِ عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَ مَوْضِعِ رَحْلِهِ، وَ مَسْقَطِ رَأْسِهِ، وَ مَأْنَسِ نَفْسِهِ، إِرَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ، وَ اسْتِنْصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ).^۱

بدون شک انسان به وطن خود علاقه‌مند است و با آن انس دارد و جز به خاطر عوامل قهری که او را ناچار به هجرت کند حاضر به ترک وطن خود نیست.

۱. ضمیر «بِكَ» متعلق به کفر است، یعنی کسانی که به خداوند کافر بودند و این احتمال که متعلق به استنصار باشد کاملاً ضعیف است، زیرا استنصار و یاری طلبیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه از اهل مدینه بود.

جالب این که امام علیه السلام در این جا چهار وصف برای وطن آورده که هر کدام دلیلی است بر علاقه انسان نسبت به آن:

نخست این که رحل او در آن جا افکنده شده و وسایل زندگی اش در آن جا فراهم است.

دوم این که گام های او بر اثر آشنایی به محل، در آن جا استوار است.

سوم: محل تولد اوست.

چهارم: به آن انس و علاقه دارد، به خاطر آشنایی به آن و کسانی که در آن جا زندگی می کنند.

خلاصه این که انسان از نظر جسمی و روحی به وطن خود وابستگی دارد و تا مجبور نشود حاضر نیست آن را ترک کند و حتی اگر ناچار به ترک آن شد علاقه او به وطنش همچنان برقرار است.

در روایات آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام ترک مکه رو به شهر کرد و چنین گفت: «وَاللَّهِ إِنَّكَ لَخَيْرُ أَرْضِ اللَّهِ وَأَحَبُّ أَرْضِ اللَّهِ إِلَيَّ وَلَوْ لَا أَنِّي أُخْرِجْتُ مِنْكَ مَا خَرَجْتُ؛ به خدا سوگند ای مکه! تو بهترین سرزمین خدا هستی و بهترین سرزمین مورد علاقه من و اگر مرا مجبور به بیرون رفتن از تو نمی کردند هرگز خارج نمی شدم».^۱

در روایت دیگری آمده است: هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به سرزمین جحفه که فاصله زیادی از مکه ندارد رسید، به یاد وطنش مکه افتاد، آثار تأثر و اندوه و اشتیاق به مکه در چهره مبارکش نمایان گشت، جبرئیل نازل شد و پرسید: آیا به راستی به زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاده است: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ

۱. سنن الکبری نسائی، ج ۲، ص ۴۷۹، ح ۴۲۵۲-۴۲۵۴.

إِلَى مَعَادٍ؛ «آن کسی که این قرآن را بر تو فرض کرده است تو را به سرزمین اصلی ات بازمی گرداند».^۱ به هر حال، پیغمبر اکرم ﷺ در راه اعزاز دین حق و برای به دست آوردن یارانی که او را در برابر دشمن یاری دهند وطن مألوف خود را با تمام علاقه ای که به آن داشت رها کرد و دیار غربت را بر آن ترجیح داد. تعبیر به «بِلَادِ الْغُرَبَةِ» که معنای جمعی دارد با این که پیغمبر ﷺ تنها به شهر مدینه هجرت کرد به خاطر آن است که آن حضرت، از مدینه برای غزوات به مناطق مختلفی هجرت فرمود و یا این که جمع، گاهی بر فرد هم اطلاق می شود، همان گونه که در آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۲ اطلاق شده، زیرا قطعاً منظور از آن علی بن ابی طالب علیّه السلام است که در حال رکوع، با دادن انگشترش ادای زکات کرد.

«مسطط رأس» کنایه از زادگاه است، زیرا انسان هنگامی که به طور طبیعی متولد می شود با سر خود از رحم مادر خارج می گردد (مسطط، به معنای محل سقوط و رأس به معنای سر است).

جمله «اسْتِصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ» اشاره به یاران وفاداری است که پیغمبر اکرم ﷺ با هجرت به مدینه از اهل آن جا به دست آورد و به کمک آن ها و مهاجرین توانست بر همه دشمنان پیروز شود و می دانیم که قبل از هجرت، جمعی از سران مردم مدینه، در نزدیکی مکه «عقبه» خدمت پیغمبر ﷺ رسیدند و از آن حضرت، به مدینه دعوت نمودند و با وی بیعت کردند و به گفته خود وفادار ماندند، و در واقع روز ورود پیغمبر اکرم ﷺ به مدینه، آغاز روشنی برای پیروزی آن حضرت بود.

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۶۳؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۵۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۳۲۱؛

تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۸۸ ذیل سوره قصص، آیه ۸۵.

۲. مائده، آیه ۵۵.

و به تعبیر دیگر، هجرت، تحول مهمی در تاریخ اسلام به وجود آورد و سرآغازی برای همه پیروزی‌ها بود و به همین دلیل، مسلمین مبدأ تاریخ اسلام را سال هجرت پیغمبر ﷺ قرار دادند، نه سال تولد یا رحلت آن حضرت. و از آثار و برکات هجرت این بود که پایه حکومت اسلامی بعد از آن نهاده شد و مسلمانان دارای لشکر و عسکر و نیروی جهادی و تشکیلات حکومتی شدند، در حالی که هیچ‌یک از این امور در مکه امکان‌پذیر نبود.

می‌دانیم که بعد از آن، تمام کسانی که در مکه یا در جایی دیگر مسلمان شدند به تدریج به مدینه هجرت کردند و بر نیروی مسلمانان افزوده شد و تا فتح مکه هجرت همچنان ادامه داشت.

امام ﷺ در جمله‌های بعد، نتیجه این هجرت را بیان کرده، نخست عرضه می‌دارد: «و این حال ادامه یافت تا همه آنچه او درباره دشمنان انتظار داشت فراهم شد و آنچه درباره دوستان تدبیر کرده بود به وقوع پیوست»؛ (حَتَّى اسْتَبَبَّ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ وَ اسْتَتَمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ).

«استَبَبَّ» از ماده «تباب» است. این ماده در اصل به معنای هلاکت و نقصان می‌باشد، ولی هنگامی که به باب استفعال می‌رود معنای آمادگی و مهیا بودن و برپا شدن را می‌رساند.

جمله «حَتَّى اسْتَبَبَّ...» اشاره به شکست‌های پی‌درپی است که نصیب دشمنان اسلام شد و جمله بعد از آن «وَ اسْتَتَمَّ لَهُ...» اشاره به پیروزی‌هایی است که در مقابل آن به مسلمانان رسید که در غزوات اسلامی کاملاً مشهود است.

آنگاه امام ﷺ به غزوات پیغمبر ﷺ و زحمات طاقت‌فرسایی که در این جنگ‌ها متحمل شد و پیروزی‌هایی که به یاری خداوند برای آن حضرت فراهم گشت اشاره می‌کند و عرضه می‌دارد: «او قیام کرد و در مقابل دشمنان ایستاد در حالی که از تو یاری می‌جست و در عین ضعف، با یاری تو قوت می‌گرفت»؛ (فَنَهَدَ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحاً بِعَوْنِكَ، وَ مُتَّقَوِيّاً عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ).

این یک اشاره اجمالی به غزوات و سرایای پیغمبر اکرم ﷺ است که غالباً در آن‌ها لشکر اسلام از نظر ظاهر، ضعیف‌تر و از نظر تعداد کمتر بود، اما به یاری خداوند، به کمک همان‌ها بر دشمن غلبه کرد. مثلاً در جنگ بدر عدد لشکر اسلام سیصد و سیزده نفر بود، در حالی که تعداد لشکر کفار بیش از هزار نفر بود و ادوات جنگی مسلمین نیز ضعیف‌تر به نظر می‌رسید.

تعبیر به «عون» و «نصر» ممکن است اشاره به آیاتی باشد که مربوط به جنگ بدر است:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدَرٍّ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُبَدِّلَ اللَّهُ رُبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُبَدِّلْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾؛ «خداوند شما را در «بدر» یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک، پیروز ساخت)؛ در حالی که شما (نسبت به آن‌ها) ناتوان بودید. پس، از خدا بپرهیزید (و در برابر دشمن، با فرمان پیامبر مخالفت نکنید)، تا شکر نعمت او را به جا آورده باشید! در آن هنگام که تو به مؤمنان می‌گفتی: «آیا کافی نیست که پروردگارتان، شما را به سه هزار نفر از فرشتگان، که از آسمان فرود می‌آیند، یاری کند؟! آری، (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را با پنج هزار نفر از فرشتگان، که نشانه‌هایی با خود دارند، مدد خواهد داد!»^۱

و نیز می‌تواند اشاره به جنگ احزاب باشد، همان‌گونه که قرآن مجید در سوره احزاب پرده از آن برداشته، می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که

۱. آل عمران، آیات ۱۳۲-۱۳۴.

لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آن‌ها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آن‌ها را درهم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا بوده است.^۱

«نَهَدَ» از ماده «نهد» (بر وزن عهد) و «نهود» (بر وزن عهود) به معنای قیام و ظهور و بروز در مقابل چیزی است و هر چیز برجسته‌ای را نیز ناهد می‌گویند و به دخترانی که تازه سینه‌های آن‌ها برآمده شده نیز ناهد یا ناهده گفته می‌شود. آنگاه بعد از این اشاره اجمالی، به توضیح بیشتری پرداخته، عرضه می‌دارد: «خداوند! کار پیامبرت تا آن‌جا پیش رفت که با دشمن در درون خانه‌اش جنگید و بر آن‌ها در وسط قرارگاهشان هجوم برد»؛ (فَغَزَاهُمْ فِي عُقْرِ دِيَارِهِمْ وَ هَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحَةِ قَرَارِهِمْ).

این دو جمله ممکن است به یک معنا باشد و آن، هجوم بر دشمن در درون خانه و قرارگاهش می‌باشد و می‌دانیم که این کار تأثیر مهمی در شکستن روحیه دشمن دارد، همان‌گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف جهاد می‌فرماید: «وَقُلْتُ لَكُمْ اَغْزَوْهُمْ قَبْلَ اَنْ يَغْزَوْكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غَزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ اِلَّا ذُلُّوا؛ من به شما (بارها) گفتم با آن‌ها بجنگید، پیش از آن‌که آن‌ها به سراغ شما بیایند. به خدا سوگند! هر گروهی که در خانه خود مورد تهاجم واقع شود و با دشمن بجنگد، ذلیل می‌شود».^۲

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به جنگ‌هایی است که مسلمین در خانه دشمن با او کردند، مانند جنگ خیبر، حنین و جنگ با بنی قریظه و بنی النضیر و مانند آن‌ها. و جمله دوم اشاره به جنگ‌هایی که دشمن از خانه

۱. احزاب، آیه ۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

و دیار خود بیرون آمد و با مسلمین روبرو شد، مانند جنگ بدر و جنگ احزاب، و بنابراین تمام غزوات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را شامل می شود.

می دانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تعداد زیادی از جنگ ها حضور داشت، که بر آن ها نام غزوه می گذارند و در تعدادی شخصاً حضور نداشت و فرماندهان را به سراغ دشمن فرستاد، که به آن ها سریّه می گویند.

در این که تعداد غزوات و سرایا چقدر بود؟ میان مورخان اختلاف است. بعضی مانند مرحوم سید علی خان در ریاض السالکین عدد بیست و شش را برای غزوات و سی و شش را برای سرایا ترجیح داده اند. مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان تعداد غزوات و سرایا را همین مقدار ذکر کرده است.^۱

بعضی نیز تعداد غزوات را بیست و هفت و تعداد سرایا را پنجاه و پنج عدد دانسته اند که مجموعاً هشتاد و دو می شود (مانند آنچه در فروغ ابدیت آمده است). هنگامی که انسان شرح غزوات و سرایای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را می خواند متوجه می شود که چه رنج ها و سختی ها و تلاش های طاقت فرسایی صورت گرفت و چه مردان بزرگی شربت شهادت نوشیدند و چه زخم هایی بر پیکر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینش علی علیه السلام نشست تا به پیروزی اسلام منتهی شد.

«عُقْر» در اصل به معنای اساس و ریشه چیزی است. این واژه گاه در مورد شتر به کار می رود که به معنای کشتن و نحر کردن و پی کردن است، مثلاً گفته می شود: عقرت البعیر، یعنی شتر را پی کردم و نحر نمودم، زیرا با کشتن شتر گویی اصل و ریشه وجودش برچیده می شود. این واژه گاه به معنای حبس کردن آمده است و به زنان نازا عاقر می گویند، به خاطر این که گویی رحمشان در برابر تولد فرزند محبوس است. در دعای مورد بحث، «عُقْر دیار» به معنای درون و کانون و ریشه خانه آن ها است.

۱. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۸۵؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۳، ذیل آیه ۱۲۶ سوره آل عمران.

«بُجُوحَةً» به معنای وسط چیزی است و «بُجُوحَةً قَرَارِهِمْ» در دعای فوق به معنای مقرّر و قانون اصلی آنهاست و می دانیم که حمله به قانون اصلی چیزی، برای از میان بردن آن مؤثرتر است.

این واژه گاه به معنای گرفتگی و ناهنجاری صداست و شعر معروف عمرو بن عبدود در جنگ خندق نیز به همین معنا اشاره می کند، آن جا که می گوید:

وَلَقَدْ بَحَحْتُ مِنَ النَّدَاءِ بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ^۱

بس که مبارز طلبیدم و کسی پاسخ نگفت، صدای من گرفت. و می دانیم که در این جا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) با اشعار معروفش به او پاسخ گفت و به میدان او آمد و او را بر زمین کوبید و کشت.

آنگاه امام (علیه السلام) به نتیجه این همه تلاش ها و کوشش های طاقت فرسای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان اشاره کرده، عرضه می دارد: «خداوندا! این وضع همچنان ادامه یافت تا زمانی که فرمان تو آشکار شد و کلمه توحید بالا گرفت و پیروز گشت (و پرچم اسلام در همه جزیره العرب برافراشته شد)، هرچند مشرکان کراحت داشتند (و از این پیروزی ها به شدت ناراحت بودند)؛ (حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ، وَعَلَتْ كَلِمَتُكَ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ).

این جمله در واقع اشاره به آیه شریفه چهل و هشتم سوره توبه است که می فرماید: «لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ»؛ «آنها پیش از این نیز در پی فتنه انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون و آشفته ساختند؛ تا آن که حق فرارسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آنها ناخشنود بودند».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰۳.

۲. توبه، آیه ۴۰.

همچنین آیه شریفه ۳۳ سوره توبه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها پیروز گرداند، هرچند مشرکان ناخشنود باشند».

و نیز اشاره به آیه چهل سوره توبه است: ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾؛ «وگفتار و خواسته کافران را پایین تر قرار داد، و آن‌ها را با شکست مواجه ساخت؛ و تنها سخن خدا (و آیین او)، برتر و پیروز است».

این آیه قبل از پیروزی کامل پیامبر ﷺ بر دشمنان نازل شد و در واقع یک وعده الهی بود که سرانجام تحقق یافت و پیش از آن که پیغمبر اسلام ﷺ چشم از جهان فرو بندد آیین او تمام آن منطقه را فراگرفت و مخالفان یا تسلیم شدند و ایمان آوردند و یا مهر سکوت بر دهان زدند، و وعده الهی تحقق یافت.

«امر» در جمله «ظَهَرَ أَمْرُكَ» به معنای آیین اسلام است که همان فرمان تشریعی خداست. و «کلمه» در «عَلَتْ كَلِمَتُكَ» یا اشاره به کلمه توحید است، به قرینه «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» و یا مجموعه تعلیمات اسلام.



بخش ششم

- ۲۳] اللَّهُمَّ فَارْقَعُهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ.
- ۲۴] حَتَّى لَا يُسَاوَى فِي مَنْزِلَةٍ، وَ لَا يُكَافَأُ فِي مَرْتَبَةٍ، وَ لَا يُوَازِيَهُ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.
- ۲۵] وَ عَرَّفَهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ أُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلَ مَا وَعَدْتَهُ.
- ۲۶] يَا نَافِذَ الْعِدَّةِ، يَا وَافِيَ الْقَوْلِ، يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

ترجمه

۲۳. پروردگارا! به خاطر این جان فشانی‌ها و فداکاری‌ها و زحمات طاقت‌فرسایی که در راه تو تحمل کرد، او را به درجات عالی از بهشت رفعت بخش.
۲۴. (مقامی به او عطا کن) که هیچ‌کس در مقام و منزلت برابر او نباشد و در مقام و مرتبه او قرار نگیرد و هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل با او برابری نکند.
۲۵. (خداوندا!) درباره خاندان پاکش و امت بالیمنش، از نظر حسن شفاعت، برترین چیزی را که وعده داده‌ای به او بنما و آشکار کن.
۲۶. ای خدایی که به وعده‌های وفادار و به قول‌هایی که داده‌ای پایبندی. ای کسی که می‌توانی سیئات را به چندین برابر از حسنات مبدل کنی، چرا که تو صاحب فضل و کرم عظیمی هستی.

شرح و تفسیر

پاداش‌های عظیم الهی

در بخش ششم که در واقع نتیجه بخش‌های پیشین است، امام علیه السلام به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد: «پروردگارا! به‌خاطر این جان‌فشانی‌ها و فداکاری‌ها و زحمات طاقت‌فرسایی که در راه تو تحمل کرد، او را به درجات عالی از بهشت رفعت بخش»؛ (اللَّهُمَّ فَارْفَعُهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ). «(مقامی به او عطا کن) که هیچ‌کس در مقام و منزلت برابر او نباشد و در مقام و مرتبه او قرار نگیرد و هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل با او برابری نکند»؛ (حَتَّى لَا يُسَاوَى فِي مَنْزِلَةٍ، وَلَا يُكَافَأُ فِي مَرْتَبَةٍ، وَلَا يُوَازِيَهُ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ).

در واقع دعای امام علیه السلام دعایی مستدل است؛ نخست زحمات طاقت‌فرسای پیغمبر صلی الله علیه و آله در تحمل آزار دشمن و مشکلات هجرت و دوری از وطن و تحمل رنج‌های غزوات و جنگ‌های مختلف برمی‌شمرد، سپس عرضه می‌دارد: خداوند! به‌خاطر این همه درد و رنج طاقت‌فرسا، برترین مقام‌ها را در بهشت جاویدانت به او عنایت فرما؛ مقامی که هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل به آن نرسیده باشد.

به یقین چنین دعایی در پیشگاه خدا مستجاب است و از آن روشن می‌شود که مقام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به تمام انبیا و فرشتگان برتر است. با توجه به این که «مَنْزِلَةٌ» و «مَرْتَبَةٌ» نکره‌ای است که در سیاق نفی واقع شده، هرگونه مرتبه و مقامی را شامل می‌شود و تفاوت منزلت و مرتبت در این است که «مَنْزِلَةٌ» از ماده «نزول» به معنای جایگاه است و «مَرْتَبَةٌ» از ماده «رُتوب» به معنای رتبه‌ای است که کسی آن را به دست می‌آورد.

بنابراین هر دو واژه قریب المعنی هستند، هرچند یکی اشاره به جایگاه مهمی است که شخص در آن قرار دارد و دیگری اشاره به سلسله مراتب اوست.

همچنین «لَا يُسَاوِي» و «وَلَا يُكَافَأُ» قریب المعنی هستند و عدم مساوات دو چیز را به یکدیگر می‌رساند.

همچنین «يُوزَانُ» از ماده «وَزَى» به معنای اجتماع چیزی با چیزی است، بنابراین جمله «وَلَا يُوزَانُهُ» به این معناست که چیزی در مقام او با او اجتماع و همسانی نداشته باشد.

و به هر حال، این بالاترین مقامی است که امام عليه السلام در این دعای خود از پیشگاه خدا برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تقاضا کرده است، آن هم در مقابل زحمات طاقت فرسایی که او برای هدایت انسان‌ها کشید.

آنگاه امام عليه السلام در آخرین دعایش برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسأله مقام شفاعت آن حضرت که مقامی بسیار والا و وسیع و گسترده است اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! درباره‌ی خاندان پاکش و امت باایمانش، از نظر حسن شفاعت، برترین چیزی را که وعده داده‌ای به او بنما و آشکار کن»؛ «وَعَرِّفْهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ أُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلًا مَا وَعَدْتَهُ».

امام عليه السلام در این جا بهترین شفاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را هم برای اهل بیت آن حضرت عليه السلام تقاضا کرده و هم برای امت باایمانش، و البته شفاعت برای اهل بیت عصمت عليه السلام، شفاعت نسبت به گناهان و ذنوب نیست، بلکه شفاعت برای ترفیع مقام و فزونی مرتبه الهی است، ولی شفاعت نسبت به امت، هم این معنا را شامل می‌شود و هم شفاعت برای عفو و گذشت از گناهان.

تعبیر به «وَأُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ» اشاره به تعبیر لطیفی است و آن این که شخص شفاعت شونده باید رابطه خود را - هرچند رابطه ضعیف - با شفاعت کننده حفظ کرده و از دایره ایمان به کلی بیرون نرفته باشد و تمام پل های پشت سر را ویران نساخته باشد.

این مقام، همان مقام محمود است که در آیه شریفه «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا

مَحْمُوداً^۱ به آن اشاره شده، زیرا در بسیاری از روایات اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت، مقام محمود به مقام شفاعت کبری تفسیر شده است.

منظور از شفاعت کبری شفاعتی است گسترده و بسیار وسیع که شامل گروه‌های زیادی از مؤمنان خطاکار می‌شود.

درباره فلسفه شفاعت و اهمیت آن سخن بسیار است. ان شاء الله در جای مناسب به سراغ آن خواهیم رفت. در این جا تنها اشاره به کلامی از شارح معروف صحیفه سجاده (صاحب ریاض السالکین) می‌کنیم. او از بعضی از علما (با استفاده از روایات شفاعت) پنج مقام و مرحله برای شفاعت نقل می‌کند:

اول: آسوده ساختن از وحشت صحنه قیامت که تمام امت‌ها در آن شریک‌اند؛

دوم: فرستادن گروهی از گنهکاران به بهشت؛

سوم: تقاضای رفع عذاب از گروهی که پس از حساب اعمال، مستحق عذاب

شده‌اند؛

چهارم: خارج کردن گروهی از گنهکاران از دوزخ؛

پنجم: برتری بخشیدن مقامات گروهی از اولیاء الله.^۲

البته شفاعت امر ساده‌ای نیست و شرایطی دارد که در جای خود به آن اشاره

خواهد شد.

با توجه به این که در جمله آخر، امام علیه السلام از وعده الهی درباره شفاعت کبری رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن گفت، در پایان، خدا را به وفای به وعده‌ها و پایداری به قول‌ها توصیف کرده، عرضه می‌دارد: «ای خدایی که به وعده‌هایت وفادار و به قول‌هایی که داده‌ای پایبندی! ای کسی که می‌توانی سیئات را به چندین برابر از

۱. اسراء، آیه ۷۹.

۲. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۹۹.

حسانات مبدل کنی! چرا که تو صاحب فضل و کرم عظیم هستی»؛ (يَا نَافِذَ الْعِدَّةِ، يَا وَافِيَ الْقَوْلِ، يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

در آیات قرآن، نسبت به مقام شفاعت به پیغمبر ﷺ قول داده شده است: همان گونه که گفتیم در آیه شریفه «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً»^۱ مقام محمود به مقام شفاعت تفسیر شده است.

در آیه دیگر می خوانیم: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً»؛ «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا می گذاشتند)، به نزد تو می آمدند، و از خدا طلب آمرزش می کردند، و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند».^۲

و این در واقع شفاعتی است در دنیا در پیشگاه خدا برای آمرزش گناهان و مقدمه ای است برای شفاعت در آخرت.

در حدیثی از امام باقر (ع) در تفسیر آیه شریفه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» می خوانیم که آن حضرت فرمود: «الشَّفَاعَةُ وَاللَّهُ الشَّفَاعَةُ وَاللَّهُ الشَّفَاعَةُ»؛ این همان شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است».^۳

در صدر همین حدیث آمده است که این آیه امیدبخش ترین آیه قرآن است. در حدیث دیگری از امام علی (ع) می خوانیم که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: حال که خداوند به من وعده داده است که آن قدر به من ببخشد تا راضی شوم، إِذَنْ لَا أَرْضَى وَوَاحِدٌ مِنْ أُمَّتِي فِي النَّارِ؛ در این صورت من راضی نمی شوم تا زمانی که یک فرد از امت من در آتش دوزخ باشد.^۴

۱. اسراء، آیه ۷۹.

۲. نساء، آیه ۶۴.

۳. بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۷، ح ۷۲.

۴. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۹۹.

البته همان‌گونه که گفتیم، شفاعت هم شرایطی دارد که تا حاصل نشود شفیعان در راه خدا شفاعت نخواهند کرد.

جمله «يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ...» اشاره به آیه شریفه هفتم سوره فرقان است که می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَمَسُّهُمُ السَّيِّئَاتُ يَوْمَئِذٍ سَيِّئَاتِهِمْ هُنَّ حَتَّىٰ مَأْوَاهُمْ»؛ «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».^۱

درباره این‌که تبدیل سیئات به حسنات چگونه است؟ تفسیرهای متعددی وجود دارد. نخست این‌که انسان وقتی توبه حقیقی کند دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می‌شود و به سبب آن سیئات اعمالش در آینده مبدل به حسنات می‌شود. اگر در گذشته مردم را آزار می‌داد در آینده از مظلومان دفاع می‌کند و اگر در گذشته دروغ می‌گفت، در آینده جز راست چیزی نمی‌گوید. در تفسیر دیگر، گفته شده که این یک عطیه الهی است؛ نه تنها با توبه خالصانه و حقیقی گناهان او را می‌بخشد، بلکه از نامه اعمال او پاک می‌کند و به جای آن حسناتی قرار می‌دهد.

اما این‌که امام علیه السلام خدا را به «تَأْفِذُ الْعِدَّةِ» و «وَأَفِي الْقَوْلِ» (کسی که به وعده‌هایش وفادار است) توصیف کرده، در واقع اقتباس از آیات شریفه قرآن است، مانند: «رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»؛ «پروردگارا! آنچه را که به وسیله پیامبران به ما وعده فرمودی، به ما عطا کن؛ و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان؛ زیرا تو هیچ‌گاه از وعده خود، تخلف نمی‌کنی».^۲ و در آیه دیگری از همین سوره آمده است: «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ

۱. فرقان، آیه ۷۰.

۲. آل عمران، آیه ۱۹۴.

لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ؛ «پروردگارا! تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ زیرا خداوند از وعده خود تخلف نمی‌کند (ما به تو و رحمت بی‌پایانت و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم)».^۱

و همه این‌ها از فضل عظیم پروردگار سرچشمه می‌گیرد، همان‌گونه که امام علیه السلام در پایان عرضه می‌دارد: «إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

فضل عظیم پروردگار به معنای احسان فوق العاده اوست که علاوه بر استحقاق، پاداش می‌بخشد و در برابر یک عمل نیک، ده برابر و گاه صد برابر اجر و پاداش می‌دهد.

اوصاف «نَافِذَ الْعِدَّةِ» و «وَافِي الْقَوْلِ» قریب‌المعنی هستند، ولی با دو تعبیر مختلف. در توصیف اول نظر به وعده‌های الهی است، خواه از طریق قول باشد یا غیر آن؛ ولی توصیف دوم، ناظر به وعده‌هایی است که از طریق قول داده شده است و هیچ کدام، تخلف نمی‌پذیرد.

از آنچه در تفسیر این دعای پرمحتوا گفته شد روشن می‌شود که این کامل‌ترین درود بر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و خاندان اوست که تمام ابعاد و زوایای آن را امام علیه السلام در دعای خود روشن ساخته و با دلیل و برهان منطقی همراه کرده است.

۱. آل عمران، آیه ۹.